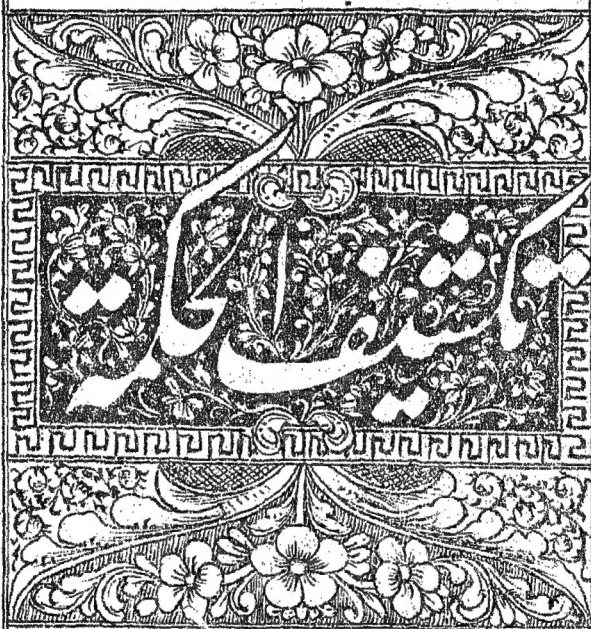


عوضاً بکین و کین کا فضل خلا زو زما
بن عیسیٰ بن مین و مین بن



در طبع می نشی کشت و کاش مطلق و جماع
در طبع می نشی کشت و کاش مطلق و جماع

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2480

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحمید حکیمی را سزاوارست که بقدرت کایه خورشید از عناصر اجناس حیوانات را با شکل مختلفه آفریده و از قیاس
قوس انسان را بخلق فاعله لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم خلعت فیضیلت بخشید و افرادش را
بفخوای فضلنا بخلق علی بعض یکے را بر دیگرے بمرتبہ افضل اعلى نهاد و هر احدی را ببطایست نعمتی که
مایه حیات است با موردینی و دنیوی و دستگاه و افراد و قطعہ پادشاهی که پادشاهان را و پادشاهی
و فیض نعمت او است و این همه عرض طول و شصت و جاهد و ریزه ناز نوال در حست او است و در روز
نامعد و طیبیے را بجا است که از کلام معجز بیانش العلم علمان علم الابدان و علم الاعدیان علم را بر علم
منقول و منقول افتخارے پدید است و از قانون اسلام و ذخیره احکام او علیان علل فواید جہول را
صحبت کامله ہوید است قطوب رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک و کبریا طائر و شمس و سوار کونین است
ز سہ بلند کمانے که در صفت دعوی و همه نشانه او قلب کتاب قوسین است و وقدرت هر تحفه تخمات
بر او لا و عظم و آل عظم و از راج کرم و اصحاب محترم و اتبلع محترم آن سید العرب و الانبیاء را و الابد
حقیر و تقصیر اشیر محمد سلیم را و تیمار الطیب و لد حکیم محمد عظیم خان مرحوم خلیفہ الدین و تیمار محمد عبدالمجید خان
دام ظلمتوطن شاه جهان آباد از خواطر ارباب فراست و ضامرا اصحاب راست منشاست و ہویدا
سیکرو اندکے روزے دوستے از دوستان صادق و محبے از محبان وائق برای التیفات مختصرے
که حاوی اکثر مسائل ضروری طب و مشتمل بر قواعد متعارفہ علاج که بعبارت سلیس نگاشته آید

ایمان فرمود عاصی اگر چه بکرویات در آن که هر فرد بشر را از آن حیات مستعار هیچ استخلاص
از آن نیست بایندی میدرست اما از آنجا که رنجانیدن دل و دوستان جمل است جای مندرت
و انکار نمود و لاجرم ببالیفش پرداختم و از کتب معتبره متقدمین و متاخرین مثل مجمع حکمه و قانع الاقدام
و قانون شیخ الرئیس و تالیفات رازسے رحل موجود و نفیسه و زبده و اسباب و علامات و شرح آن
و حاشیه شیخ اسباب و علامات مؤلفه جنات حکیم محمد شریف خان مرحوم بهادر زاده جناب علیم
احمل خان صاحب منور و محترم و تحفه و اختیارات بدیع و مجموعہ جناب علیم احمل خان صاحب
موصوف که این تحفه را سلسله فزندی و تمیزی با نجیناب مربوط است و تقویم الابدان و بر و له ساعته
در رساله قبری و علاج الامراض و حدود الامراض و فصول البقراطی و حلیه ابرجالدین و سبیدی
و زمر و خفرو یا قوت احمد و افعی لعل و غیره و مسائل و معالجات با انتخاب بر آورده تکشیف الحکمة
که سال آغازش توان گفت موسوم نموده و بیاجه را مزین و مزین گردانیدم با القاب گرامی حضور
فیض گنجور خداوند نعمت خدا یگان محزون المجد و الاحسان خورشید خلک و انوشی و کامرانی
و کسب صج جهان بینی و کشور کشائی بهار گلزار عدل و انصاف و رفیق ریاض رحمت لطاف
معین حمد و ستیای شمع کرم و عطا گلشن بهار عنایت و اکرام سر و جو مبارک لطیف و انعام گوهر عمان
عاطفت و نوال یا قوت بدخشان عطوفت و فضیال راجه را یگان مہاراجه ادب راج جناب
سری سوائی مہاراج رام سنگ بهادر در دام شمشیر و ملکه قطعه آنکه فیض ترجمه عاشق و در جهان تنیست
یزدانی و نو بهار نظام عالم را دست او چون صحاب نیسانی و چون که این بے استطاعت قلندر الهی است
سلسله لازم است آن بارگاه فریاد استغنی الاوصاف مربوط است اسید و اثنی که این صفت نور نظر
اکسیر اثر حضور لامع النور محشم الیه گردد و التجا از بهر ان جو اهر زو اهر علوم و فنون آنست
که اگر بمقتضای فعل انسان لایمکن عن الخطا و نسیان جائے و سو و خطا راه یافته باشد
معاف فرماید بعبیت بهوش گر بخطای رسی و طعنہ فزن و کہ هیچ نفس بشر خالی از خطا نبوده
و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سہ قانون و یک خاتمه و من الله توفیق الالمام مطلوب
مقدمه در هر طب طب علم است بقوانین که شناخته میشود از احوال بدن انسان
از جهت صحت و مرض و اگر حفظ صحت کند در وقت موجود و اشد و اذ آن در حالت نوال
و مرفوعش بدن انسان است و منقسم میشود علی و علی پس علی آنکه گفته شود در طب که
اقسام حیات سہ اند و اضره و علی آنکه گفته شود در طب که در او ارام حاره و حب است

گذشتن برود و ابتدا و اذاع نظر میگویند هر دو قسم را بیای نسبتی علی و علی و ازین نسبت
این هر دو علم طب است و طب علم است پس مغایرت نیست در میان منسوب و منسوب الیه
و لازم می آید نسبت شئی بنفس شئی و این محال است جواب مراد از علی بعلیه است
یعنی شاختن علم عمل مثل علم بقصد و مراد از علی بنفس عمل مثل قصد کشادن و دروغ دادن
پس وقتی که غریب ثابت شد نسبت کردم علی را بعلیه و علی را بنفس عمل قانون اول
در قواعد طب مثل برود و مقدار بمقاله اول در قواعد قسم نظری و آن مثل است
برسته اجزاء و اول در اسباب و آنها چهار اندامادی و صوری و فاعلی و غائی و وجهی
قرب ذکر خواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند که حاصل میشود و آنها
صحت بدن انسان و از آن انچه مبیط اند ارکان اند و آنانکه مرکب غلیظ اند اعضا اند
و آنانکه لطیف اند روح اند و آنانکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صوری برای صحت مزاج
و قوی و التیام اعضا است و اسباب غائی برای صحت افعال اند و این هر سه اسباب
امور طبیعی نامند زیرا که طبیعت بمنزله یکین است و بدن بمنزله مکان و بغیر این هر سه اسباب
وجود بدن محال و نسبت یکین بمکان ضروری است از حیث این امور طبیعت منسوب کردند
و بقول بقراط طبیعت قوت مدبره بدن است بلی اراده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت
چند امور اند یکس اگر صادر شوند بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه اعتدال صادر شوند
موجب مرض اند و باید دانست که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمنه
پس آن اسباب ضروری اند و اگر محتاج اند بآنها بعض افراد در جمیع ازمنه پس اجناس اند
و اگر محتاج اند در بعض ازمنه جمیع افراد آن انسان اند و اگر محتاج اند در بعض ازمنه
بعض افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج اند بلبوی آنها بعض افراد در جمیع
افراد و بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب غیر ضروری گاهی مفاد طبیعت شند
و گاهی غیر مفاد چنانچه مفصل بیان می یابند اما ارکان و آن جسم را بر مبیط و اجزاء
براسه موالید اند و هر یک از آن یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین طالب غایت بود
یا طالب جهت و انچه طالب غایت جهت محیط است آن آتش است و انچه که متوجه جهت
محیط است آن باد است و انچه متوجه جهت مرکز است آن آب است و انچه که طالب غایت
مرکز است آن خاک است و هر دو اعداد و کیفیت دارد یک کیفیت فاعله دوم منفعله

پس کیفیات فاعله حرارت و برودت اند و کیفیات منفعله رطوبت و یبوست بدانکه حرارت و برودت در فاعله خود و نیز در رطوبت و یبوست فعل میکند و رطوبت و یبوست در فاعله خود فعل میکند لیکن در حرارت و برودت فعل نمیکند از جهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله رطوبت و یبوست را کیفیات منفعله نامند و براسه هر عنصر تعریفی مختص است تعریف آتش نازحه است بسیط عنصری لطیف و حقیقت و گرم و خشک چیز آن زیر خاک قهر لیت هوا با و همیشه بسیط عنصری لطیف و خفیف گرم و تر چیز آن زیر کرة آتش قهر لیت آب با و همیشه بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سرد و تر چیز آن زیر کرة هوا و درین بر جامد بودن آب نیست که چون تازات آفتاب زائل شود آب بنجم میگردد و قهر لیت ارض خاک همیشه بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک چیز او وسط کل و بارانکه اطباء دلیل آورده اند بر حرارت آتش که آتشیکه نزد است حرارت او ظاهر است پس نازحه است که در چیز خود است و باعتبار این او را خواهد بود و دلیل یبوست آن نازحه است شکل صغیری و نه قبول کردن شکل دیگر مربع یا مثلث و غیره را و دلیل بر حرارت هوا از خفیت و لطافت است و دلیل بر رطوبت او سهل قبول کردن شکل دیگر را و سهل گذشتن او را سوال هوا اگر گرم است یا یکن یا یان چراسه محسوس میشود جواب هوا اگر گرم است لیکن نسبت بدانکه نایان را سه نسبت است نسبت سرد محسوس میشود و دلیل بر برودت آب و خاک ثقالت و کثافت آنهاست و دلیل بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و بهرگاه خاک غلیظ شدیم حرکت ارکان شروع میکند کلام در اثبات ترکیب مرکبات اعنی موالید که از ارکان پیدا میشوند فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکه خلقت حیوان کامل تخلقه حاصل میشود از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا از دو قسم است حیوانی و نباتی پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود و حاصل خلقت از ماده معاونین ماده معاون حاصل میشود از هتباس بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج عناصر زیرا که بخار اجزاء هوا میماند و مخلوط میشوند با آنها اجزاء صفار را میماند که لطیف است بخار است و دخان اجزاء نار است اندک مخلوط میشوند با آنها اجزاء صفار را میماند که بجزارت لطیف است و میشود فصل در حد و ث موالید بدانکه موالید قبول جموری است منقسم میشود صاحب مجمع الحکمة می گویند که آنها چهار اند اول معادن و او مخصوص اند در شیخ قسم کما قسم بر بر و در زمین

بفشیاب آتادخان هرگاه مرفوع شود بطرف خود بنزد رود در میان صحاب پس آنچه از او بلند شود
 باطل می گردد و صحاب را در دینش آنچه آواز بولناک پدید آید رعد است و آنچه از خورشید
 روشن گردد برق باشد و بعض اوقات دخان مشتعل بسبب کثرت امتزاج اجزای ارضیه
 در زمین است افتد و بصاعقه موسوم می گردد و گاه دخان لطیف رطوبت و ریزش ناریسید
 روشن گشته تشکیل بخار میشود و الا اول طوفان اطله آن روشن میگردد و بعد رفته رفته طوفان آتش
 پس هرگاه اجزای ارضیه او بخار خالص تشکیل میشوند از نظر غائب میگردد لیکن دخان غلیظ
 تا مدت زیادی در راه باقی بماند و غلظت خود ظاهر خواهد ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این دخان تیره
 میشود و بشهاب و بثورت کواکب و دمار و گیسو دار و بصورت نیزه یا حیوانات مثلاً و غیره
 بهباد دگانه دخان و ریزش ناری رسد و متقلب هوا میگردد و آتافیه بخار و دخان بمقتضی شعله
 پس اگر غائب بود بخار بر دخان و دوری حرارت استند اکثر کند و حاصل شود ملاوت پیدا خواهد شد
 ترنجبین و اگر دخان بر بخار غالب بود پیدا خواهد شد شگفتی کمین اگر سرد و ریزش باشد پدید آید
 شعله و در آن وقتیکه بخار قلیل بارش متباین شده میل بطرف جهت خواهد کرد از برودت ارض
 سرد و شعله متقلب آب خواهد گشت و اگر بخار کثیر که گنجایش در ارض نداشته باشد میل جهت خواهد کرد
 اشتقاق ارض لاحق شده چشمه های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ در ارض کثیف عظیم بسیار
 خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت گذانی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل بطرف
 چشمه خواهد نمود و در صورت زلزله صورت خواهد گشت و اگر بخار بسیار قوی خواهد بود و اشتقاق ارض
 و در وقت آواز بولناک و طوفان شعله های نار حادث خواهد گشت اما اعضا و آن اجسام اندک
 متولد میشود و از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط از اول ارکان و تقسیم شده اند بکری غیر تقسیم
 و غیر تقسیم شده اند بخادم رئیس و غیر خادم رئیس و تقسیم شوند بدو قسم میمتی و مودی و
 و غیر خادم رئیس و تقسیم میشوند بدو نوع مود و غیر مود و این تقسیم است که ساد می گویند و تقسیم
 او حاجت بود در بقای شخص یا در بقای نوع و میمتی او است که چیزی را مصلحت نماید برای قبول
 فعل مخدوم و مودی آنست که چیزی را که مخدوم در فعل کرده باشد او را از فعل کرده بسوی دیگر
 اعضا که قابل آن چیز اند برساند و مود اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از
 اعضا می رئیس غیر مود اعضا اند که بسوی آنها قوتها از اعضا می رئیس جاری نمی شود و بعضی
 در ذاتهاستشان بالاستقلال قوت غریزی قائم است که امر فذیه از و تمام میشود پس باید که

برای بقای مطلق اعضای ریه است اندک اول کبد و دوم قلب سوم دماغ و ریه سبب بقای نوع
انسانیست هر سه مذکور اند اما سببی چون ریه برای قلبی معده و آلات غذا و اما سبب بقای کبد و ریه برای
دماغ و ایه منی براسه انشین و مودی چون شریانین برای قلبی و ریه برای کبد و اعضا سبب برای
دماغ و جنین برای انشین و مودی چون کلیه و لحم حساسه و غیره و سبب شل عظام و سبب سبب شوند
اعضا بمقدور کسب مفراکت که بر جزو محسوس که از درگرفته شود در رسم و کمال مشارک باشد
و مرکب بخلاف آن اما اعضای مفرد و عظام و غضروف و غشاد و ترابا و شریانین و ریه و غشاد و شل
راسه اجض و شعرو و ظفر و لحم و سبب است و بداند که شعرو و ظفر و لحم و سبب است و ریه و غشاد و شل
و عظام و غضروف و غیره را اعضای منویه اما اعضای مرکب که ترکیب آنها با اولیه و بوشن نفس یا با ریه و
شل چشم یا با لثه و بوشن و جد یا ریه و بوشن راسه این همه را اعضای جالیه گویند اما بعضی از اعضا
مرکب آلات حیات نفس اند مثل قلب و ریه و قصبه و تنجیه و لهات و دماغ و غیره و بعضی آلات غذا اند
چون فم و لسان و لوزتین و شفقتین و مری و معده و کبد و طحال و مراه و معا و ریه و کلیتین و مثانه
و بعضی آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی و بعضی آلات تناسل مثل شش
و قصبه و رحم و بعضی آلات حرکت اند مثل دست و پا اما عظم و او عضوی منوی غیر حساس صلاش
بحدیست که از کج نمودن کج نشود و فائده آن استحکام بدن و حفظ او است و جمله استخوان
بدن انسان در تعداد و علی مافی القانون بعد از رحم ۸۸ است ۲۸ اند اما مجموعه مرکب است از
هفت عظم چهار مانند دیوار قائم هر یک هر چهار طرف الاستخوان پیشانی که بقدرام مثل دیوار
قائم است در لکه اطفال و دوخت میباشد و جوانان استخوان واحد و استخوانیکه بسوی راس است
قائم است متصل بسوراخ گوش استخوان مثل شاخ برآمده و بشانیکه از استخوان خیار است
نمودار شده پیوسته است و همین خط از استخوان چپ و یکی بمنزله سطح است که از قاعده
دماغ نامند و از دو دوشل نمودار شده یکی بسمت راست و دیگری بسمت چپ به شیب برآمده اند
که هر دو را استخوان صدغین باید گفت و دو بمنزله سقف اند که آن را قحف گویند یا بشانیکه
اما فلک اعلی مرکب است از چهارده عظام دو برای حرکت و دو استخوان برای خیار برای بینی
و پنج استخوان برای خانه های چشم که اینه اما فلک سفلی پس برای آن در طحال و عظم اند
و جوانان استخوان واحد و رادی و دوده دندان مرکب از دندانک نظر و اختلاف است در خلقت
و دندان پیشه گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و هر یک بر اشبات مطلب و دلیل می آرد

آنانکه استخوان گویند و دلیل بر آنست که اگر عصب بودی از ساینیدن و تراشیدن آن الم پدید می
 آید و آنکه عصب گویند و دلیل بر اثبات دعوی خود می آرند که اگر استخوان بودی از نشیمن خد زشتی
 لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف خصبهای دماغی که در میخهای شال منبسط و
 پیوسته اند باعث مشارکت الیاف آنها را حسی حاصل می آید اما عین مرکب است
 از صفت عظام که آنرا فقرات عین نامند اما ترقوه ارد و عظام مرکب است اما صدر و قفسه
 متقدمین مرکب است از صفت استخوان و در آخر شال قریب بقم معدیه عظم غفر و فی ستر الاغسل
 میست به نظر الحکمی می باشد لیکن مولف با طفل موافق قول مذکور مشاهده نمود و میگوید آن صندل
 چهار استخوان مرکب یافت که سه از آن استخوان طولانی بود و دیگری بقم معدیه مستدیر و بی الاغسل
 آنرا ظاهر مخلوق است از دوازده فقره و است و چهار ضلع که از طین فقرات مرکوز اند اما قطن
 مرکب است از پنج فقرات اما بمیز موافق قول اطباء متقدمین مرکب است از فقرات و فقرات است
 و عظم میست عظم عاصی میست که اطراف او بپوشان با سبای مخصوصه موسوم اند پس جهت قدام
 میست است بظرف عاصی جهت خلف میست با عظم الورك و جهت رشی میست بجامه و جهت اخیل میست خفیه الورك
 لیکن مولف بجای فقرات عجز و حیوانان فقره واحد کالان که مرکب شش فقرات بود و الا دیوان آنها
 درزی و فصلی بود و کلاف فقرات دیگر و با طفل بجای فقرات عجز فقره واحد کالان که شش فقرات
 که در میان آنها درزا بود و در اگر چه جدا گانی شان کما حقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود و مشاهده نمود
 اما عظم من مخلوق است بر سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد و ساعد و مین کتف
 و پنج اصابع پس برای کتف عظمی و ده مخلوق است و همچنین برای عضد عظمی و واحد و ساعد
 مولف است از دو عظم و آنرا از اندامی و از قاعه سفل نامند و تنج مولف است از شش عظم کتف
 مولف است از چهار عظم و پنج اصابع مولف انداز پا از دو عظم اما مرکب است از غمز و از دیوان
 و قدام و سغ و شط و پنج اصابع پس عظم فی زیر گتر استخوان تمامی بدان است و بر سه از او عظمی
 مستدیر و بی الاغسل که آنرا کاسه زانو خوانند و مخلوق است و ساق مرکب است از دو عظم که او را قصبه
 صغره و قصبه کبر نامند و قدام از عظم نرد و عقب و کعب زرد و مرکب است و سغ مرکب است
 از سه استخوان و شط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهارده عظام اما غفر و
 و او عضو است شبیه بظلم لیکن البین از دو صلب از سائر اعضا و فاکه او اتصال عظم است
 و عظم تا که شش استخوان نما کند و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم در آن منقبض و متبسط است

در بدن انسان چنانچه مؤلف مشاهده نمود بدین تفصیل اندر براس هر دو گوش و دو غضروف
 و براس اجفال هر دو چشم چهار و براس بینی شش و برای خنجره و قصبه ریوی آفنج غضروف
 و براس قاعده قلب یک غضروف و براس فملاخ لیست و چهار غضار لغت و بر فم مدینه یک غظم
 مسکه بظلم تجریمی و براس فقرات عصبه سه غضروف و در مقابل جمیع استخوان در میان فقرات
 و صد و شش غضار لغت اند اما عصبه و عضولیت سفید رنگ صلب است و گسترده و لیون الوطی
 فائده آن بالذات حس حرکت است و بالعرض تشدید اعصاب و عصبانیت مقیم میشوند بدو قسم
 قسم اول از دماغ رسته و آن هفت روج اند و قسم دوم از نخاع رسته و آن سی و یک روج و یک فروت
 و یک شیده مانند که از اعصاب دماغی اعصاب عالی را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت
 اعصاب رسوا و عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت
 از مؤخر دماغ رسته اند سوال ازین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعصاب تنور بدن
 از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری و حس و حرکت
 اعصاب که در آن حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حالانکه در صرع و سکته جلال آن
 بطور میرسد جواب حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح
 نفسانی است و محاش دماغ است پس ظاهر است که چون در اهل بیدار شده اختلال روح مذکور
 بسوی اعصاب نافذ نشود و بالضرور در حس و حرکت سایر اعصاب فتور راه یابد اما غرض از اینست
 از الیاف و عصب و ترو و رباط و شطایا که با هم منسج گشته است و فرج که در میان آنها واقع شده
 و بجز احرار مملو است و غشایر و محیط شده و فائده او تحریک اعصاب بدو سطر کشیج و بهتره فار از دعاوت
 اقرار و فائده دیگر آنکه حس حرارت غریزی و بدن و ستر استخوان می نماید و جملة عضلات را بران
 انسان صاحب جمیع الحکمه مینویسد که پانصد و بیست و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند
 که پانصد و بیست و نه اند و گویند که پانصد و بیست و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند
 مؤلف آنچه مشاهده نمود بدین تفصیل است که برای سرد و عضله و برای چشم راست هفت
 عضله چهار برای حرکت هر چهار طرف و سه برای گردش چشم و چشم چپ همین خطا و برای اجفال و
 چشم شش و برای بینی چهار و برای لب بالا سه و نه و برای لب کیرین سه و برای هر دو جوار
 ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عنق سی و چهار و برای
 مری ده و برای خنجره ده و برای صدر بیست و در میان غلغله شش بالا و مدینه بیست و

و براسه مقدره شان زاده و برای کفین و دوازده و برای عضدین هشت و برای ساعدین چهار
 و برای هر دو سر بی هجده و برای فخذین سی و دو و برای ساقین بیست و شش و برای قدین
 بیست و چهار اما تشنج جسمیت عصبانی یا رباطی یا متولف از هم و عروق شریذ الرقة
 صلب القوام سفید رنگ عذیم الحركت فائده آن ستر و نگاه داشتن بهیئت اعضاء و نیز
 تشدید آن و حبس حرارت غریزی نماید فائده آن بخشیدن جس در اعضاء عذیم لحم
 اما و جسمیت شبیه به سبب و از اطراف عضل می روید با اعضاء متحرک برای حرکت دادن مایه
 میگرد و اما با جسمیت شبیه به عصب سفید رنگ صلب زیر اگر از عظم می روید جس ندارد
 و فائده آن وصل کردن عظمی را به عظمی و عضوی را به عضوی اما شریکین عروق متحرک مجموع اند
 که از بطش الهی قلب رسته و از لیف عصب مخلوق اند و آنرا حرکت است الهی و انقباضی بسبب
 روح و جس حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل است و فائده آن رسانیدن روح
 از قلب جمیع بدن و جمیع شریکین و در طبقه دارند الا شریکین و دیدی که یک طبقه دارد و برین زخته اما
 او رده عروق مجموع ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و از محب مقعر جگر رسته و در جوف شان
 دم کثیر و روح قلیل است جس ندارد و فائده آن رسانیدن روح طبعی و دم از جگر جمیع بدن
 و جمیع ادره که یک طبقه اند الا و دیدی شریکین که از جگر بقلب رفته و طبقه دارد اما شریکین شفقت آن
 که فضل از بدن به باعث آن منفع میشوند پس بعضی از آن برای زیب بدن اند مثل شعر و اس و صیه
 و بعضی برای شفقت و هم برای زیب بدن اند مثل اجفان و صاحب جمیع احکامه می نویسند که مثل ظفر
 بعد موت نیز می رویند و کیفیت خلقت شعر چنین است که بخار روحانی که اجزاء و مایه را تحلیل شده باشد
 و قدری که تا سکه جزای از ضمیمه بدن تواند شد و ران بماند پس چون بسام در آید و زمانی شایسته
 در محبتس بماند و قرار پذیرد از استخفیل شدن کیفیت غیر لازم اند بخار که در محقق میشود و در موسم بگوید
 براده شعری و چون رطوبت بدن از ج و جرب باشد از عقب کمر و رسد از قوت و دفعه ماده مذکور
 دراز شده بری آید و جامی بخار نافذ و سام بدن نشود و یا نافذ گردد لیکن رانه شایسته محبتس نماید
 که منعقد گردد یا محبتس نماید الا کیفیت وی از سوز مزاج به بدل کیفیت غیر لازم است و درین صورتها
 قلت تولید و صورت خواهد بست یا مطلقا متولد خواهد شد و بدانکه عروق و بطری و سام چنان است
 اول آنکه ماده آن قلیل بود یعنی بخار روحانی کثیر متولد شود بسبب نقصان حرارت شریکین
 محیر و اطفال و زنان ازین سبب است دوم آنکه حوان که ماده بخار روحانی است که متولد شود

چنانچه سقوط مواد را قیمن و پیران بجهت ترسیدن مایه است و تمام آنکه در بدن را طبع است بخار می
زیاده و ماده دخانی کم باشد و الله است که تا ناریت غالب بود بخار میل بخارج نه نای چنانچه در سبب این
ازین جهت لجه نمی رود و چهارم آنکه منافذ و مسام بسیار تنگ و باریک باشند بسبب برده قیمن ناریت
و ماده مو مانند که از آنها میرون آید بجهت آنکه مسام آن فصول مانند است و فوم را در سبب و غیره باعث
اما بخار گردد اما عدم در تنگ بخار و دخانی و زمانی که متولد گردد در برشته و جسم است اما آنکه ماده اول بسیار
رقیق باشد و بدان سبب از درجه تحلیل رود و ظاهر است که تا کثافت که لازم و غایت است بخار بخار باشد
قبول انقباض و موایحه کند زیرا که با انقباض و رنگ لازم است و دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشد که ماده موایحه
بزرگی بر آید و تحلیل رود و سوم آنکه ماده و مسام یکدیگر اعتدال باشند لیکن آن سبب محال است
از امور بدنی یا خارجیه جمع شوند و ماده را که منعقد نباشد به تحلیل برسد اما استحکام است بود و نایاده
بکیفیت رویه ظاهر است که باعث فساد و تکون است زیرا که نمی گذارد که ماده شعری تحت جلد و کثایه
و در مسام نفوذ کند و بر آید و نیز از احتیاس خاطر روی ماده شعری فاسد گردد اما ظاهر جسمیست
بی حس مثابه غضروف فائده او محکم و شکر است از انشتان و چیدن اشیا باریک و شکاف من
بعض اشیا و بسبب تکون او فصول او خنثی است که طبیعت است اطراف دفع می نماید
و جرم او ذی انعطاف و واقع شده تا که از ملاقات اشیا و لب شکافته گردد اما جرم جسمیست
که از دم طبیعت متولد می شود و در غایت او حرارت و سردی است و فائده او خون و دفع کردن
اشقات از آن و بر کردن خلل اعضا را اما جرم جسمیست سفید رنگ و در اعضا و عصبانی مثل
شرب و غیره از ماده مائیه و متولد میشود و عاقد او بر داشت انداز اعضا و عصبانی و خائیه
متکون میشود و فائده او تربیت اعضا یا بسبب اسیمین او شل و شحم است که از دم جرم متولد میشود
و فائده او تربیت اعضا یا بسبب فرق در بین و شحم است که در شجر و طوبی و لیست که است باشد
و بسبب انعکاس آن اما قلب عضویست رئیس مولات از دم صلبت قلسا و لیفان و غشای صلب
که بقاعده قلب پیچیده و از قلب قریب قریب است بر روی خط گذشته و قاعده او بر باطن است
مقبوطه و طوط است و شکل صوری دارد و قاعده در وسط صدر و در او پنج باب است
و دو بطن دارد و بطن امین می آید که در و خون کثیر و روح تحلیل است و در و برت بر او
و دم لطیف از کبد او متصل گشته و بطن ایمن که است از بطن امین که در و روح کثیر و دم قلیلیست
و آن را شغاف القلب خوانند و از و در و شرابان یک شرابان و دردی که حیت بدنی بر سر رسیده

و دیگر شریان عظیم که اصل جمیع شریانین است طالع شده و در میان بطنین قلب منفذیت
 مثل قبح جفت تملیف آدمی که از لطن این بایستی رود که آنرا از لطن القلب خوانند و از هر طرف
 قلب اقرب بقاعده آن که موضع دخول نسیم است و زاده اند که بروقت انقباض قلب تخری شوند
 و بروقت انقباض شش کشیده می گردند و آنرا از این القلب خوانند اما ری عضولیت مرکب
 از لحم خفیف دردی اللون و در ذات خود حس ندارد لیکن غشای قلیل الحسن بر محیط است و شکل آن
 استا است و بدو حصه تقسیم گشته یکی بطرف بین و دیگری بطرف یسار حصه بینی بشه تقسیم گشته
 و حصه یساری بدو شعبه و مجموع بگرد قلب برآمده و فاکده آن ترشح قلب سبب بواسطه جذب
 و استحال بواسطه مزاج قلب می نماید و دفع بخار و خانی می کند اما قصبه ری عضولیت مزاجی شکل
 مرکب از غضاریف بدو که دو اثر آن غیر تامه اند و بر غشائیت محیط و محلش قدام می است
 و فاکده آن حصول نفس اما حنجره عضولیت غفرونی مرکب از سه غفرونی است انقباض
 که مسمی بزورقی و دو دیگر از خلف می اند که را نام عیت الا آنرا باسم لا اسم له میخوانند
 و دیگر را کله گویند زیرا که بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قصبه می افتد که درونی
 نرود و این هر دو غفرونی کوچک تر اند اما لهاب عضولیت لحمی صنوبری شکل فاکده اخص
 نمودن هوا از ریهان و غبار است و بصوت مددی بخشند اما دیافراغ عضولیت مؤلف از جوهر
 لحم و غشای از عصاب حس حرکت و فاکده او قوت که صدر را بر انبساط و انقباض مددی بخشد
 و در میان آلات نفس غذا عاجز است اما لسان عضولیت مؤلف از لحم سفید و عصب ساس
 و شریان و آورده و غشائیکه متصل است بغشاء مری و در اصل او قطعه غدوی اند فاکده او
 ثقل طعام و بدو بخشیدن بر بلع و قوت تکلم با و حاصل می آید اما لوفتین جوهر لحمی عصبی
 غدوی اند که کل زبان رسته و فاکده آنها منک بهیست از آنکه دفعه نفوذ کن اما اشفاق
 عضولیت مخلوق از عصب و عضلات و شریان و آورده و فاکده آن مدد دادن
 بکرم و حفظ مضموع دست و دهن است اما مری عضولیت مخلوق از لحم و غشای و از ابست دار
 حلقوم ابتداء نموده بعظام انقباض متتبی میشود و وضعش خلف قصبه ری است اما معده بیست
 مستدیر بشکل مؤلف از لحم و شریان و آورده و عصب و دو طبقه دار و طبقه داخلی آن
 عصبانی است و طبقه خارجی لحمی و معده از طرف خلف بقفار و از طرف بین بکبد و از طرف
 یسار بطحال مربوط است و فم او مقابل اعظم حنجره است که این عظم از لحم معرر است

و در قعر معده مائل بطرف یمن قدری لحم است و فائده آن نفهم غده است اما کبد عضویت
 رئیس بلالی شکل مرکب از شرابین و آورده و لحم حسن ندارد لیکن غشای رزی حسن بر محیط است
 و رنگش شبیه بدم جانبد و محلش جانب ایمن و مجذب او بر باطات قویه باضلاع خلف مربوط است
 و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتداء کرده و تا خافیه قشری شده و نسبت
 رگهای آورده و مسدود ریح طبعی است و فائده آن تولید اخلاط اربعه و آن پنج خودی مثل
 انگشتان است که با دو بعد شش گشته چنانچه کسی چیزی را با انگشتان می گیرد و از مقعر بزرگی رسته
 که آنرا باب گیرند بعضی از او و نفس کبد مشعب شده و بعضی جهت غذا به یمن آمده و آنرا
 با سار لقا نامند و بعضی از امعاء غلظت لطیف جذب کرده و در شعب و اخلاط جمع می گردانند
 تا لیسج یابد و از مجذب کبد رگ رسته که آنرا اجوف بزرگ و بعضی از شعب وی جهت جذبیم
 در نفس کبد متفرق شده و آنچه از او خارج شده اصل آورده است و بدو قسم تقسیم میشود قسمی
 در شعب گشته با عکس بدن ماعد است و قسمی با بطشاه بعضی برین صفتی گردیده اما مایل
 عضویت سیاه رنگ مرکب از آورده و شرابین و لحم و غشای حاسه بر محیط گردانیده
 حسن ندارد و محلش در میان اضلاع خلف معده و مجذب آن حماس باضلاع و مقعر آن
 حماس بقعر معده و آن طرف سودا است و فائده آن جذب کردن سودا از کبد و دوجوی
 وارد رگی متصل بکبد جهت جذب سودا و دیگر متصل بنفسم معده جهت انصباب سودا در او اما
 مراره عضویت عصبانی طرف صغرا که بکبد پیوسته و از ورگه بیرون آمده تقسیم بدو قسم شده
 قسمی بجای ماسم براس رسانیدن صغرا متصل شده و قسمی بقعر معده برای انصباب صغرا
 متصل گشته و فائده آن جذب کردن صغرا است از کبد اما امعاء اجسام اندر عصبانیه
 مولف از شرابین و آورده و عصب و لحم و گوشش عدد و اندکی اثنای عشری که متصل بقعر
 معده است دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را معار و قاق و عالییه نامند چهارم اعور
 پنجم قولون ششم سقیم و این هر سه را معار غلظت و سفلی نامند و فائده آن دفع فضل طعاست
 اما کبیه عضویت کوهک از لحم غلیظ صلب قلیل لحمت و آورده و شرابین و لحم کثیر و مثل
 نصفه و اثره مخلوق است که در بدن دو خند و یک بجانب راست و دیگر بجانب چپ
 می باشد حسن ندارد لیکن عشاء حاسه بر محیط است و فائده آن جذب کردن بول
 از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانی است مولف از شرابین

و آورده و ذی عنق مخلوق گشته و موضعش در میان خانه و در برست و فائده آن جمع کردن
بول و اخراج آن اما جلد رتج است از لیفات و شفا یا و عصب و خلل او ملجم ملوم است
و نس کشد و در فائده آن ستر اعضا است و حفظ هیکت آنها و ادراک ملوسات اما دماغ
جوهر رتجی سفید رنگ عضو حیوانی شکل مرکب از مغز و شریانین و آورده و شش قریب
که سیم بام الدماغ است و فشار عصب که تماس لایحه است و بسیار روح نفسانی است و قاعده او
جانب پیشانی و زاویه او بطرف مغز دماغ است و در طول بقیه منقسم که آنرا بطون دماغ گویند
و در عرض بدو قسم منقسم و علت غائیة دماغ معلوم اول گویند که وجود و حیات است و در او نیز که
بلند تر از موجودات دیگر است و امام او گویند که برودت دماغ تبدیل حرارت قلب می نماید
پس علت غائی او تبدیل قلب است و اگر وجودی از هر دو نبود تبدیل صورت نبود و چنانچه
در انی که حرارت موضع قلب آن باعث نبودن قلبش بر دماغ رسیده هم قائل میگردند و نیز در انی
مشاهده میشود که بسبب فقدان دماغش تبدیل قلب آن از برودت آب یا سردی و انداختن
بیرون شدن آن آب میسر و صاحب جمیع حکمت تر از ایشانند که سلطان با وجودیکه دماغ
ندار و از برودن آمدن خشکی نمی میرد پس علت غائیة دماغ نبوت است حرکت است اما تخلل
بسیار است شبیه بچوب هر دماغ که شش و ناله بقدرات مندی شده تا به حد رسیدن و آن در عرض شش
دماغ و شش است لیکن هوائی این و شش باعث غایت تماس محسوس نمیکرد و برای آن
ستره عشاء مخلوق اند اما حیوانات پس هر واحد از مرکب است بهفت طبقه و سه رطوبت بلطف اول
ماتر و دوم قریه که رنگی ندارد و سوم عنبیه که در چشم بعضی سیاه و در چشم بعضی ازرق می باشد و بعد از
رطوبت عنبیه واقع است چهارم که بگویند خلک آن رطوبت جلید و بعد از آن رطوبت زجاجیه
واقع است پنجم که شش منشییه گفته میاید که انبساط اما اذن مخلوق است از عصب حساسه
و در غشیه است و فائده آن قبول صوت است اما انقباض پس غشیه است اما غشیه بدو طبقه
منقسم میشود غشیه باطنیه منقسم میشود و جهت نفس است شش باوه غشیه باطنیه که ششیه صفا است
تمام میگردد جهت فضلات دماغی و ادراک روح و حال میشود بدان دو عدد که شبیه بدو سرستان اند
و از از و امردان و حکمتان نامند اما انبساط هر واحد مرکب است از لحم سفید غدهای و در و
شراین و آورده و لیفات مجتمع شده و ششایر و عظم است و در و زینا که مخلوق اند و در و
مجمع گردیده و لایحه می یابد و باید دانست که منی از غشیه باطنیه منقسم میشود و در و زینان آبرو

بواسطه بیاض جواهر آن سفید رنگ میشود چنانچه دم طمش در پستان زنان و منی در عینین خرام میشود
 استعداد تولید بیاضی نماید و عینین مردان خارج و بزرگ میباشد و عینین زنان عریض و در شکم
 اما قضیب مرکب است از اعصاب ششگین و آورده و عضلات و خلل و خلوت بلغم قلیل
 و او بظلم عانه وصل اور طمش و فائده آن ایصال ماده برجم باشد و حسن بسیار دارد و در شکم
 آن و طول او قبل از شش انگشت صاحبش و زیاده از ده انگشت نباشد و غوطه انداخته که در عینین
 آن برنج و آورده آن بدم و تجار و عینین مثل شوندا مار حرم نیست عصبانی ذی عنق تا بفرج نمی میگردد
 و در اصل آن و عینین اندواز سه ابتداء کرده و فائده آن قبول حمل است و دو طبقه دارد و مشابه
 بقضیب است و طولش کم از شش انگشت و حاجه خود و زیاده از ده انگشت نباشد و فواید و روق
 بد و متصل شده اند برای فصل طمش و تغذیه جنین و مجری دارد و محاذی بفرج است و خروج جنین و منضول
 منویه بر فرج آن غشای است قریق که از آن بکارت بان کنند و رحم در ایام حمل فرخ تر گردد و فصله طمش
 در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را بجزب منی شوق مفرط است و آن جهت بوقت مجامعت
 فرخ خویش گشاده ماکل مطبوع فرج میگردد و کیفیت تولد جنین بدانکه وقتیکه نقطه در رحم قرار گیرد
 پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین بشش احوال تغیر میشود و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه
 حاصل میشود و در غلیان و بر روز سوم یک نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بر چهارم
 نقطه بالایش پیدا می آید و آن نقطه مغ است و در ششم نقطه دیگر بطرف سین ظهور می یابد و آن جگر است
 و بر روز هفتم نقطه چهارم که محیط بر مجموع میباشد سه شبیه کلاه میگردد و دو نقطه موسوم میگردد و بر غصه
 اختلاف است اطباء را در آنکه اول از همه اعضا که اعمی عضو متکون میشود و معلوم اول گوید که چیزی
 که اول تکون یابد قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و بتدریج شش
 صاحب مجمع الحکمت مینویسد قوال غلط العلم فی ذلک لان القلب عضو جمعی بالا جماع و الاغضار
 اللحمیه متأخره فی الوجود است و بقراط گوید که اول و باغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبد
 اعصاب است و از بی بیگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است و بدو شش و جنین
 و تغذیه آن محال است و نزد بعضی سه متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود و خط و عروق
 در و متغیر میگردد و بسترخی و جاری میشود و از راه سه دم طمش بان و این حالت تمام میشود
 و در چهار روز حالت سوم آنکه ظاهر گردد و این حالت در شش روز تمام یابد و حالت چهارم آنکه
 در شش روز صلب گردد و در شش دم طمش و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود

در روز زنده روز حالت چنانکه اعضای اصلی متولد شود و مزاج ذکوری یا انثوی حاصل گردد و درین
تمام میشود در رتبه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابد
و این تمام میشود در پنج روز و بعد بمرور وقت در جنین لباس لحمی پوشیده و بعد نود روز
روح حیوانی متولد میشود و در بعد نود و شش روز قدری روح حیوانی بطرف کبد میسرود و بعد
صدر روز روح حیوانی قدری در دماغ میسرود و جنین بواسطه حرارت بی اراده حرکت میکند
و درین وقت حکم جنین مثل شخصه بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حالت
میشود و قوت کامل و جنین حرکت بار آورده کند و بدانکه حالات مذکوره در ذکر بهر تالیف و در انات
بهرت در از تمام میشوند پس خلقت ذکور در هشتاد و سی روز تا چهل روز تمام می یابد و خلقت ناث
در چهل روز تا پنجاه و طایفه که در ناهفتم یا نهم یا یازده ازان متولد شود و زنده ماند و بچلایش اکثر می رود
بعضی اوقات در رحم و جنین یا اکثر ازان متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنی را
از شکم پنج جنین برآمدند و تمام و بسبب اندکی آنکه از اختلاف ازالین بواسطه حرکت مجامین
در اقح ظهور دو م آنکه از دو جماع یا از یازده از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن
و جنین یا از یازده در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن و جنین یا از یازده
تقدم و تاخر روز ولادت است اما ارواح جسم اند لطیف بخاری که از اخلاط محمده متولد شده
و بواسطه شلکین تمام بدن منتهی میشود و آن منقسم میشود به سه قسم یکی روح حیوانی که در کبد
قلب است دوم روح نفسانی که محکش دماغ است سوم روح طبعی که محکش جگر است و بدانکه چون
از روح حیوانی قدری بدماغ رسد بر روح نفسانی موصول گردد و چون قدری از نفسانی بکبد رسد
روح طبعی گردد اما اخلاط جسمیت رطب بالفعل قابل تسبیل و تسخیل میگردد و بسوی آن غذا
در اول استیاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا ورم نشود که صفرا و سودا که با پس اند
آنها خلط نباید گفت زیرا که مراد ازین پوست پوست بالقوه است و خلط خون را که از بلغم سودا
که از احتراق اخلاط پیدا میشود و خلط نباید گفت زیرا که در قهر لغت اخلاط اولیه است و تا آنکه از
جواب اولیه باعتبار ذیجه در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط اولیه میشود
پس چگونه خلط نفثن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو تمام اعضا
شود چهار استیاله تسخیل میگردد و هر یک را ازین استیاله هضم نامند هضم اول از زمان وضع است
تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند و کثیفش بر آه اسهال گردد و دفع گردد که بر است

و لطیف آن براه ماسا رقیقا بکشد و مضموم دوم در جگر است و آن نفع کیلوس است
 که آنرا کیلوس خوانند و از این نفع حاصل میشود شش ماندر غره و او صفراست و شش سوب
 و او سود است و شش مصفی و او دم است و شش خام و آن بلغم است و فضل این مضموم براه کرده
 و نشان که بول است بمنافع گردد و لطیفش لعروق که رود و مضموم دوم در عروق است و اعصاب
 از تحت آن غلاط با عصاره و آن را رطوبت ثانیه گویند و این از دو نوع خالی نیست یکی آنکه
 فضول بود و بدن را از و حاجت نیست و آن قائم مقام غلاطناطیه است و آخرش غفید
 دوم آنکه بدن را با و حاجت بود و آن بر چهار قسم است یکی آنکه در عروق صفرا و وقاق موجود است
 و دوم آنکه متحیل شود و بجزو مجرب مزاج مقصود از مضموم مری است سوم آنکه بمنزله کل لطیف شش
 در اعطای است و چهارم آنکه التیام و انصاق اعضا را با و است مضموم چهارم در اعصار و آن
 عبارت است از شش که رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام مضموم تمام میشود و در و از و
 ساعت طبعی باین طریق که تحت آن بعد از شش ساعت و دیگر احتیالات بدو و ساعت شش
 میشود و اگر در شش کمتر که مقدار کل اختلاط است و چهار جزو است پس نصف از آن یعنی دو جزو
 خون خواهد بود و ثلث از آن یعنی شش جزو و بلغم و ربع جزو یعنی سه جزو و صفرا و از صفرا ثلث جزو
 یعنی یک جزو و سودا و باینکه است که اختلاط چهار اند اول دم و او گرم تر است دوم صفرا و او
 گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد و تر است چهارم سودا و او سرد و خشک است و باینکه این
 هر چهار طبعی بود و غیر طبعی پس دم طبعی و او قویترین اختلاط است متولد تمام و شیرین
 و رنگش و سرخ است و فائده آن تغذیه بدن نهایی با مختلط دیگر و دم غیر طبعی و او چهارم است
 سیکه آنکه زیاد شود در قیاد دوم رقیق القوام و آن از آمیزش صفرا با بلغم بود اگر از صفرا بود
 کم تر و بچون پیدا باشد و اگر از بلغم بود در رنگش سفیدی زرد سوم غلیظ القوام و او از آمیزش
 سودا و بلغم می باشد اما از سودا که بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود در رنگ و باطل بسیاری باشد
 و اگر از بلغم بود در رنگش سفیدی زرد چهارم شمعین و سبیش زیاد و قی حرارت است که اختلاط آنکه کند
 و بلغم طبعی و باطل شیرینی و فائده آن تروشن و باخون مزاج شش جنبه غذای و مرغ
 و خن شدن وقت فقدان خون و بلغم غیر طبعی و آن برده قسم است یکی بلغم مالح یعنی بلغمش
 تمکین بود و او مائل بحرارت و بی دوست باشد زیرا که از آمیزش صفرای مخترق حاصل می آید
 و آنرا بلغم صفراوی نیز نامند دوم بلغم حامض یعنی بلغمش ترش و او مائل ببرد و بی دوست است

سوم بلغم غفص یعنی طعمش غفص بود و او نیز مائل به برودت و بیبو است که سودا
 با وی آمیز و چهارم بلغم حار یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دوم حاصل آید و بلغم غلیظ که از این
 خام باشد زیرا که ماده آب بر و غالب آید ششم بلغم زاجی رنگ او مثل گلبینه بود غلیظ باشد لیکن
 رطوبت در و باقی بود و ششم بلغم حبشی یعنی متلاکیم و آن از همه اقسام غلیظ تر است که طبعش
 تحلیل رفته باشد ششم بلغم مائل که از همه اقسام رقیق و رطوبت است ششم بلغم مخاطی و هم بلغم
 هر دو مختلفت قوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطی است و اگر غیر محسوس بود خام و صفرا است
 طبعی رنگ او مائل به سرخی و زردی و در جگر بدو قسم میشود یکی همراه خون در عروق میسرود براسه
 رقیق نمود و دم تا که در منافذ ضیق نفوذ کند و غذای بعضی اعضا مثل ریه و کبد و غده و غده
 از وی نماید قسم دوم همراه رود و از آنجا با معده ریز و جهت غسل او و صفرا و غیر طبعی و او شش
 نوع است یکی مره و کبوی و آن در نفس خود میگرداند و دوم صفرا و کرمی رنگ او چون
 آب گندنا بود و او با ذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای رنگاری و این نیز قسمی
 از صفرای کرمی محترقه است که پشت احتراق یابد و رنگ او از بخاری گردد چهارم مره صفرا
 و آن از خلط بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد بود و پنجم صفرا و کرمی که رنگ قوام آن مثل ریه و غده
 بود و آن به آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد و ششم صفرا و محترقه و آن را صفرا و سودا می نامند
 و آن از آمیزش سودا احتراق یابد و بداند که احتراق اخلاط عبارت از نیست که اجزای رقیق
 و طبعی تحلیل رفته و آنچه باقی ماند تکثیف گردد و سودای طبعی و آن در خون طبعی است طعمش
 میان ملاوت و غفوت بود و آن در کبد بدو قسم منقسم میشود قسمی با خون براسه غلیظ دوم
 بعروق رود و غذا بعضی اعضا گردد مثل عظم و قسم دوم بطحال رود و از آنجا به معده ریز و جهت
 و غده غذا تا که با شته آگاهی حاصل آید و سودای غیر طبعی و او بر سه نوع است یکی آنکه از احتراق اخلاط
 و این قسم مفصل عنقریب گفته آید و دوم آنکه از بر و خارج یا داخل خلطی که اخلاط پنجم گردد و سودا
 غیر طبعی است و این قلیل الوجود است سوم آنکه در خون نا طبعی بود و از غیر خلطی که از اخلاط احتراق یابد
 سودای غیر طبعی بود اگر سودای طبعی احتراق یابد پس سودای بیوسی و این قلیل الفساد است
 و آنچه احتراق او تمام نبود طعمش شور مائل به شیرینی و آنچه احتراق تمام یابد طعمش تلخ گردد و سودای
 صفراوی و او کثیر الفساد است لیکن زود علاج قبول میکند طعمش سیال تلخ و سودا سه بلغمی آنچه
 از ماده لزج باشد زود تحلیل نشود و اگر چه فرزش کمتر باشد و آنچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل به شیرینی

و غرضت سودای سودای آنچه سودای رقیق محترق می شود علامت قبول میکند و آنچه سودای غلیظ محترق گردد جوشش آن کمتر نیز پراگنده به اعضا کمتر بود جهت غلظت خود لیکن بقبول علاج های نازک و آنچه از سودای رقیق بود طعمش ترش مایل بقفصت و آنچه از سودای غلیظ بود و غرضت در آن غالب و ترشی کمتر باشد و چون که خلط اربعه ذکر یافتند بیان علل ربعة آنها نیز لازم آمد زیرا که علم بوجودش کامل نمی شود الا بعد علم بسبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام نیز می را گویند که آن وسیله کنند حصول امر و بگوید در اصطلاح حکما را تا توقف علیله الشیء و عام است که توقف براسه ماهیت بود یا برای وجود این بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج پس اگر داخل بود بالقوة آن سبب مادی گویند چون آهن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود و آنرا سبب موری گویند مثل صورت سبب که معوج یا راست است و اگر خارج بود که موجود است آنرا سبب فاعلی گویند چون حداد و اگر ایجاد برای است آنرا سبب غائی گویند مثل قتل اعدا بدانکه علت غائی اگر چه در وجود و حرکت لیکن در ضمن مقدم سبب فاعلی چون حرارت معتدله است و سبب مادی او تغذیه و اشرب و سبب غائی کامل الکیوس و سبب موری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و تطیب و تسخین و سبب غائی صفر حرارت معتدله و سبب مادی او غذای لطیف چرب شیرین و تیز و سبب موری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و تطیف دم و سبب فاعلی بلغم حرارت قاصره و سبب مادی او غذای غلیظ رطب لاج سر و سبب موری او نضج قاصره و سبب غائی او تغذیه و تطیف و چون شد وقت فقدان آن و سبب فاعلی سودا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ اقلیل الرطوبه و سبب موری او در نشین و سبب غائی او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نضج است که حرارت اثر کند در جسم که تری دارد و او را بحالتی که در حق آن مطلوب بود و بگوید نضج با و کم خلط را نضج خاص معتدل قوامی است لائق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نضج و یک قوام تساوی است مثلاً نضج بلغم تقطیع و ترقیق و نضج صفر بتخلیط و نضج سودا بتفریق است اما در محتاج بنضج نیست پس مقصود بنضج معتدل قوام است که تا در منفعت شدن آن قصوری نسازد و اعتدال نضج در حد نضج حرارت مآخوذ است و تنفق اند اطباء براسه آنکه نضج صفر بار و سبب موری حد نضج قاصد است و جواب جمیع اخلاط طبیعت است و آنکه طبیعت و نضج حرارت غریزی است از غیبت نضج حرارت ثابت شده و اما اشیا بارده و صفر معادن طبیعت اند زیرا که طبیعت بحسب ماده محتاج بمادونیکه مناسب است میباشد و این قانع مقصود نیست اما خارج

وقتیکہ ارکان ریزہ ریزہ شوند و ماس شود و ہر واحد با ہر دیگر و فعل کن ہر یک بقوت ہائے متضاد و
 بدین طریق کہ بشکن ہر رکن ہر کیفیت دیگرے را و منکسر شود کیفیت آن پس ہر گاہ فعل و فعال
 شتہ شود حاصل گردد کیفیت متنو وسط و آن مزاج است و مزاج بدو قسم منقسم میگردد و یکے معتدل و شقیہ
 دوم معتدل غیر حقیقہ زیرا کہ یا مشتق است از عدل یا قسمت کہ او غیر معتدل است و اگر معتدل
 و یکے طبی خوانند یا مشتق نیست از عدل یا قسمت بلکہ از تکافو این معتدل حقیقی است کہ وجود
 ندارد زیرا کہ اگر ہر چہ را رکان برابر باشند و یکی را بر دیگری غلبہ نبود پس درین وقت وجود ہر یک
 صورت نخواہد است کہ ہر رکن از ارکان را بمقتل بکرت خود دارد پس بالفرض ہر یک بکرت خود
 خواہد رفت و بے قاعہ گنج قرار نخواہند گرفت و ہر آنکہ غیر معتدل کہ معتدل فرضی طبیہ است
 منقسم میشود بہشت قسم یکی معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوانے دوم معتدل صفی
 مثل ترکی و ہناری سوم معتدل شخصی چہا معتدل عضوی مثل جلد پس این چہا قسم نظر
 بدو فعل خود و نظر بخارج خود بہشت قسم گشتند و غیر معتدل کہ در مقابل معتدل حقیقی کہ مشتق است
 از یکا فو بہشت قسم است و این بہشت قسم بر دو نوع است یکی مفرد دوم مرکب اما مفرد چہا
 نوع است یکی حار دوم بار و سوم رطب چہا م یا پس اما مرکب و آن نیز چہا نوع است
 یکے حار یا پس دوم حار رطب سوم بار و یا پس چہا م بار و رطب غیر معتدل کہ در مقابل
 غیر معتدل است کہ آن معتدل فرضی طبی است و نیز بہشت قسم است زیرا کہ چہا از این
 بہشت قسم مفرد اند و چہا مرکب اما چہا مفرد یکی احرار دوم ابر و سوم ارباب چہا م پس
 و چہا مرکب یکی احرار پس دوم احرار رطب سوم ابر و یا پس چہا م ابر و رطب و لہذا آنکہ
 اعدل از مزاج انسان است و اعدل انسان کن شباب و اعدل انحصار جلد انکہ
 سبب بہشت پس جلد انا مل و دیگر پس جلد اصابع پس جلد کف پس جلد دست پس جلد باطن
 بدن است و حار در بدن قلب است پس کہ پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیہ
 پس ریه پس شرا یمن پس اورده پس جلد و بار و در بدن شعریں عظم پس غضروف
 پس رباط پس و تر پس غشا پس عصب پس نخاع پس و ماغ پس لحم پس عین پس
 جامد و یا پس در بدن شعراست پس عظم پس غضروف پس رباط پس و تر پس غشا
 پس شرا یمن پس اورده پس عضد متحرکہ پس قلب پس عصب پس جلد و رطب
 در بدن سکین است پس لحم پس و ماغ پس نخاع پس رتب پس مادی پس عیشین

پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس غش پس جلد اما قوتی سبب فعل از بالذات پس اگر بعد از
فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند و اگر به شعور مختص حیوان بود قوت حیوانی نامند
و اگر مختص حیوان نبود قوت طبیعی خوانند اما قوت طبیعی کارش تنزیه و تمییز و محاش که بدست
داد نماید بود یا مخار و مد و یا متصرف برای بقا است مختص پس متصرف برای بقا است مختص و نوع است
سیکله غازییه و او آنست که غذا را متشابه بجهت عضو میکند که بدل یا تحیل منتهی شود و دوم امیسه او است
که زیاده کند از قطار جسم علی القیاس است الطبیعی و قطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و مخار و غیر
بر دو نوع است یکی مولده و او آنست که بهر نیمی را از افلاک جدا نماید و تیار سازد و دوم جزئی را
مختص بعضو مخصوص و مد و مصوره و او آنست که صادر شود از و تحلیط و تشکیل اعضا و مد و مد و مد و مد
نوع است یکی باز به دوم ماسکه سوم باضمه چهارم دافعه و خامد این هر چهار کیفیت است از مد
و این هر چهار خامد غازییه اند و غازییه خامد نامیده است و نامیده و غازییه خامد مولده اند و مد
خامد منقوره است اما قوت نفسانی که از و حاصل میشود جسم و حرکت و محاش و مد و مد است
و او بر دو گونه است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو نوع است یکی باعث حرکت و آن را
شوقیه خوانند و خامد شوقیه خوانند و غازییه اند و دوم براس حرکت که فاعله گویند و حرکت او
بر دو قسم است یکی براس قبض و دوم براس لبطل پس حرکت قبض بدین طریق حاصل آید
که کشیده شود و غش پس منجذب شود و از و بکیده منقبض گردد و غش و حرکت لبطل بدین نوع است
که فرغ شود و غش پس دراز گردد و تر و منبسط شود و عضو دوم مدرکه و آن بر دو نوع است
یکی مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جویس اند برای مدرکه بطنیه
و آن بر پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم شم چهارم ذوق پنجم لمس اما مدرکه باطنیه
و او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست که از حواس خمس ظاهریه بشمار محسوسه
با و مدوی میشوند و محاش مقدم بطن اولی و مد و مد است دوم خیال و او از خزانه حس مشترک
گویند زیرا که هر چه در حس مشترک بیاید با و میسر و میگذرد و جای آن موخر بطن اولی
و مد و مد است سوم متصرف و آن را تخمیه نیز نامند و او قوت است که در صبور محسوسه که بحیال
موجود اند تصرف می نماید و محاش مقدم بطن دوم و مد و مد است چهارم و هم و او در اک خیال
که محسوسات تمام صادر میکند مثل صداقت عداوت زید و غش آخر بطن دوم و مد و مد است
و پنجم حافظه و او قوتیست که چون خیال و هم در چیزی تصرف کند از قبیل حکما و اهل و او را متذکره

نیز مانند تیر که چیز با سه فراموش شده باز یاد می آید و مجلس بطن آفرود باغ است اما قوت حیوانی
 و او قوتیست که مستعد میکند سایر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است
 اما افعال و آن بر دو گونه است یکی مفرد و دوم مرکب اما افضل مفرد است که از یک قوت
 تمام شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب است که از دو قوت نهاده شود مثل بلع اما بسیار صفت
 و آن بر شش نوع اند زیرا که اگر بطرف آن عارض شود حاجت رفع و آن بواسطه
 و اگر عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را ماکول و مشروب است و اگر عارض شود
 ضرورت آن اعضا را بواسطه استغراق و احتیاس است و اگر عارض شود ضرورتش مناسبت
 اعضا را پس اگر عارض شدنش بجهت اختیار و با اختیار بود حرکت و سکون است و اگر عارض
 آن فقط بجهت اختیار باشد لزوم و یقظه است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را عارض نفس است
 اما بعد از آنکه محیط است با بدن و محتاج میشود بسوی آن انسان باشتغال برای تعدیل روح
 و اخراج فضلات آن بهر آور و در نفس پس تا وقتیکه بواسطه و پاک از کدورات و متدانی
 برآیند پیدا خواهد کرد و محبت را و الا پیرا خواهد نمود و مرض و تغیر آتش از اعتدال طبعی باشد یا طبیعی
 اما تغیرات طبیعی تغیرات فصول اند و فصول ما در سه خط است و چهار اند اول بیع و او متدانی
 دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن سرد و خشک چهارم سرد و مرطوب و او متدانی
 و هر فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند چنانچه به بیع امراض مثل صرع و کام و سعال
 و بصیف مثل وجع اذن و بخریف مثل تپید لول و سل و باشتغال کام و سداع و ذات الحیت
 پیدا میشوند و تغیرات غیر طبیعی یا غیر مضاد و نامطبیعت انسان یا مضاد پس تغیر مضاد بیع از
 سیکه آنکه حادث شوند با سباب سماوی مثل جمع شدن کواکب بسیار روشن مثل شش می نه در فصول
 آفتاب پس به جمیع اینها حرارت حاصل میشود و دوم آنکه حاصل شوند با سباب ارضی با اختلافاتی
 و ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال جبال و بحار و غیره اما نواسه و ریاح پس ریاح جنوبی
 و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و دیور و ناحیه آن
 هر دو قریب اعتدال اند اما عرض بلد پس عرض هر بلد قوی است از دایره نصف النهار
 که واقع است در مقابل آن بلد در میان معیت آن بلد و معدل النهار و با آنکه قلم
 دوم و سوم کثیر الحرات اند و اقلیم اول و چهارم قریب با اعتدال و اقلیم پنجم و ششم معتدل
 کثیر البرودت اند و شناخته میشود اقلیم بعد از ساعات و درازی ایام پس اقلیم اول است

که در اجزاء آن نهایت درازی پوش دو ازانده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده
و نصف ساعت و اقلیم دوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع
کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت و اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده
و ربع ساعت باشد و در وسط آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع آن نهایت درازی
روز ربع کم پانزده ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
و در وسطش پانزده و نصف ساعت و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی
روز ربع کم هفتم ساعت باشد و در وسط آن هفتم ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن
نهایت درازی روز هفتم و نصف ساعت باشد و در وسط آن هفتم و ربع ساعت باشد
اما وضع بلد پس آن بلد که مرتفع باشد بار و واضح است و آنکه پست باشد عارست و آنکه
متوسط به بلندی و پستی بود از هر دو واضح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی گرم است
و جنوبی سرد و کوه مغرب بهتر است از مشرق اما نزدیکی بحار و اودهر طوفان که بود و باران سازد
اما در یاسه شمالی سرکننده بود است و در یاسه جنوبی بفساد آن و مشرقی هوا را ترسے کند
فقط و مغربی خلط تر و شمری که در وسط دریا یا بکناره آن بود معتدل بحار و برودت باشد
بسبب تنگنای هوا و آن بلد از موثر اما اختلاف ارض بلد پس زمین کسره در طبه گرم خوشک
و زمین صخره بسیار خشک و سخت کننده اعضا و زمین طینیله رطب است و زمین نمناک تر است
اما ماکول و مشروب بدانکه وقتیکه دارد شود و در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه
پاشنیه شود و از بدن پس اگر قشایه شود و به بدن یعنی جزو بدن گردد نام نهاده شود یعنی باطلی
و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود و دوائی معتدل و یا تنغیر کند بدن را و او سیم مطک است
و یا سادوی بود و بهر دو جانب یعنی متغیر شود از دو تنغیر گردد اندا و را پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده
غذا س دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود و دوائی سمی و اگر بدن را فاسد نکند
نام نهاده شود و دوائی مطلق و میگویند که تاثیر آن شے اگر با وده باشد غذای مطلق است
مثل نان و اگر تاثیرش کیفیت بود دوائی مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر آن بهر جهت
نام نهاده میشود دوائی الخاصیت مثل زهر مبره و اگر تاثیرش با وده و کیفیت بود نام نهاده شود
غذا س دوائی مثل شیر و اگر تاثیر آن کیفیت و صورت بود نام نهاده شود و دوائی
ذو الخاصیت مثل کاسنی و اگر تاثیر با وده و صورت بود نام نهاده شود و غذای ذو الخاصیت

مثل روغن زرد و اگر تاثیرش بجاده و کیفیت و صورت بود نام نهاده شود و غذا را به ذواتی ذواتی صفت مثل سبب و بدانکه خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط بینهما پس غذا را که خون رقیق پیدا کند نام نهاده شود و غذا را لطیف و آنچه خون غلیظ پیدا کند نام نهاده شود و غذا را متوسط یا رقیق پیدا کند نام نهاده شود و غذا را سبب و آنچه خون متوسط و سبب از این اقسام شامیه کثیر غذا یا قلیل غذا یا متوسط غذا میباشد و نیز هر یک از اینها صلیح الکیمریس یا رقیق الکیمریس می باشد پس بعد از این هر چه از اقسام می شوند به تفصیلی که در جدول مندرج

نقشه جدول صحیح اقسام

لطیف صلیح الکیمریس	لطیف صلیح الکیمریس	لطیف صلیح الکیمریس	لطیف صلیح الکیمریس	لطیف صلیح الکیمریس	لطیف صلیح الکیمریس
کثیر غذا را نهایی	قلیل غذا را نهایی	متوسط غذا را نهایی	کثیر غذا را نهایی	قلیل غذا را نهایی	متوسط غذا را نهایی
مغذی تر است یا بیشتر	وسیع و گاهو	نان گندم	بچه رگبوتر	دانه چغندر باشد و نازک	نان بطوری است که پخت
کثیف صلیح الکیمریس	کثیف صلیح الکیمریس	کثیف صلیح الکیمریس	کثیف صلیح الکیمریس	کثیف صلیح الکیمریس	کثیف صلیح الکیمریس
کثیر غذا را نهایی	قلیل غذا را نهایی	متوسط غذا را نهایی	کثیر غذا را نهایی	قلیل غذا را نهایی	متوسط غذا را نهایی
در روغن برشته	پنیر تازه	گوشت بچه گاؤ	گوشت گاؤ	گوشت قدید	مانند کرب
متصل صلیح الکیمریس	متصل صلیح الکیمریس	متصل صلیح الکیمریس	متصل صلیح الکیمریس	متصل صلیح الکیمریس	متصل صلیح الکیمریس
کثیر غذا را نهایی	قلیل غذا را نهایی	متصل غذا را نهایی	کثیر غذا را نهایی	کثیر غذا را نهایی	متصل غذا را نهایی
گوشت بزرگساله	شلغم	گوشت بچه شتر	روغن	زرده	مای خشک ساخته

آما آب غذائی شود لیکن در بدن فائده مثل ترقیق غذائی بخشد تا در مجاری فیه نفوذ نماید و ترطیب و تبرید عضا و تسکین حرارت میکند و بهترین آبها آبست که بر گل خالص ریالیست که در مجاری بود و آفتاب برود تا بدو مجریه او بسبت مشرق یا شمال باشد بقا صلیح کثیر و از بلند می شود و زرد و گرم و سرد گردد و تیز رو باشد و وقتی که یا شامه تشنگی بنشاند و چیزی را که باو تلخ و پستند جلد تر گردد و اکثری از این صفات آب گنگ موجود اند و بعد از این آب موصوفه آب باران بهتر است زیرا که خفیف و وزن و نافع و سریع الاستحار از معده است لیکن جلد تر شمعن می گردد بجهت لطافت و رطوبت خود و هلاکش طلع قرار داده اند و بعد از این آبیکه بقرع عقیق کشیده شود

بهتر است و آب ذیهی مقوی دل و آب معدی مقوی چشم و محرک و سخت کننده عصب است
و آب گرم مفسد معده و زائل کننده قوی و مسکن و جمع و بر ربول و تحضیم است و لصداع بارد
و هجاب صرع شراب و فطو لا مفید و آب سرد مقوی معده و محرک شوده و مسکن عطش است و اعصاب
و با حشا و تدریه مضرت دارد و آب چاه افضل است باید که بعد از کشیدن بقرع آئین استعمالش کنند
اما استفراغ و احتباس پس احتباس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه طبیعت باعث
انصراف شود بطرف دیگر متوجه شود یا از غلبه مجاری یا از سردی یا از ضعف و اخلا یا با غلبه یا از غلظ
ماده یا از لزوم و ماده و غیره بود و استفراغ در هند اد هباب احتباس حدوث می یابد
و بدانکه استفراغ مفروض موجب تیرید و تخفیف و ضعف بود و احتباس مفروض موجب سرد و سقوط
شده و نقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب صحت است اما حرکت و سکون بدنی
پس حرکت خروج ماده بود از قوت بتدریج جانب فعل و سکون بقای ماده بود بر قوه نقل
پس حرکت موجب تخمین و تحلیل فضلات و خفت بدن است و سکون بقا آن اما اعراض
نفسانی که آنرا حرکت و سکون نفسانی نیز گویند و حرکتیست روحی بطرف داخل و بطرف خارج
یا بطرفین پس بطرف خارج و قوه مثل غضب با قلیلا قلیلا مثل فرح و بطرف داخل و قوه
مثل خوف با قلیلا قلیلا مثل غم و بطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میکند روح باعث خجلت
اول بجانب داخل بعد بطرف خارج و ایضا لازم است حرکت نفسانی را سخونت مایه حرکت المیه
و برودت مایه حرکت غده و کثرت حرکت نفسانی مملکت است و افرط سکون نفسانی مبرود
اما نوم و یقظه پس نوم بخلو معده مهر و است و نوم نهاده مفسد کون و مخرج قوی نفسانی
و مورت کسل است طحال است و کسی را که عادت بود در کش لازم است الابد ریج و یقظه
مفروض ضعف و داغ است اما اجناس پس مزاج مردان حار یا البس است به نسبت زنان
و مزاج زنان سرد تر است به نسبت مردان اما اسنان و آن چهار اندکی سن نمود دوم و قوت
سوم سن کهولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمود و او بر پنج نوع است یکی سن طفولیت که او
وقتی بود که مولود تا بلوغ است و بر خاست نباشد دوم سن هبویت و او بعد از نمو و قبل
از سخت شدن اعضا بود سوم سن تر عرج و او بعد از رسیدن دندان است چهارم سن ریاقت
و او آنست که مولود و بلوغ رسیده پنجم سن فتا و این سن شباب است تا بسی سال سن قوت
و آن بعد از گذشتن سن نمود و تا به یک سال و حرارت و هیجوت در بین سال غلبه می نماید

و سن کمالت که آنرا سن الخطا نیز نامند و او آنست که ظاهر شود در نقصان لیکن قوت نمود
 ضعیف نشده باشد و این سن تا بیست سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه می نماید
 و سن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکند اما صناعات
 و عادات پس صناعات مثل حدادی سخن و محففت است و آخرش موجب تحلیل طوأت
 و در موسم صیف بصرف اوی مزاج مفراطش اکاری موجب میس است و فهارس بالعکس آن
 و صباغ و موسم ریح دمی مزاج را مضر بود و معاری بعکس آن و عادات پس ترک آن
 بتدریج لازم است اگر قبیح بود اما اسباب غیر ضروری پس آن مضادات بطبیعت سیس
 استعمال سموات یا غیر مضاداتش وضع نموده فائده اسباب مشهوره و غوطه باین سبب
 که اگر سبب فاعل باشد براسه حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود و فاعل و غیره و اگر سبب
 حافظ باشد براسه حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود و حافظ و بتقدیرین بدست خواهد بود
 یا غیر بدست آما بدنی و غیر بدست پس هر واحد ازین یا جوهر خواهد بود یا عرض پس جوهر
 مثل اغذیه و زیاده و غلط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس و براسه هر واحد
 از احوال ثلثه سبب اندر زیر اگر سبب امری از امور خارجی یا نفسانی خواهد بود و از خلط
 و مزاج و ترکیب خواهد بود و نام نهاده خواهد شد باوی و اگر بالعکس این خواهد بود و نام نهاده
 خواهد شد بدنی بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد و حالتی را از احوال ثلثه پس اگر پیدا
 خواهد نمود و حالتی را یا بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقه و اگر پیدا خواهد شد
 حالتی را بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب و اصله آما مثال سبب بلوی برای صحت و دم
 براسه مرض مثل خوردن طعام و حرارت شمس و برودت هوا و عصب و مثال سبب سابقه
 براسه صحت مثل نفع نام و بجزای جتید براسه مرض مثل امتلاجهت حمی و عفن و مثال
 سبب و اصله براسه صحت بمثال مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط و دیگران که این مثله
 که ذکر کردیم براسه صحت اگر واقع شوند در میان مرض پس اسباب بطوره برای حالت
 متوسطه خواهد شد و گاه شی و واحد سبب و هم مرض هم عرض با اختیارات مختلفه میباشد
 جز و دوم در احوال بدن انسان جالینوس گوید که احوال بدن مردم سه سبب اند
 یک صحت دوم مرض سوم حالت متوسطه اما صحت حالتی بدنی که جاری میشود جمیع فعال
 بساکن بر جری طبع و مرض حالتیست بخلاف این و حالت ثالثه حالتیست که نه صحت

پس هرگاه خلط از غلاطاریه بخوابد و در ویر و کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود و جواب در وجود سوزن
 افزودن ماده شرط نیست بلکه تنزیه کیفیت و بدین نسخ رطوبت خون از اغذیه یا اثر بهر زیاده شود
 و حرارتش بر حال خود ماند پس وجود سوزن مادی مفروض میشود و نیز اگر فرض کنیم که خلط از غلاطاریه
 میگذرد و پس در این صورت ممکن است که مثلاً چون خون میفرزاید حرارت او شدت نماید و طولش
 از جهت غذا یا دوا که معدل رطوبت بود برقرار ماند و نیز ممکن است که در خون و صفرا تغییر
 پیدا آید و رطوبت و بیوست هر دو از جهت فعل و انفعال بر حال اصلی مانند فقط حرارت
 خون و صفرا شدت پذیرد و قس علی هذا باقی اما مرض التریب و آن بر چهار قسم است
 یکی مرض خلقت دوم مقدار سوزم عدد و چهارم وضع اما مرض خلقت آن نیز چهار نوع اند
 یکی که مرض شکل چون اعوجاج مستقیم و هتکامت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند
 یکی اتساع مجاری مثل اتساع چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجری مراره سوم
 تضیق المجاری مثل تضیق مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده و رحم و شونت
 قصبه ریه چهارم امراض التجاولیت و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کبینه و کلین
 دوم آنکه کوچک شود مثل صغیر معده سوم آنکه خالی شود مثل خلوت تجاولیت طلب در صحن ملک
 چهارم متکثر و متبدل شود و چنانچه در صرع و سکته دوم امراض المقدار و آن یا بزیادی بود یا بقصا
 و آن هر دو یا عام باشند مثل سبین مفرط یا خاص باشند مثل داء الفیل سوم امراض العدد پس
 عدد عضو یا کم یا بیش باشد یا نه اما اگر کم یا بیش نباشد یا کم خواهد بود یا زیاده مثل کمی و نوبادی
 اصابع و این یا طبعی بود یا غیر طبعی اما طبعی یا کلی باشد یا جزئی پس یادی کلی مثل نوبادی
 اصابع و زیادی و کمی جزئی مثل زیادتی و کمی جزئی اصابع اما زیادی غیر طبعی چون نفخه و کمی
 غیر طبعی مثل قطع انگشت و پوشیده ماند که طبعی است که شلش و بدن و دیگر اعضا موجودند
 و غیر طبعی بر عکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضعی ببلع یا بجزیه اما تلف
 اتصال بدانکه اسماء تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال رخداد
 خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر استقامت نشده باشد قرصه و اگر تقویم شده باشد
 تفسخ اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر بعض بود و صلح و اگر بطول بود و تفرق و اگر در غضوت
 بعض بود و صلح و اگر بطول بود و تفت و اگر در عصب بود و صلح و اگر در عروق بود پس اگر در عروق
 باشد بتر و اگر در طول باشد صدمع و اگر نبض بود که دهن رگها کشاده گردد و شش گویند اما مکتب این

از جمیع آمدن امراض مفروده واقع شود مثل مثل که از حلقه دق و قهریه مرکب است و بیمار امراض
 مرکب یا حسب مشابهت دارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عضو
 چون صرع و تشنجه نهانند که مرض اصلی بود و بشرکت آنچه اول حادث گردد اصلی بود و آنچه از سکون
 مرض اول ساکن شود بشرکت باشد و هر ضمیمه بشرکت بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه
 آنکه از عضو مآوئ طریق برود و یا آنکه میان عضوین یکی خاوم و دیگری مخدوم باشد یا چون
 عصب و دماغ یا سپید و فتلش بود چون حجاب و ریه یا مخاومی عضو مآوئ چون دماغ و مدده
 یا منصف مواد عضو بود چون بطن قلب را و هر ضمیمه به صحت منتفی گردد و بر چهار از منتهی منقسم شود
 یکبار ابتدا دوم تریا ایر سوم انتها چهارم نخطا زیرا که آنوقت که مرض حادث شود زمانه ابتداء گویند
 و وقتیکه زیادتى بود زمانه تریا خوانند و وقتیکه زخمت پذیرد نه زمانه قبول کنند زمانه انتها گویند
 و وقتیکه زخمت و کمی در مرض پدید آید زمانه انحطاط شمارند و گویند که امراض متعدیه باشند
 و متواترترین امراض متعدیه آن باشند که از شخصی منتقل شود مثل جذام و برص و آبله و قروح و غفنه
 و حصبه و آبسه و آراض متواتره آن باشند که از والدین بفرزندان رسند مثل برص و لقوس و وجع
 مفصل و مثل و جذام و آبجولیا و رمد و بوسه و این همه که گفت شد از قبیل ممکن الوقوع است
 جزو مسموم در علامات بدانکه علامت است که استدلال کنند بر بحالت بدن و آن امور طریقه اند
 که وقوف می یا باطیبیب سبب شان بر احوال خفیه بدن و آن گاه نافع میشود و طیبیب نقطه و آن امور
 که دلالت کنند بر حال باطنی مثل نداده بدن بتقدیم عرق و این سبب میشود و بذكره و گاه نافع شوند
 بر بعض و آن امور اند که دلالت بنمایند بر احوال بعضی چون دلالت نبض و غیره بر حالت موجوده
 و آن سبب میشود و بذكره و گاه نافع بشود و آن امور اند که دلالت میکنند بر زمانه تسقیل
 چون دلالت بختلاج لب زیرین برقی و این را سابق العلم و تقدم المعرفه نامند و علامات امرجه
 جلیه چند نوع منقسم میشوند یکی لمس اعتدال آن دلیل هکت دال باشد و کثرت کیفیت و کیفیات اربع
 دلیل آن کیفیت بود و دوم محم و شم و همین کثرت اینها دلالت میکنند بر غلبه امر جلیه و ثلث اینها
 بر عکس آن مثلاً لحم دلالت بود بر سردی و دلیل بر دوت سوزش غلظت و سیاهی و کثرتش
 دلالت بر حرارت و کمیس نماید و بیاض آن بر دوت و حرمتش دلیل اعتدال مزاج باشد
 چهارم لون بدن سفیدی آن دلیل بر غنیمت و بر دوت و حرمتش بر حرارت دم و صفرتش بر حرمت
 صفرا و کدورت بر سودا و بوجیه افعال نفسانی کثرت و سرعت و قدرت آنها دلیل حرارت و سرعت

زوال آنها دلیل بطوبت و ثبات آنها دلیل بر بدست و بلادت شان دلیل بر دوت و حدت من
 دلیل حرارت و شدت و قار و حیا و دلیل بر دوت باشد که ششم افعال طبیعی اگر کامل اند دلیل بر تمام
 و اگر سریع اند دلیل حرارت و اگر بطی اند دلیل بر دوت بود و هفتم بلیست اعضا عظم نفیس و سست بینه
 دلیل حرارت باشد و بخلاف آن دلیل بر دوت هشتم نوم و قیقه عندال هر دو دلالت بر تمام اند اگر سراج است
 و کثرت قیقه دلیل حرارت و بدست و کثرت نوم دلیل بر دوت و بطوبت هم کیفیت افعال عست
 افعال کیفیت از کیفیات از بدیه دلیل غلبه آن کیفیت بود و دهم فضل من در فیه کثرت را که و صفت آن
 دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل بر دوت و کثرتش دلیل بر طوبت و قلتش دلیل بر بدست است
 و علامت های از مرکب از ترکیب علامات مفروضه شناخته میشوند و علامات و الیه بر احوال بدن انسان
 از جهت اخلاط از بعد بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حرمت و تندر و علامات و دهن رنگد جویس
 و حرمت قار و رده چشم و زبان و طمور و زور با و دلبها و سیلان دم ازین دندان و بینی علامات
 غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن و چشم و زبان و قار و رده و لینت لمس و ضعف هضم و قلت عطش
 و علامات غلبه صفرا از روی رنگ بدن و چشم و زبان و قار و رده و خشکی بدن و منخرین
 و ضعف شهوت طعام و تلخی دهن و غشیان و وقوع قی هضم و اخضر و قشعر پره و شدت
 عطش و علامات غلبه سودا سیاهی بول و چشم و بدن و زبان و شهوت کاذب و کثرت افکار
 و گاه بر نوع ماده سن و عادت و بلد و صنعت و فضل و تدبیر مقدم دلالت میکند مثلاً
 سن شیخوخت و سکونت و غواصی و بلد و فضل بار و تدبیر مقدم که بار و دیر بر دوت ماده و دلالت
 و گاه بر نوع ماده خواب و دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود و بر سودا و خیالات صفر
 بر صفر و خیالات شمرخ بر دم و خیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید و بدانکه علامات امر اخص است
 با جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما فیجی باشد دلیل صحت بود
 و بخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بهما مثلاً اگر تناسب اعضا کما فیجی
 باشد دلیل صحت بود و بخلاف آن دلیل مرض یا تمامی باشند مثل استدلال بافعال
 پس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است و اگر ناقص یا باطل اند دلیل بر دوت مرد است
 ترکیب است و اگر پراکنده اند دلیل حرارت است و چون کثرت نفیس و بول بر از علامات
 کلید الی و دند از جهت شش هر یک لازم آمد اما نبض پس آن حرکتی است و وضع برای
 او عینه روح مؤلف از انبساط و انقباض و نبض بر اکثر افعال دل دلالت میکند و انبساط است

چنانچه در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلاثی است که اول حفظ کرده شوند و دو قسم بعد از اعتبار
 کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود و طول از قسم طوس و عرض از قسم عرض پس ضم کرده شود
 باین دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شود و سه قسم زیر که طول عرض یا مشرف خواهد بود یا منقص
 یا معتدل و سه سطحی که باقی پس مجموع است و فضا قسم شد چنانچه بالا گذشت و بدانکه طول است
 که اجزایش در طول اکثر از مقیاس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و فضا آنکه
 ضدمین باشد و سبب و قللت حرارت است و معتدل است که اجزایش موافق مقیاس علیه
 محسوس شوند و سبب او توسط حال مینمایست و عرض آنکه اجزایش قطع عرض اکثر از مقیاس علیه
 محسوس شدند و سببش کثرت رطوبت است و ضیق ضد آن باشد و معتدل توسط مینمایست و سبب آنکه
 اجزایش در ارتفاع اکثر از مقیاس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است و منقص ضد آن باشد
 و معتدل توسط مینمایست و دوم ماخوذ است از کیفیت قریع انال و او سه نوع است یکی تو
 و او آنکه بوقت انبساط انال را سخت بگوید و او دلالت میکند بر قوت حیوانی و دوم ضعیف و او
 ضد آن باشد سوم معتدل توسط مینمایست سوم ماخوذ است از زمانه حرکت و او سه نوع است
 یکی سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت نسیم بار و است این شش
 دلالت میکند بر حرارت و بر غلبه قوت حیوانی و دوم بطی و او ضد آن باشد سوم معتدل توسط
 مینمایست چهارم ماخوذ است از زمانه سکون و او سه نوع است یکی متواتر که زمانه سکونش
 نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترمج و ضعف قوت حیوانی است و دوم تفاوت
 که ضد آن باشد سوم معتدل توسط مینمایست پنجم ماخوذ است از قوام آه و آن سه نوع است
 یکی صلب که دلالت میکند بر بیس و دوم لین که ضد آن باشد سوم معتدل توسط مینمایست
 ششم ماخوذ است از امتلاء و خلوت و سبب او سه نوع است یکی متعادل و کثرت دم و روح باشد
 دوم خلک که ضد آن باشد سوم معتدل توسط مینمایست هفتم ماخوذ است از طس که او دو
 سه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت و دوم بارد که ضد آن باشد سوم معتدل
 توسط مینمایست هشتم ماخوذ است از استوای و اختلاف و او بدو قسم است یکی مستوی
 و او است که در جمیع قریعات مساوی بود و دلالت میکند بر حسن کردن و دوم مختلف
 که ضد آن باشد و این نیز بدو قسم است یکی منتظم مختلف و او است که اختلافش را
 نظامی باشد یعنی براسه او در چند درختلاف و او بدو قسم مختلف سطح و او است

که اختلاف را از نظر غلط نباشد یعنی هر دو را اختلافی دیگر محسوس شود و حس هم و آن را خود است
از حال وزن و او بر دو قسم است یکی جید الوزن که حاصل عیش و بر وقت صحت مناسب است و حس
و دلالت میکند بر عتدال حال و دوم غیر جید الوزن و او بر سه نوع است یکی متغیر الوزن که
که موافق سن صاحب نبض نباشد مثلاً نبض جنسی مثل صاحب شباب باشد و دوم مهمل الوزن
و او آنست که صاحب شباب نبض صبی باشد و سوم خارج الوزن و او آنست که در نفس شباب هیچ وزن
از او وزن نبض نباشد و این روی است و چون جناس بسبب نبض ذکر یافتند بیان انواع
مکروه آن لازم آید پس انواع مکروه نبض و آن بر چند نوع اند یکی عظیم و او نبضی است که در قطار نشسته
زانمی باشد و ثقل و کثرت حرارت است دوم صغیر و آن ضعیف است و سست و کم معتدل متوسط و نهما
چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شقوق زیاد بود و غلیظ و دقیق و او ضعیف است و سست و نهما
و این اقسام مکروه نبض و دلالت میکند بر آن شئی که دلالت میکند بر اناطه آنها هفت نشانی و آن
نبضی است که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء و در شقوق و غور در صلابت و نکست باشد و دلالت
میکند بر دویم حار و عظیم که در عضلات و عصبانی بود و بر نسیاب ماده در جرم عروق و شش منور
و او نبضیست که شباهت بنفاری لیکن البین از و مثل موج آب محسوس عیش و در دلالت میکند
بر ضعف قوت و کثرت رطوبت و غلبه سردی و او نبضیست که شباهت به موجی لیکن صغیر از
و دلالت میکند بر سقوط قوت و غلبه سردی و او نبضیست که شباهت به موجی لیکن صغیر تر و متواتر
از و ضعف این اغلب از دو روی پیدا شود و بوقت قرب مرگ حادث گردد و بعد وضع حمل نیز دال
بر بلائیت است یا از غلبه ریه و الفار و او آنست که بتدریج اختلاف قبول کند یعنی اندک اندک
در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی یا از زیادتی بسوی نقصان اختلاف پدید آید
پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتهای خود رجوع بحالت اولی نماید و ریه را جمع گویند
و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر شسته شود و جیشتیک حرکتش حساس نکرده شود و ریه
منفقه گویند و الا ذنب ثابت و از او هم غرابی و او آنست که قرع کند و انامل را یکبار
و باز قرع کند مرتبه دوم بجیشتی که سکون در محل قرع آن محسوس گردد و دلالت میکند
بر شدت حاجت خروج ریه و هم سله و ادش و ریه الفار است لیکن عود این بحالت اول
بتدریج بود و عود آن دفعه چهارم و هم ذوالفترة و او آنست که ساکن شود و قشنگ متوقع باشد
حرکت یا از او هم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند و قشنگ متوقع باشد سکون و دلالت میکند

بر شدت حرارت شانزدوم بطریق وادانت که حرکتش چنان حرکت مقرر باشد یعنی
 قریح کند اول انامل را دعو کند اندک بجانم مرکز قبل از وصول شدن غایت مرکز
 باز انامل را قریح نموده حرکت انبساطی تمام کند بهتدایم مرقش او آنت که حرکتش مثل حرکت
 ریشه بود و سیم ملتویست و او آنت که حرکتش مثل ریشمان بچیده محسوس گردد و زود هم
 مرعب و او آنت که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بآنگه نبض مردان باعتبار ازان
 قوی تر و عظیم تر و بطنی تر و در نبض حامله در عظم و سرعت و ترا تر زیاد ازان باشد که قبل از
 حمل بود و نبض کدوک نسبت نبض بالغ سرخ تر و متواتر بود و نبض بالغان قوی تر از سبقت
 قدر بجوانی رسد قریح شود و نبض کهنال نسبت بجوانان ضعیف تر بود و در عظم و قوت
 سیاه و نبض شیخ ضعیف و لین بود و نبض در سبب جمیع امور مشترک بود و الا در قوت فزون
 و شهرهای معتدل موافق آن و در ضعیف سریع و متواتر و ضعیف باشد و در شهرهای گرم
 موافق آن و در خریف مختلف مائل بضعت باشد و در شهرهای مختلف الموهو موافق آن در خریف
 بود و اصغیر لیکن نبض محوری آن در سردی قوی تر گردد و در شهرهای سرد موافق آن و نبض
 خواب ضعیف و صغیر بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم و اگر یکایک از سبب
 خارجه بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و باشد که مرقش گردد و نبض ریاضت تند و قوی
 و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر و چون ریاضت فزون از اعتدال کوه شود
 صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد و هرگاه ریاضت با فراط تمام رسد
 نبض را و دمی یا نگی نماید و نبض طعامیک با اعتدال خورده شود عظیم و قوی و متواتر بود
 و نبض طعامی که با فراط خورده شود مختلف دبه نظام باشد و نبض طعامیک بسیار
 کم خورده شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن آب گرم نبض را عظیم کند خصوصاً
 که در حمام بهل آرنده و استعمال آب سرد که بر دوش بقدر تن رسد نبض را صغیر سازد
 و استعمال آب سرد که بر دوش بقدر تن رسد بلکه ظاهر تن سرد شود و باطن حرارت
 جمع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و خوف و
 خجالت بطی و عظیم و در سردی و غم صغیر و بطی و ضعیف و در قریح سریع و در غم غیر متکظم
 و نبض در هیبت ادا جمع عظیم و سریع باشد و در ورم حار نبض غشازی و در قریح و ورم
 بار و بطی و در ورم غم موبج و در ورم صلب غشازی بود و اما النفس نفس غیظی و غیظی و غیظی

یکه عظیم و او آنست که بوقت دم زدن سینه و شمش فراخ تر شود و با هوا اکثر اندرون رود و از
 سه سبب اندکی بسیار قوت دوم فرما برداری آلات سوم بسیاری حاجت دوم عظیم
 و او هند عظیم است سوم شدید و این نفس مشابه باشد و سبب این کثرت حاجت است
 و دلالت میکند بر قوت و نبودن آفت در آلات چهارم شایسته و آنست که طرف زیرین
 سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب و عضله است نیمه طرف زیرین و سبب این کثرت حاجت است
 و این قسم در جمیع کتب بالائی اکثر حادث میگردد و در جمیع طویل و او آنست که حرکت انبساطی دراز تر باشد
 تا هوا را ببرد و بیست و اندرون و در این قسم سبب شکل آلات نفس و سبب دردی که بعد از هوا
 از سبب او دشوار شود می باشد ششم قطعه و این ضد طول است هفتم سریع و او آنست
 که حرکت های انبساط و انقباض کوتاه شوند و سبب آن کثرت حاجت است زیرا که طبیعت میگوید
 که هوای دهانی را زود تر بیرون کند و هوای تازه را اندرون کشد و گاه این قسم بسیار
 و آفتیکه اندر آلات نفس واقع شود می باشد ششم بطی و آن ضد سریع است ششم متواتر
 و او آنست که مدت میان دم زدن کوتاه بود و سبب کثرت حاجت است و گاه این قسم
 بسبب آفتیکه آلات واقع شود میباشد زیرا که از غلظت باز دار و طبیعت بدین سبب
 بهر تواتر رجوع کند و ششم باریس نفس بار و نشان سرد شدن دل و تحلیل حرارت و غریزی است
 باز و هم مختلف و اختلاف و سبب این قسم موافق نبض مختلف باشد و از دم
 متضاعف و او آنست که حرکت انبساط یا انقباض بد و حرکت تمام شود مانند دم
 که در کان که هنگام گریستن می باشد و سبب او یا آفتی بود در آلات یا کثرت حاجت
 سینه و هم مغز و او آنست که کناره پره بینی را بجنباند و این نشان ضعف قوی باشد
 یا تنگی گذرگاه نفس چهار و هم سست و او آنست که بوقت انقباض از نفس
 بد بود پدید آید و این قسم دلالت میکند بر عفونت سینه یا زود هم نفس العسر
 و او آنست که آلات تنفس اندر هوا تصرف بدشواری نماید اما بول و او دلالت
 میکند بر حال که در مجاری بول و بولیکه گرفته شود قبل از اکل و شرب و استعمال
 طوایف مغیرات و بعد نوم و از حرارت آفتاب بهر محفوظ بود و زیاده از شش ساعت
 تا نوبت ملاظه بر و نگذشته باشد و قبل از بول نمودن از امور نفسانی و بدین طبعیه
 و از کثرت نوشیدن آب و قی و جماع و قیاب نماید و بول صبیان نیز غیر متغیر است

و اجناس بول غبث اند جنس اول بول است و او تقسم میشود به پنج صول اصل اول صفیست
 و او بشش مراتب منقسم است مرتبه اول تنجه و او مشابه آب گاه یعنی آبیکه در و گاه زرد شک تر
 کرده باشند بود و دلالت میکند بر قلت صفو و کثرت رطوبت و برودت و بقصد نفع مرتبه دوم
 آترسجه و او مشابه بر پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نگوئی حال نفع مرتبه سوم
 و او لونست زرد مائل اسبخرخی مرتبه چهارم نارنجی و او لونست زرد مائل تر بخرمت از اشقرم مرتبه پنجم
 نارست و او لونست شش نار مرتبه ششم زعفرانی و او لونست مشابه بشعر زعفران و بر حرارت
 دلالت میکند و پوشیده نماند که بول صفرا قیق دلیل لاکت است اصل دوم حرمت و او منقسم
 میشود به چهار مرتبه اول صهب است و آن لونست ضعیف الحمرة قریب بباض مرتبه دوم دروی
 و او لونست مشابه بگل سرخ مرتبه سوم حرمتانی و آن لونست که سرخی در آن غالب بود مرتبه چهارم
 اقتم و آن لونست بسیار سرخ که سیاه به زند و این چهار مراتب بر غلبه دم حرارت دلالت میکند
 اصل سوم سود و او بر چهار مراتب منقسم میگردد مرتبه اول سیاهی است که از طریق عرقانی رسیده باشد
 یعنی اول لون صفرا عفرانی بوده باشد و بعد سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله
 از صفرا مرتبه دوم سیاه است که از اخر اقم حاصل شود یعنی اول حرمتی بوده باشد پس از انتقال نموده
 سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودای که اگر دم حاصل شده باشد مرتبه سوم سیاهی است که از تحمید
 حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خفرت
 حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم سفیدی است و اسباب سفیدی
 بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاره سوم کثرت بلغم چهارم
 قره مشانه و آلات بول نیم بجران امراض بلغمیه ششم ضعف کند هفتم سدد و نهم سودا و راج باز
 نهم حرارت کلیه و هم غلبه عطش اصل پنجم اخضر و او را پنج مراتب اند مرتبه اول شقی و او لونست
 پستینه دال بر برودت مرتبه دوم آسمان خونه و او لونست شش رنگ آسمان مرتبه سوم
 نیلغی و او لونست مشابه به آب که نیل در دمل کرده باشند هر واحد از این دلالت میکند
 بر بر د کثیر مرتبه چهارم کراشه و او لونست که سودا شش بیشتر از نیلغی و صفرت او کمتر
 از صفرتش باشد دلالت میکند بر احتراق اخلاط و مرتبه پنجم زنجارست و او لونست بخفرت
 و سفیدی مائل بود و او نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط نفس دوم قوام بول است
 و او بر سه قسم است یکی رقیق و او دلالت میکند بر غلبه ضعف کلیه کثرت شرب بار و اندک شاع

رطوبت رقیقه و عدم نضج و دلاله میکند بر کثرت اخلاط و عدم نضج و باشد
 که نضج دال بود سوم معتدل و دلاله میکند بر نگوئی حال بدن جنس سوم صفا و کدورت
 بول است پس صفا دلاله کند بر سکون اخلاط و نضج و کدورت دلاله کند بر عدم نضج و حرکت اخلاط
 و گاه بر درم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدر است که قوام غلیظ مستوی باشد
 و قوام کدر بغیر آن جنس چهارم رانجه بول و افریح نوعیست یکی قلیل الرانجه و این دلیل بر مزاج
 باشد دوم غرض الرانجه و این از حرارت غریبه باشد که در اخلاط بارد و بحر است سوم صلو الرانجه
 و این از غلیظ خون بود چهارم منتن الرانجه یعنی بدبو و این از قرحه مجاری بود پنجم حرکت الرانجه
 و این بر کثرت صفرا دلاله کند جنس پنجم زرد بول است پس کثافت و طول بقای نظیر و کثرتش
 بزاده غلیظ الزجه و غلیظه ریح دلاله مینماید جنس ششم رسوب است و او بدو قسم منقسم شده
 قسم اول رسوب طبعی است و او آنست که سفید و ته نشین و متصل الاجزاء بود و وقتیکه
 حرکت دهند زود نشسته و منبسط گردد و بستر عت نازل شود و این دلاله میکند بر نضج ماده
 بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است و بعد از رسوب دوم رسوب غیر طبعی است
 و او منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراسته و او مثل قشور باشد قسمی از آن قشور بعضی
 رقیق الجرم سفید رنگ بود و بخراش نشانه دلاله کند و قسمی از آن قشور آکنه سبغ رنگ
 بخراش کلبه دال بود و قسمی از آن قشور کدالون که بر خراش اعضای اصلی دال بود
 و قسمی است از رسوب حراطه منصف الاجزاء اسبغ رنگ که دلاله میکند بر احتراق اجزای کبد و غیر
 قسمی است از رسوب منصف الاجزاء که اسبغ رنگ نبود دلاله کند بر جرب مثانه قروح و دهم
 و شیشم که ویرا سوبیه نیز گویند و او مشابه بر سرخ احمر باشد دلاله میکند بر احتراق م
 نوع سوم لجه و او مشابه بجه هر لجه باشد نوع چهارم دسم و او مثل سمین می بود و در بان
 لجم و شحم دلاله میکند پنجم نوع مدکی و او بر شکافتن قرحه خواه از نضج ورم بود خواه از نضج حرج
 دلاله میکند نوع ششم خا طه که دلاله میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شدره و او مثل
 تار با س می باشد که از اخلاط خام و رطوبت انعقاد و اسطالک یافته باشد نوع هشتم خیمه
 و او مثل قطعنامه خیمه باشد و دلاله میکند بر ضعف موده و سوریه هم نوع نهم رطله
 و او دلاله میکند بر سنگ مثانه و عصاه گرده نوع دهم مادی و این مثل خاکستر که بود
 دلاله میکند بر حرق بلغم نوع یازدهم دموی و این چون خون منجم بود پس اگر

این رسوب آب متزج خواهد بود و دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر فصد آن باشد بر جراحت مجاری
 دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود به قسم کی غمام و او شل بر بر بول می آید
 و سبب او قلت نفیج و بر آمدن ریح بطرف بلاست و دوم خلط و او در میان فار و می آید
 و سبب او کمی امین مذکورین بود سوم رست و او آنست که کشین شود بدین قسم دلالت میکند
 در رسوب طبعی بر نفیج و در غیر طبعی بر بدی حال بدن جنس مفتوح مقدار بول کثرتش دلالت میکند
 بر کثافت بدن که از برید واقع شود و بر کل فواکه رطبه و بر سکون مفرط و بر استفراغ غفول کشین
 چنانچه در بحر ان قلتش دلالت میکند بر سهال و ضعف قوت و فتنای رطوبت و شدت
 و بدانکه بول زنانه غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما بر اثر پس
 افضل ترین بر اثر آنست که سهل انحرورج و تکشابه الاجزاء و حقیقت الناریه معتدل القوام
 و مقدار و وقت و رانجه باشد و از زبد و غیره خالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید
 بر حرارت و غلبه صفرا و قلتش بر بر دو خامی و بیاض دلالت میکند بر غلبه بلغم و رخ و رخ و
 بهار و مراره و این قسم مندر است بقول نفیج و برقان و بر اثر می و قبیح دلالت می کند
 بر انفجار و رم و این قسم اکثر با صاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فائده می بخشد
 و بر اثر اسود و دلالت میکند بخیزی که بول اسود دلالت میکند بر اثر اخضر اگر اخضر نبود پس
 زنجاری و کراته دلالت میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار بر اثر بر قلت فضول غذایته
 و جناس آنها و گاه بر ضعف قوت و افند دلالت میکند و مندر قوی نفیج است و کثرت مقدارش
 دلالت میکند بفساد آن در وقت قوام بر ضعف هضم و ضعف قوت جاذبه با سار لقا و باکل
 مزین و نزله و سد و که در سار لقا واقع شوند دلالت میکند و لزومیت قویش بر کل غذایته
 و خلاط نزع دلالت میکند و اگر همش بد بود سقوط قوت بود و دلیل ذوبان بود و بر سبب بر
 بر تحلل رطوبات و کثرت حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیه ایست و است و کثرت بول
 بر از دلیل کثرت ریح بود و بر از بد رنگ و بد بود دلالت بر بلاکت می نماید و اگر قبل
 بر از رطوبت مثل شنبه بر آید مندر بوسیر بود و چون بحران نیز از علامات و الکه احوال می باشد
 ذکر می یابد فصل در بحران بدانکه بحران در لغت یونان باد سموم سوزنده را گویند
 و نزد اطباء بحران عبارت است از قویه عظیمه که دفعه واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بعد
 و بدن را با قلیم و طبیعت را بسلطان و یوم بحران را بر روز قتل پس اگر درین روز مرض غالب شود

بجران تمام رود که اگر طبیعت برض غالب شود بجران جبار تمام نامند و اگر مرض قدری
 قدری قلیل غالب آید بجران رومی ناقص گویند و اگر قدری قلیل طبیعت غالب آید
 بجران جبار ناقص خوانند و گاه بجران بانتقال موده بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال
 بعضوی پس بود بجران انتقالی بنید گویند و اگر انتقال بعضوی شریف بود بجران انتقالی رومی خوانند
 و بجران جبار است که در انتهای مرض تبخیر و بدفع موده بود و بانتقال و بجران که بخلاف بجران بود
 بدست و بجرانیکه بدفع موده بود و پنج قسم است فی و سهال و رعاف و او را بدعوق و هر سه را
 ازین فسام علامات مخصوصه اند اما علامات فی ضیق النفس و غیثان و اختلاج لب زیرین
 و علامات سهال در دماغ رقیق بدن و در پشت و قراقر و علامات رعاف رقیق سماع و دودی
 و طینین و سرخی او و خارش بینی و علامات او را رقیق باشد و کثرت و غلظت بون علامات
 عرق نرمی بدن و موجیت نفس و اتفاح بشره پس بجران که بدعوق و او را بود موده رقیق ازین
 سند دفع گردد و ازین سبب آنرا بجران ناقص گویند و بجرانیکه بقی و سهال رعاف بود و تمام شد
 و بجران در وقت نزاید ناقص و در انتها تمام و در ابتدا و در وقت بجران حاد و در وقت بجران
 مرئی از هیچ نوع تحریک ندهند الا مد و طبیعت فرمایند مثلاً اگر طبیعت برای اندفاع موده بقی متولد
 تدبیر فرمایند و قس علی هذا فاکدره و در تفسیر ایام با حور می و غیره روز اول بجران دوم
 خلاص سوم واقع فی الوسط روز چهارم بجران روز پنجم واقع فی الوسط روز ششم بجران روز
 روز هفتم بجران محمود روز هشتم روز نهم بجران روز دهم بجران روز یازدهم بجران
 روز دوازدهم بجران روز سیزدهم بجران روز چهاردهم بجران جبار روز پانزدهم بجران خلاص روز
 شانزدهم بجران روز هجدهم بجران روز بیستم بجران روز نوزدهم بجران روز بیستم
 بجران روز بیست و یکم بجران روز بیست و دوم بجران روز بیست و سوم بجران روز بیست و چهارم
 بجران روز بیست و پنجم بجران روز بیست و ششم بجران روز بیست و هفتم بجران روز بیست و هشتم
 خلاص روز بیست و نهم بجران روز سی و یکم خلاص روز سی و دوم بجران روز سی و سوم
 بجران روز سی و چهارم بجران روز سی و پنجم بجران روز سی و ششم بجران روز سی و هفتم
 بجران روز سی و هشتم بجران روز سی و نهم بجران روز سی و دهم بجران روز سی و یازدهم
 بجران کما فی مجمع الحکمة و چو شده نماید که در امراض مزمنه عدد ماه سال چون
 عدد روز باشد امراض حاده بود مثلاً در ربع سوداوی هفت ماه چون هفت نوبت نباشد

و همچنین بحران بعد یکصد و بیست روز یا بعد بیست ماه یا بعد هفت سال یا بعد چهارده سال
یا بعد بیست و یک سال باشد و تقریبا بعد بیست و یک روز بحران روز ششم و هشتاد و دوم و صد و بیست و دوم روز
بحران نهم و شصت و دوم و در حقیقت غیب یوم النوبت روز سیزده روز بحران می باشد پس لازم است
که بر روز نوبت احکام بحران ملحوظ خاطر دارند و بدانند که از علامات اند علامات محمود و در ویست
علامات محمود علامات اندک بزوال مرض دلالت کنند و علامات ردیه اند که نذر بدالکت
مریض باشند اما علامات محمود و قائم ماندن قوت مریض و اشتها و عقل و هوش و حواس
و نفع یافتن از معالجات و سهولت کبر و دشمنی مرض و وقوع بحران حیدر روز بحران
و قائم ماندن نفس طبعی اما علامات ردیه دم زود و در غرض و زدن و لاغر شدن بن گوش و بوی بد
از بینی کبر آمدن و همیشه به یکجا نظر کردن و بیجا آمدن و در دست زدن و خاموش ماندن
و اضطراب بدرون روز بحران و پوشیده مباد که هرگاه بر روی مریض حمرة پیدا شود
و سبب ظاهری آن هویدایند و مریض دست چپ بر سینه نهاده باشد پس بمیرد و صاحبش
بسیزده روز و اگر در گمنا سه سر طمان پدید آید صاحبش بسده روز بمیرد و اگر در ثبات که گویست
در گردن شیره پدید آید صاحبش در پنجده روز و اگر در مرض مار مثل سر سام شیره
مثل پسته یا مقدار اندک انجیر بر زبان ظاهر شود صاحبش بر روز اول بمیرد و اگر در نفس صاحبش
پیدا شود صاحبش در روز و نیم بمیرد و اگر بر انگشت دست و پای چپ شیره بمقدار دو انگشت
ظاهر شود صاحبش در شش روز بمیرد و اگر هنگام و بار شیره براق باشد دست و پای
ظاهر شود صاحبش بدوازده روز بمیرد و اگر ناخن با سیاه شوند در پیشانی شیره پدید آید
صاحبش بچهار روز بمیرد و اگر در ناخن با سه نر انگشت باخارش پدید آید و رنگ گردن
سیاه گردد صاحبش بر روز پنجم بمیرد و اگر بجلد یک سه شیره یک سیاه و دو م شخ رنگ
مائل بزردی متولد شود صاحبش بر روز هفتم بمیرد و اگر بر یک یک چشم شیره نرم سیاه رنگ
مانند گردگان بر آید صاحبش در روز و نیم بمیرد و اگر از بینی مریض خون سخی مائل بزردی
سیلان نماید و همراشش دست راست شیره سفید شیره سفیدی مائل بیدر و ظاهر شود
صاحبش بر روز سوم بمیرد و اگر در زبان چپ سرخ باده که در می است صفراوی و اندام بدو و گوش
بمقدار سه انگشت باشد پدید آید صاحبش بر روز بیست و پنجم بمیرد و اگر گوش چپ سیق و ش که
شیر است سخت مثل نخود ظاهر آید صاحبش در بیست روز بمیرد و اگر گوش چپ شیره سیاه پدید آید

صاحبش در بست و چهار روز بمیرد و اگر پیش گوش راست بشود مثل حرق نار پیدا شود و صاحبش
 در بست روز بمیرد و اگر زیر کبینه بشود مانند باقلا ظاهر گردد و صاحبش در پنج ماه و دو روز بمیرد
 و اگر صدغ چپ حمرة که در میست از درم صفراوی ظاهر شود و صاحبش بر دوازده ماه بمیرد و اگر صدغ
 سرطلان پیدا آید صاحبش در شش روز بمیرد و اگر اندام علم بالصواب فصل در علامات که دلالت
 میکنند بر اخلاق و آخر علم قیافه و علم فرست نامکند و او استدلال از صورت و طبیعت
 ظاهری بخلق باطنی بود و اگر چه اکثر کفین از ذکرش اجتناب نموده اند لیکن احقر بپیشش را
 انطباق دانسته با پردشت پیش بدانکه موی در پشت علامت شجاعت و قوت و داغ است
 و موی نرم علامت رطوبت مزاج و موی هرد و کتف و گردن علامت حماقت و بسیاری
 موی سینه علامت وحشت طبع و موی سیاه علامت عقل و موی زرد علامت حماقت بود
 و پیشانی منفرج و بیشکین علامت خصوصیت و پیشانی باریک علامت خیانت و خست
 پیشانی متوسط باعکس علامت محبت است و ابرو کشیده تا صدغ علامت حق و ابرو متوسط
 میان خردی و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش خم علامت دولت و ابروی
 پیچیده علامت دزدی باشد و خفرت و کبودی چشم باسفید رنگی لون علامت بی شرمی
 و چشم ازرق علامت بد ذاتی و چشم گنبد و علامت بیجائی و چشم سرخ علامت شجاعت
 و چشم سبز حرکت در مردان علامت فکاحت و در زنان دلیل بکار و چشم بزرگ حرکت
 علامت نادانی و چشم متوسط میان خردی و بزرگی و سرخی و سیاه علامت بوشیاری
 در است گفتار است و گوشش بزرگ علامت جهل و درازای عمر و گوش بسیار و علامت دزدی
 و حق و متوسط بینما علامت داناست بود و بینی باریک علامت نرمی مزاج و بینی کج علامت
 شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی که سوراخش منفرج باشد علامت غضبناکی است
 و فراسخ دهن علامت شجاعت و بزرگی لب علامت حماقت و عندال لب برخی و سفید
 علامت عقل بود و دندان برج و ناهموار علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت
 امانت و ذی علی است و زخسار بزرگ و گشت متفرد علامت جهل و زخسار لاغر و باریک علامت
 حسن رای باشد و گردن کوتاه علامت خست و گردن باریک دراز علامت حماقت
 و گردن متوسط علامت صدق و عقل بود و لاغر کفین علامت قبح سیرت باشد و دست
 اگر از دست چپ دراز بود و علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزدلی و نکشتان دراز

علامت عقل و هوشیاری بود و پستان در و خوش قبه تخت پر گوشت که رگهای شرج بر آن نمودار باشد علامت سعادت و دولت و پستان دراز و پر گوشت علامت کثرت اولاد و پستان دراز کم گوشت علامت افلاس است و شکم و سینه با اعتدال علامت جسری و عقل و شکم بزرگ علامت جہل باشد و ناف عمیق و پر گوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت افلاس و کم شہوتی و خال سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نهانی در بدن بدکار بلند باشد و دران پر گوشت و خوش اندام علامت سعادت و ران و راز بے گوشت علامت دہقانیت و حماقت بود و حکم ساق مثل حکم ران است و پاشنه پر گوشت علامت وزر و پاشنه دراز و در سنج و فلاح متوسط بود و پست پا خوش اندام پر گوشت علامت سعادت باشد و ناخنهای دراز نصف سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است و هر یک در راه رفتن هر دو سرین خود را بجنبانند صاحب علت المشاخر باشد و زنی که در راه رفتن بسار بجنبند و خم و چیم بپار داشته باشد و چشمان خود را بجا نشسته چشم بگرداند علامات بدکاری و عیاری باشد مقلد دوم در قوعه جز علی از طب بر و چپگی و ناقص میشود و بعد تدریس تندرستان و بعلم علاج مرضی قسم اول تدبیر معمار و او تقسیم میشود و یک تدریس اول در ماکول بدانکه بهترین اغذیه آن غذاست که دم صالح کپسید کند مثل نان گندمی که از آفات سوختن معزای و گوشت و گوشت کباب و بهترین میوه های انگور و انجیر رسیده است و بعد اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود تناول نمائید که مضر نیست مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشد بالای آن شیر یا لبن خورند و اگر گندم یا پیاز خورده باشد عقب آن برگ خرفه بخورند و اگر غذای غلیظ مثل هر لیس و نان فطیر و حلوا را نشسته خورده باشند و سده حادث گرد و پیاز بکر بخورند و کنبین سبزه لبند و تقیل غذا نمایند و گوشت تخم پای و بزستان نباید و بتابستان اولی است و در قلیکه شتهما غالب شود طعام بخورد و هنوز که باقی بود دست از طعام بازدار و اتفاقاً اگر گدای روز بخوردن طعام کثرت افتد روز دوم تقیل غذا کند و بهتر است که یک شبانه روز یک مرتبه غذا نخورد و بعد اکل غذا حرکت خفیفه بپوشد و غذا بخورد و خواب محمد هضم و بعد خواب که بیدار شوند قدری جوارش مبتدل الحاح باید داد و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند یعنی چیزی که لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود

اول بخورند و بعض گویند که غذا کثیف و غلیظ در مضم اول از اکل بسیار لطیف بهتر است
و بعد ریاضت چیزهای نازک مثل شیر و ماست نباید خورد زیرا که ریاضت سبده را گرم می نماید
و از حرارت معده چیزهای نازک فساد پذیرند و کسی را که غذا را بدگوار و بران اعتبار نه نموده
بتدریج تبرک آن گوشت و حیوانات اکل طعام نباید خورد زیرا که لقمه اولی مضم شود و لقمه ثانی در مضم
و مضم ناهوار گردد و شخصی را که معده گرم بود باید که علی الصباح چند لقمه نان با شراب پیو یا غوره
یا انار بخورد و بعد ریاضت پرواز و دوپیر و آن را که قوت با ضمه ضعیف بود غذای لطیف باید
و صفرا و مزاج را غذا می سرود و ترش کشک جو و کدو و سوداوی مزاج را غذا می چار طب
چون کشک مرغ فربه و بیضه مرغ مبرده مزاج را غذا می گرم و لطیف مناسب اند و شخصی
که غذا را غلیظ بهر قوت تناول نماید باید که بوقت گرسنگی خورده و کمتر نوش کند
تا محبوبه مضم گردد و غذا را با سب و شور و تیز شهوت طعام چشمه را زیان دارد و باید که
غوره با دوش و آلو یا شفتالو و برنج لبه که گوشت مرغ بجنرات و آب پنخ بمیوه و عسل خرنوب
و شیر یا شراب و سرکه و حموضات با ماهی و بیضه با مرغ و سرچر و مضم بود و باید مضم
نباید خورد و مرغ را که با دوش و حموضات را که در ظرف مسی بچته باشند مضر و ممت
و از اجتناب در زرد و زردستان غذا می که مایه بجنرات و نیز با فضل چار بود و در
تابستان غذا می بار و که با فضل بار بود و مناسب است و بر بیع و خربزه غذا می مثل
باید خورد و تند سیر و دم در مشروب بدانکه وقت نوشیدن آن عطش صادق باید
و بتجدیل المزاج بعد از شستن یک ساعت بر طعام با استعمال آب اجازت است و در طعام
وقبل از طعام آب نباید خورد و الا کسی که عادت بود خوردن آب بعد خواب و حرکت غلیظه
خضه صابون حمام متنع بود و بر فردا که نزد سهل قوی و بوقت عطش کاذب آب نباید نوشید
و آب نه را با چاه و آب باران آب نه مزوج نه نمایند و آب معتدل البرد
از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و دیگر کمسبیل عسلج باید نوشید و آب
بتدریج نوشند و دم نزنند و آب محلی با حشا و او بعضاً و نفیس و اعصاب مضر است و از
و چونکه در آن شخص محس الاذکار گفته اند بیان شراب ترک نموده شد تدریجاً
در حرکت و مراد از آن ریاضت است و ذلک پس ریاضت
و حتی باید که غذا را معده مخد گشته باشد و وقت در حرارت و برودت معتدل بود

نکته

در ریاضت بعد فراغت بول و براز مفید است و با استلا و معده خلوا و مضر و قبل از
 عرق آمدن ترک ریاضت باید نمود و در ریاضت بد و قسم بود یکی ریاضت عام که مجموع اعضا
 شال بود و او نیز بر دو نوع است یکی ریاضت صعب مناسب بچوانان و قوی المزاجان
 مثل کشتی گرفتن و حیراندختن دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناقصان
 مثل پیاده رفتن و بزور قی شستن دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون نهار
 که ریاضت دماغ و استماع اصوات لذیذ که ریاضت گوش و نظر باشیای دقیق که ریاضت
 چشم است و ریاضت آلات تنفس یا وازلیت حاصل آید پس دلک و آن نیز نوعی
 از ریاضت است دلک سخت بدن قوی سازد و نرم خستگه زایل کند و کنش نزال آرد
 و دلک از اعطای باطل باید نمود و باید و هست که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کشم باید
 و در تابستان ریاضت کمتر و در زمستان بفساد آن مفید بود و همچنین بصیدیان ریاضت
 قلیله لطیفه و ایشان قوی طویلید و کبول و مشایخان را لطیفه طویلید مناسب است
 و ریاضت ابدان ضعیفه و بعد جماع مضرت قوی دارد و تدبیر چهارم در نوم و نطقه
 پس بهترین وقت خواب آنست که غذا از معده منحدر شده باشد و بهترین خواب آنست
 که مغز بود و اگر بهر امانت فهم خواب منظور بود اول به بملوی رست بخشد تا که غذا
 بفر معده قرار گیرد و بعد به بملوی چپ تا که بعد مشتعل گردد و بواسطه شغین آن
 فهم کامل حاصل آید و بعد از این به بهیت اولی رجوع فرماید تا بخدا غذا بکشد و سهل بود
 و بشک گفتن معده فهم است و بر پشت خفتن نزاله و در پشت و کابوس و سل و صرع پیدا نماید
 و خواب بخلو معده مضر بود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد تدبیر شش
 بندین دماغ و به شمولات فرماید و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود تدبیر ششم در سرفه
 و احتباس اما استفراغ طبعی آنست که بهر روز و در متبه حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را
 جس است استفراغ حادث شود بدایر که در معالجات ذکر خواب بدیافت بحالت اصلی آزند
 تدبیر ششم در جماع بهترین وقت جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد شش اندکی پس
 که وقت جماع اگر دومی که بعد از نهای فهم قرار داده اند بر آن اعتبار نباید نمود زیرا که وقت
 جماع است و جماع وقتی باید که بهر متدل و شهوت صادق و ادویه منی معتدل و قوت بدن قوی
 و فواید کثرت بدون محیل بود و بهترین بهیت جماع آنست که محبوبه را بهترین نرم لپشت بخواباند و در بالا

او بیاید و یا میانش را بر داشته و سرین را بلند ساخته هر دو را برود و بپوشد و بسیارند
 و سرین بیانش بلند بگذارد و بشوق تمام دست در گردنش انداخته سرینان بر نشسته
 اندک اندک بالاد و نیز مساس عصبی که بر کمر فرج زن واقع است لذت تمام می بخشد و بعد
 سر آلت را بدین فرج بسیار تا شهوت زن غالب آید و نهایت چشمانش لبخندی گراید نفس اینک شد
 پس هرگاه این حالت پدید آید ذکر الفرج و فعل نموده سر آلت را بغیر رحم بساید الا یافتن رحم
 ماکرده کار را محال بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را
 بصفت شدت اندرون فرستد و بلا میمت و نرخی بیرون آورد و هرگاه منی بخندیش آید زن را
 بخود کشیده آب دهد و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین شکل است و جماع به پهلوی مقرر بود
 و جماع بمنیت و الحاح و باز زمان حاکض و نابالغ و پیر و متروک و جماع و زنا نیکو یا سیر و از نر
 مفرت دارد و جماع با محبوسه موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر محبوسه موجب ضعف
 تدبیر مقرر در حمام پس حمام معتدل تصحیح دهنده و دفع کننده فضلات و فربه کننده بدن
 و کشاننده مسکات است و از کثرش انقباض با مواد اعضای ضعیفه و ضعف قوی
 لاحق میگردد و چنانچه گوید که بهترین حمام آنست که قدیم البهاره و کسب الفضا بود و هوای آن
 خوشگوار و آب او شیرین باشد و بهتر آنست که حرارت حمام موافق مزاج شخصی که داخل حمام
 شود باشد و حمام باید که بسیار گرم و نیکرم نباشد بلکه بحیثیت معتدل باید که بزمانه معتدل هم حساب
 حمام عرق آلوده گردد و بدینکه خانه اول حمام سرد تر است و دوم گرم و سرد و سوم گرم خشک
 و استحمام بخوابیده حدیث پیوست کند و به پیری آن فرجه آرد الا حدوث سده کند پس
 لازم است که قبل از استحمام تنجبین و غیره بنوشند و بحام خروج و دخول بتدریج بعمل آرند
 و تا مدت طویل و حران قیام نه پذیرند و فرجه گوید که یا کسب مزاج را آب اکثر از استعمال هوا
 واجب است و در طب مزاج را بکس آن و صاحبان ورم و تفرق اتصال و غیره را استحمام
 لازم نیست و غتسال باب کبریتی صاحبان فالج و رعشه و تشنج و اوجاع مفاصل النفع دارد
 و آب بار و مقوی بدن است الا استعمالش بوقت ظهر بعد از غم غذا جوامان و حار مزاجان را
 مناسب است و غتسال باب سرد صاحب ضعف معده و تخم و کزله و تشنج و صبیغ را غتس نماید
 تدبیر ششم در فصول در شش و فصل ریح باسما و فصد تنقید بدن کنند و فصول غذا
 و مسکنات مواد کوریافت معتدل و جناب از اشبار حار طبعی عمل آرند و در فصل

بفتح در یسین طبیعت مبادرت فرمایند و از کثرت غذا و شراب در ریاضت پرهیزند
 و استعمال اغذیه لطیفه و فواکه لطیفه و فصل خریف از کثرت اکل فواکه و جماع و قی و از آب بار
 شراب و سگای پرهیزند و مسهل غیر قوی و صفای تنقیه بدن کنند و استعمال اشیا بر قلب الرطوب
 و حرارت و غسل آب نیگرم و در مکان بار و خواب نمودن بهتر است و فصل شرب از فصل
 پرهیزند و استعمال اغذیه غلیظ قویه حاره و محوم مفید است تدبیر منظم در فساد هوا
 هرگاه که فساد در هوا پدید آید از اغذیه رطبه پرهیزند و تریاق بشو و بطوس احتیاطا استعمال
 و اگر مزاج بار و بود هلیت است نیز مفید است و اگر اتفاقا رطوبت فضلیه در بدن جمع آید
 تنقیه بدن متوجه شوند از آن تحریک لیکن اولی است و فائد از گلاب و دیگر عطریات مطهر اند
 و اصلاح هوا از بخارات مثل بخور عود فرموده باشند و صندل و غیره بپزند تا سیر و اجماع
 در صبیان و شبان و کولان و شایخان و مسافران اما صبیان پس غذا و جمیع تدبیرشان
 سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود و اما شبان پس غذا و جمیع تدبیرشان بار و رطوبت باید اما
 کولان پس غذا و جمیع تدبیرشان گرم و قریب باید اما شایخان پس اگر از اعراض ظاهر شده آنها
 برودت و یخوست یافته شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما مسافران پس سبک اراده
 سفر کنند اول تنقیه بدن نماید اگر بدن متشنج بود و ریاضت و بیداری و تشنگی و سیاه رفتن
 و مثل آن بپذیرد در سفر حاجت افتد عادت کند تدبیر یازدهم در وزن حامله
 پس و قتی که علامات حمل مثل انسداد حیض و تنفر از جماع و بزرگی شکم و صلابت مقام
 رحم و تنوع و غشیان و سیاهی سر لیسان و غیره ظاهر شود از قصد و قی و مسهل و حمام
 و از آواز دشت ناک و ریاضت و رنج و غم و گریه چهار ماه پرهیزند و بعد چهار ماه اگر قوت
 قوی افتد پاک نیست الا باز بوقت شروع ماه هفتم جناب از امور مذکوره واجب است
 زیرا که در این وقت جنین قریب خروج میباشد و ازین امور بوی خستگی حاصل می آید و زود
 ایام ولادت غذای لطیف زود هضم و گاه گاه سنجبین و گلقد بخورند و از عانه تا بزانو
 روغن کنجد بمالند تدبیر و از دهم در مولود و وقتی که از رحم مادر بدر آید تا فاش از بالای
 چهار انگشت قطع کنند و با بستگی و نرمی کتافش را دور نموده رشته بران چند و پنجه بزمب تر
 نموده بالا سر آن گذارند و مولود را آب نمک نشویند با احتیاط یک آب در گوش و بینی نهد و
 از آب شیرین نیگرم غسل دهند قدری شکر فالحس بلیسانند و بجامه پیچیده هر غرضی

بر جاسه خود بوضع شایسته بدارند و بخانه تاریک برورش نمایند و این را خارج از جیب کنند
 لیکن بستن ریج باد و عادی کنند تا در سینه و هم در موضع پس مرفعه را باید که از جماع و ریختن
 و از ماکولات غیر مناسبه که شیر را فاسد کنند و اعراض نفسانیه پرهیز و مرفعه باید که چنان
 خوب صورت معتدل المزاج و بزرگ لیسان باشد و شیر آن معتدل القوام و از زائید نشین
 بهیول روز نگذاشته باشند تا در سینه و هم در موضع دادن بدانکه در حق مری و شیر مادر
 بهتر است الا در شیر دادن اگر از گدازی شیب مادر کوشش متعذر بود نام مرفعه موصوفه شیر و بهر
 و تا پنج روز باین هیچ شیر دهند که قطعه پنجه بشیر تر کنند و در دهانش گذارند تا با اعضای
 و بهین آن مفرقه نرسد بجه از لیسان مادر بام مرفعه شیر و دست در پوشیده نماید که چنان روز
 از ولادت شیر زن ناقص میباشد فائده در صلاح شیر پس اگر شیر غلیظ بود
 ریاضت معتدل و لطافت چون کنجبین بروری معتدل استعمال نمایند و اگر رقیق بود
 اغذیه مغلفه مثل بهر سید تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود تفهیل غذا نمایند که از
 خساد این باشند و اگر قلیل بود بمعالج آن پردازند و بدانکه بعد دو سال طفل را عادی
 اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیا رجا و بار و قوی الا شرب حامض ترسند و اگر بیگام
 شیر دادن و در لطف حاجت احتمال محضات فتنه تا اول معده را از شیر پاک کنند
 بعده بستن اش پر داند تا در سینه و هم در برون آمدن و دندان
 پس و فتنه علامت برون آمدن دندان ظاهر شود و آن وقت روغن بابونه و عسل
 بر لبه بماند و پیچ مرغ و مغز خرگوش نیز بر گردن و لثه مالیدن خوب بود و اگر انگشت
 بسیاری بخاند و بهش لب و نمک بشویند و قطعه اصل السوس منقش کرده بدست او دهند
 بدانکه اگر چه این مقام معالجات نیست لیکن بمقدار آن آنگاه جنس دیگر را بجنس معالجات
 که اکثر بطفلان لاحق میشوند مجرای بیان کرده می آید فصل در امر اخلاص اطفال
 و محالجات آنها ام الصبیان و آن مرضیست که رطوبت غلیظ
 یا ریج غلیظ در سینه طفل مختبئ شود و از آن سبب طفل دست و پای خود را می پیچید
 و کف بدین آرد و علاج در وقت حدوث دست و پا را بگیرند و کف دست و پا را پیچید
 تشن بماند و بعد گذشتن حالت اگر تب شدید و تشنگی باشد حجامت ساق مع الشطن نمایند
 و دماغ از دواد غدا تمییز طبیعت کنند و بر مضعه غذای خفیف دهند و اگر تب و تشنگی تر باشد

مگر تنقیه به سهل گرم کنند لیکن از غار یقون و فربید بر سینه نهاده و آب شیر مادر را ساقیده
دادن مفید است و بر ضعه جوارشات و معاجین گرم توان داد و باشد که این مرض
خود بخود بوقت بلوغ نائل گردد و عطسه متواتر اگر سببش ورم حار نواحی دماغ باشد و تب
یا حرارت نیز بار بود علامتش چون علاج سرسام شبان نمایند و اگر از سردی بود
که بسیر رسیده باشد لطیفه حاره بکار برند عطاس بضم عین مهمل و رمی است حار
که بدماغ صبیان حادث شود علامت آن عدم سیری از آب و زرومی چشم
و در آن علاج تبرید و ترطیب دماغ نمایند از کدو و خرفه و روغن گل و قند
سرکه و آب کشنیز سبز و آب عناب و ثعلب سبز و در صورت قبض طبیعت آب کدو
باشیر غشت و آب عناب مفید بود و در ضعه اقلیل فذاکنا نهند و هر چه قوی قبض بود
بخورزند اجتماع المار فی الکرس گاه باشد که رطوبت مانده در سر طفل
داخل محض بالای عشاء و صلب جمیع آید و علامت این قسم آنست که چشم باز ماند
و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج تحف زیر جلد میکشید
خطای قابل که بعد ولادت طفل را شدت غمزه کند و ازین سبب و هین رنگها
کشاده شود و خون رقیق بیرون آید جامد و زیر جلد جمع گردد و علامت این قسم آنست
جلد سر بلند محسوس شود و طفل بسیار گریه و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند
و با انگشت فرو نکشند و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سوخت باشد
که با انگشت فرو نکشند و وجع محسوس شود ورم باشد علاج نظر کنند که رطوبت
قلیل است یا کثیر پس بر تقدیرین یا محصور در آن مکان است یا غیر محصور پس اگر
کثیر المقدار و غیر محصور است علامتش خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن
چنین کنند که اول موی سر تیرشند بعد از آن با بونه و اکلیل الملک و بوس گندم
آب بجوشانند و نطول نمایند بعد از آن دویه گرم و خشک مثل زعفران و غیره ضماوت کنند
و در صورت ورم علاج سرسام باید نمود شیخ اگر بسبب بیوست بود بعد استقرار غایت
و جمیات واقع شد و علاج آن از مرطوبات کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلطیف طبیعت نمایند
و اگر از یخواسه بود بتدریج نرم گوشتند و اگر وقت برآمدن دندان بسبب ابله واقع شود
تدریجاً آن کنند و اگر بسبب ضعف و فساد و فم بود صلاح غذا و رضعه و طفل بعمل آرند

کثرت البکار اگر در دگرشش و در دچشم بود علاج آن مثل در دگرش چشم جوانان کنند
 و اگر بسبب فساد شیر و در دمسوده بود علامت آن از قه رخمت یافتن علاج صلاح
 و تنقیه سده کنند انفراسغ فی النوم اگر از بدن خواهاست پریشان بود علاج آن
 بخیلر شایسته از راه توهم نمایند و اگر بسبب فساد غذا بود علاج آن تقطیل غذا کنند
 و بعد اکل غذا از خواب نمایند و گاهی طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد
 علاجش مثل علاج کابوس است زکام و نزله علائش مثل علاج جوانان کنند
 حول و آن بسبب سوزند بیشتر و ادن و بعد صرع لاحق شود و علاج حادترین
 بطرف مخالف میلان چشم او نیزند احتیاس الشی فی مجری الکف علاج آن
 اولی از روغن بنی را چرب کنند بعد پز که عطسه آرد بویستند قلع علاج علائش
 مثل علاج بزرگان کنند صیر الاسنان فی النوم و آن مرغیست که طفل
 در خواب دندان بیاید علاج بعد از نفع مسهل گرم و کند و عاقر قمر حادث شود
 سائیده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید و رحم گشاده آن
 بوقت بر آمدن دندان حادث شود علاجش تدبیر آمدن دندان نماید تا خارج آید
 علاج آن شب یمانی سائیده بوسل آمیخته بر لثات مالند و سعال و آن اکثر
 رطوبت حادث شود علاجش چون علاج سعال بلغم بزرگان نمایند و پز و درم ریست
 که هرگاه بطفل عارض شود نفس زود زود و زنده علاج بنفحات و مسهلات تنقیه
 بلغم نمایند و سینه مرئض را از هوا سرد محفوظ دارند و اگر مرض بشارت بود انتظار
 نفع نکشند و خون خرگوش در عرق گاویان نوشانیدن مفید است فواق علاج آن
 جوز هندی بکسر سفید بدهند و دانه هسل نیز مفید است فی شدید اگر بسبب فساد شیر بود
 صلاح کنند و اگر از هضم یا بلغم بروده بود و علامت آن خروج ابوست
 علاجش تنقیه نمایند سهال و آن بوقت بر آمدن دندان حادث شود بند نباید نمود
 و بوقت ظهور مضرت تدبیر بر آمدن دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد بطباشیر
 و زهر مره حبس جائز است مخلص چون باطفال عارض شود خود را به عیبت علاج
 نمک و زیت و آب نیلگرم بمشانه گاوانداخته بر شکم طفل تکیه کنند و تولد دیدن یعنی
 کرما که در مقعد طفل متولد میشوند علاج حاض و کیله همراه آب بپزند و دخال بنمود

پنجه و هانی که در سقفت مینماید و ناس سورتی هر دو را هموزن آینه در مقعد پر کنند
 و از دست مقعد را اندک اندک بزنند خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید
 پس باید که اول او را از دست رو کنند و اگر مشکل شود از روغن و موم و شیر گاو خوب کنند
 تا زود باز گردد و پشت نیم گرم بر و گذارند البول فی الفرائش طفلی که بول در فرائش کند
 علاج آن کند روغن لیمو و جفت بلوط و گلنار هموزن گرفته پیخته سفوف سازند و استعمال
 کنند و مشک و جندبیدستر در روغن سوسن ساییده بر مغانه نهاد و نمایند و عجی و غریب
 مداومت گنایندن مفید بود و از ششها سرد و بهرینه مذحمیات اطفال را اکثر تبطلی
 حادث میشود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تب موی اگر طفل زیاده
 از ششش ماه بود بر سر گوش او شش طرزند و قدری خون بگیرند و ز لوب چسبایدن نیز
 بهتر است چدری و حصیه باید دانست که ماده چدری خون است و ماده حصیه صفرا
 پس مناسب که بنا بر تقدم حفظ صحت در ربیع ز لوب پس سر چسباید و حمایت مع الشرط
 بعمل آرند و تنقیه بدن کنند و بقولات سرد و جموضات بخوراند و اگر طبع را غلبه کرد
 محرم را به بقولات بارده پیخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید چدری
 حد کوفت یا بدور آوردن آن کوشش کنند و از حد و تشنه فرستند و اسهال که چک
 بقدرده و دوازده دانه بخورند و سر و گوش و بینی و دندانها که تمام و کمال برآید چون نموده شود
 شیر و عنب عرق غلبه گاو زبان نبات سفید خاکی بقدر مناسب لطف و بهشت
 و اگر لطف ضعیف باشد عرق کیوئه نیز باید داد و اگر چدری در بر آمدن دیر نماید و در جها
 بگذرد و بدوای مذکوره حدس و بسوس گندم و شکر سرخ اضافه نمایند و تفح مسامات
 درین باب لفع نام دهد و اگر استعمال باشد نیز حدس سلم و درازید مناسب است و اگر فرائش
 که علامت بدست پدید آید بچوب گز و بهنج پیر بچو کنند و کوشش بدن طفل رسانند
 و اگر بیوشی عارض گردد و تقویت دل کوشند و غذا بروقت برآیند و برنج بشکر پیخته
 و نخود شیرین و نان شیرین و کچوری و دال مونگ و عدس بپزند و بهوسم سر و عرق گاو زبان
 بهجای آب باید داد و اگر آبله یا سبب چدری بسیار برآید و بجا احتیاج نماید و متعفن شود قدری
 کافور در روغن دیوار حل کرده استعمال نمایند و خاکستر یا خاک شتی در بنیاب مفید است
 و در روغن کنجد نیم گرم باید درن الا که خشک ریشه کند و اگر زرد شک ریش زطوبت پدید آید

مردار سنگ و سفید بران باشند جمیعاً و آن دانه های بزرگ سفید رنگ که زیاد آید و
 بر سینه آیند از قسم جدری می باشند و قیاح لبللاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش
 مثل علاج جدری است که گندالاسیکتر از حمزه یعنی سرخباد و عسل لاج آن سرگاه حادث شود
 بر فصد مصفیات خون مثل شایسته و صندل سفید و برگ حنا و هست و یک تب از حبوب
 سرخباد و در شیر مرقعه سائیده بطبخ هندی صفت رسوب صندل مسح بهر یک و داشته
 زنجبیر شده باشد چاکسوار باشد ایون یک باشد و در سنگ چار باشد سرخ زرد و خوب حنا سر یک
 یک یک باشد برگ نیب برگ بختن بهر یک پانزده عدد و او ویه کوفته بختنه بابرگ با پنجه در آب
 بقدر نیم باشد حب بندند و اگر حاجت قوی ضد غلظت و حجامت مع الشرط بکار برسد صفت
 یعنی گنج سهر و قوی که حادث شود علاج آن از حجامت و غلظت خون بگیرند و این طلا عمل آنند
 صفت آن سه سوخته نیلو قهوه سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مردار سنگ
 همه را بار یک سائیده در روغن نرود که بکشد و یکبار در آب شسته باشند آینه تیار سازند
 و نیز طلای روغن سیاه که در آن کیده سوخته باشند مفید است قسم دوم در علاج مرضی
 بد آنکه علاج مرضی مختصر است البته آشپاری می تدبیر دوم استعمال او و سوم عمل با سید
 اما تدبیر و آن تصرف در وقت ضروری است با اختیار کردن چنین که استعمالش اکثر
 وقتاً و نوعاً و مقدار و آب باشد و حکمش از جهت کیفیت مثل علم او ویه بود پس از آن
 حکام اند که مختص اند بندها مثلاً آب است که مریض از غذا و وقت نوبت و انتهای مرض
 در او مرض حاده گذر کند و اگر بعد از بحران مریض تحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از غذا
 باز ندارد و اگر تحمل باشد بخلاف این عمل کند و گاه حاجت بد او ن غذا غلیظ بطیفه النفوذ
 و قتی که بتایید حس عضو مطلوب باشد می خستد و اگر قوت سده بود از غذا مذکوره بهر چند
 و گاه احتیاج بد او ن غذا لطیف سراج النفوذ و قتی که قوت و بدن مریض قاور بهر قسم غذا
 بطیفه النفوذ نباشد می خستد و خوردن غذا غلیظ بر غذا لطیف سراج النفوذ نباید
 و در امر اضحیک زمانه انتها را آنها قریب بود و تقیلس غذا فرمایند بخلاف امراض مزمنه و گویند
 اگر غذا صمدین برای قوت بود و عدد او است بسبب هداقت مرض که او عدد و قوت است
 پس استعمال غذا و مرض بقدر ضرورت لازم است و شخصه را که بدن از کثرت اخلاط خالی
 و بنوعی است تبار قوی بود آن را غذا را کثیر المقدار و کثیر غذا شاید و آنرا که حاش بخلاف این بود

حکم غذا را آن نیز بقدر آن باشد و کسی را که هاشم کبریا علیه السلام کورین باشد حکم غذا را آن
متوسط و حکمین مذکورین بود و ایلاستق و لیس و قتیلا را در حفظ قوت مریض کرده شود و آن قوت
لازم است که از غذا چیزی بمریض عطا نمایند الا رعایت بقوت مریضی و از شدتی که نکند
بطبیعت مریض پس او را و یا ساکن یا متوسط خواهد بود و پس اگر عادت بکثرت بود و بحراش
در روز دوم و سوم و چهارم و هفتم واقع خواهد شد و اگر متوسط یعنی عا و علی الاطلاق شد
بحراش بر روز هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم خواهد بود و پس اگر عادت بکثرت بود و قوت آنها
قوت قوی و مریض بحال خود اندازد غذا منع نکند و علیل هیچ نخورد الا شش قلیل از جلاب
که از شرک گیرند بچشمت که کوشش و طعمش بکثرت نبود تیار کرده باشد و این تدبیر سیسم میشود
بغایت لطافت و اگر مزاج مریض یا فصل بسیار گرم بود بعد از جلاب پنجوبین و آب گلاب
حل کرده بدست رو بقیه آب یا گلاب فقط که همین مقدار روز نهم و اگر مریض عا و علی الاطلاق بود
بروز اول را بشیر قوی بجلاب یا بشیریت بنفشه دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود آب نارین
باید داد و بر روز ششم قدری آب نارین و جلاب بنوشند و غیر این نیز هیچ ندهند
و وقتیکه عطش غالب آید یکسکین بجلاب فرمایند و اگر مریض عا و علی الاطلاق بدین منج بود
که بحراش بر روز هفتم و چهاردهم واقع شود یک روز و دومتبه بار الشیر غلیظ و هست و اگر
درین قسم شصت قوی بود و بوقت صبح بار الشیر و بوقت شب مزوره سفالنج خورد و این را
تدبیر لطیف گویند و اگر مریض سکن بود تدبیرش تدبیر غلیظ نمایند یعنی دراج و زرده بفرست
نیم هفت خورد و این تدبیر سیسم میشود مریض تدبیر غلیظ و بصحت تدبیر لطیف پس
در مریض سکن در استدار تدبیر غلیظ نمایند و قلیلا قلیلا کم کرده باشند بعد یک وقت آنها
از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا که تدبیر لطیف ممنوع بود
و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که وقت آنها لطیف نمایند و تدبیر
تقویت قوت و در مریض نماید سیسم میشود تدبیر غلیظ و تدبیر یک ضعف قوت و نقصان
مرض کند سیسم است تدبیر لطیف و غذای که بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید
و جوهرش جنید بود و بدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با مریض
مزمنه بود و تدبیر لطیف مریض عا و ک قوت در آن قوی بود و مرضیک در امتلا را باشد
و قوت قوی بود و تدبیرش لطیف کنند و مرضیک با ستفراغ و با قوت ضعیف بود و تدبیرش غلیظ

بمقدار قلیل باید در مرضیکه از استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مرضیکه از امتلاء باشد
 و قوت ضعیف تر به مقدار مناسب است و دوم نظر کنند عادات مریض پس اگر عادات مریض
 بکثرت اکل بود و دفعه مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در استراحت و نه در ترس و نه در غم
 و نه در آفتاب و نه در امراض حاد و باز نماند زیرا که از خوردن غذا بچنین شخص غشی حادث میگردد
 و خصوصاً اگر صفراوی الحظه وضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه را که از عدم غذا
 وضعیف و نحیف میشوند مانعت غذا خطر عظیم دارد و شخصی را که در محدوده خود بوقت تاخیر غذا
 احساس الم شود و آنرا بوقت تاخیر غذا را تغذیه رقیق و بهشت و اگر عادات مریض قلیل بود
 آنرا مانعت غذا فرمایند و اما اشعیر قیق بقدر قلیل و آب انار بن و هند سوم نظر کنند
 همیشه مریض اگر بشهه علیل قیق و تخلص باشد مانعت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود
 تدبیرش لطیف نمایند چهارم نظر کنند بشهوت مریض پس اگر طبع مریض البشی نفثش
 قلیل است راغب باشد و کراهیت پذیرد و بچیزیکه نفثش کثیر است تا در نیت صورت
 لازم آنست که چیزیکه طبع مریض با و راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض پس
 که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه صلاح مضرت آن بشهه دیگر ممکن باشد راغب بود تا نظر کنند
 که مضرت در دادن کثیر است یا در ندادن آن پس در صورتیکه مضرت قلیل بود آن را
 اختیار کنند پنجم نظر بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمی بنظام واحد باشند تا بوقت نوبت
 و قبل از شش ساعت نوبت و بوقت نقصان حمی بغیر زائل شدن حرارت حمی هیچ غذا
 بعلیل ندهند و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضای نوبت وقت غذای مریض بود
 از اکل غذا باز نماند ششم نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود
 از غذا مانعت نکنند الا غذای کثیر بوقت واحد ندهند مگر تفاریق و حال کمال و شباه
 سیان حال طفل و شیخ متوسط دهند بهتم با سباب منع غذا نظر کنند اگر در امعاء
 یا بخدمه نقل فضله غذائی بود بعد از انحراف نقل و فضله غذای غذا دهند و گاه مریض
 استفراغ برای احتیاج بمسهل یا فصد یا حقنه می افتد پس در نیت صورت بعد از استفراغ
 بفرارخصت است اما استعمال دوسیم و او بر دو نوعست یکی از داخل و دیگری از خارج
 اما استعمال دوا از داخل یا حبس یا استفراغ یا تغیر مزاج و بدین تعیل مزاج نماید
 سیم تنقیه و حبس و از خارج یا زیاده میکنند مثل دوائی منبت یا ناقص میکنند

در بدن چون دوا را حوا یا منع میکنند چیزی را از خروج که بر سر آید از بدن مثل
 دوائی را منع یا تغییر میدهند مزاج را چون دوائی معتدل و باید دانست که اگر دوا
 از خاصج ضما در باطل است به تحصیل یا تبیین او را استعمال نمایند زیاد از دو ساعت
 نگذارند بلکه بعد از دو ساعت موضع را از دوا پاک نمایند و آب یا بوننه بشویند و بعد
 روغن چنبره مالند و اگر براسه عسل کبد و طحال استعمال کنند بخوبی معده بهتر است و اگر برای
 عسل اعضاء و عیسیه استعمال کنند خرقة ضما را بعد از آن نمایند و اگر استعمال های حرارت قلب
 و دماغ بود خرقة آن را بر وقت گرم شدن تبدیل نمایند خرقة دیگر آلوده بنهند
 و فرق در ضما و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضما غلیظ و قسام استعمال خارج غیر از ضما
 و طلا کند که در پیشوند چنبره نوع اندکی فخلنج دوا دوائی مرکب است که بپویند و گویند
 که فخلنج ظرفیت که سیاه مناسبه مثل ماء الود و غیره در آن بیندازند و بپویند و دوم قطور
 دوا و وایت سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی بچکانند و قطوری که در گوش
 استعمال نمایند لازم است که نیگرم با شرموم شوموم و او آنست که چیزی تریا خشک
 بپویند پس اگر چیزی تریشیه افتاده است فخلنج نامند که ذکر یافت و اگر چیزی خشک است
 شوموم نامند چهارم کفوح و او آنست که چیزی خشک در بینی و غیره باشد و اکثر استعمالش
 بوسیله انبویه می شود و پنجم سعو و او قیس است از قطور و اکثر استعمال آن در تنقیه دماغ
 از مسهل و حقه بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماده اول اقلیل آن بسپارد و حقه نماید
 بعده سعو بعضی آرند ششم عطو س و آن چیز است عطر که در بقیه و چور و او آنست
 که چنبره سائل بجاق ریزند و این قبل از وار شدن در معده اثر می نماید و استعمالش
 اکثر در امراض دماغ میکند هفتم سنون آنکه چیزی خشک بر دندان آن مالند
 نهم گسل و آن چیز است خشک که از لیل در چشم کشند و استعمال محل حار مزاج را شپا یابد
 و بار مزاج را در آخر روز و دوم فرور و آن چیز است خشک که در چشم یا بر جراحت بپاشند
 یا زده هم برود و او آنست که ادویه را سرد نموده در چشم کشند و از دهم صریح
 و او چیز است تر که بر بدن مالند سیزدهم فقیه و او آنست که چنبره طویل را در
 دبر یا در قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهاردهم حمول و او آنست
 که لته را در ادویه تر کرده در دبر یا در قبل دارند پانزدهم فرزجه و او حمول است

که مخصوص بفتح زن باشد شانه و هم غرضه و مقتضای شانه بفتح زنه بدان باید و در زمانه
آنها کنند به مقتضای هم که او را برده نوع است یکی که در طب آن نیز بر دو نوع است یکی آنکه
چیزی رطوبت مثل آب حار و گلاب و غیره را در شانه گاواند اخته گرم گرم بر عضو نهند
و دوم آنکه در چیزی رطوبت اسفنج با خرقة را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تمکید
از قسم اولی قوی تر است لهذا بجای و معده اگر حاجت است تمکید فستد بجز تمکید مثانی و استعمال
نتوان کرد و دوم که او را با بس و او آنست که چیزی خشک را مثل نمک و سیوس در خرقة بسته
گرم کرده بخین عضو نماید و در ابدان رطوبت و هوای رطوبت تمکید با بس بهتر است بهر دو هم
فقط اول و سکوب پس فطول آنست که چیزی سائل را بر بدن بقا صله بلا توقف ریزند
و سکوب آنست که چیزی سائل را بر بدن بقا صله بلا توقف ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار برده که عضو
خلیص را تاب فطول نبود یا مریض طفل بود و تحمل و را از تخلیل نه نماید و بر بیکر و معده غده الفطوره
غیر از سکوب فطول را بکار نبرد زیرا که فطول قوی تر از سکوب است و نوزدهم سحور و او آنست
که او را به مفرده یا مرکبه در جگر نهند تا بولیش بدماغ رسد و اگر بخور بعضی مخصوص مثل گوش
و دندان و مقعد و رحم و بهند پس بطریقیکه انطباق بدن عضو باشد استعمال نماید مثلاً
اگر در گوش و غیره و بهند بوسیله شمع در و در رسانند و اگر در مقعد و رحم و بهند بخور برایش
نهند و بر سر آن ظرف جوف دار مشقوب الوسط گذارند و مریض را بفرمایند که بر آن ظرف نشیند
تا از ثقبه دو دبه موضع مقصود رسد لیکن آنکه بآب و او آنست که بخار آب گرم بدین بکشد
و خود را در جامه پیچیده بر و سرنگون دارند چنانچه برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن
آب در گوش و بینی رسانند بدین طریق که او را به مناسبه در ظرف فتح و آب بخورشانند
و دهن آن بند نموده از قمع آن بخار در گوش و بینی رسانند لیست و یکم آبرزن
و آن جوئیست که در حمام بقدر قامت انسان بنامی کنند و آب خالص یا آب ادویه آنرا
ملو نموده مریض را در آن می نشاند و گاه مثل آن از فصد و غیره آبرزن تیار می نمایند
تا از بکار میکانی نقص دهند و برای محافظت هوا سر پوشی بر آن می پوشند و بقدر
بر آوردن سر در آن سر پوش سوراخ دارند تا مریض در آبرزن نشیند و از آن سوراخ
جهت جذب نسیم سر بر و ن دارد و با جمله هر چه توصیفش گفته شد اگر چنین میسر نیاید
بنا بر ظرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار بر تلکب دوم وضع الاطراف فی المار الحار

الحار

و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعلا یا سفلی می کنند و در افراط حرارت شعله نباید
 الا بوقت ضرورت قوی مثلاً و قتیکه خوف حدیث سرسام بود و لازم است که آب نیگرم باشد
 و ظرف چند آن عمیق بود که هر دو پاتما بر افوق باشند و اطراف را یک ساعت در آن بگازانند
 و ساقین را از اعلا بسوی سفلی بمانند و این است که دای نجیف پیش روی مریض گیرند
 تا بخار آب بدل و دماغ ترسد بوقت و سوم شد الا طراوت و تهماشش بهر جذب یاده
 از اعصار رکیسه و شد ریفه و برای دفع کیفیت کیمیه می کنند و نیز برای غشیان و صرع بعضی آنند
 و باید که دست را از بغل و پارا از بن را از بطن آغاز کنند و کشاوند بخلاف آن خدمات است
 در آنکه فقط اصل دست و پا بر بندند یا دست و پا را تمام پس جالینوس گوید که پارا از بن آن
 تا کف پا و دست را از بغل تا کف دست بر بندند و امام رازی گوید که فقط اصل دست و پا باید بست
 زیرا که در طریق جالینوس خطر عظیم است برای آنکه در آن صورت ماده نخبه را مکانی نمی ماند
 که در آن نخبه و بدین سبب باز بطرف اعلا رجوع نماید اما این است که پارا از بن آن
 تا بن نو دست را از بغل تا آرنج بر بندند و باقی را به ستور بگذارند بوقت و چهارم شافیه
 و او آنست که فنیله صابون تر کشیده یا از ادویه مرکب ساخته و قبل یا در و بر بدارند
 و شافیه در طول انقدر کشش انگشت مریض باید و شیان در امراض معده مستقیم کشیده بعمل آید
 و شیان محذر بکار نبرند زیرا که خوف هلاکت است و شافیه را زیاده از دو ساعت نگذارند
 و در اصل شافیه رشته محکم بر بندند که وسیله آن شافیه را بکشند و چون که کثرت شیان ها حاده
 اصداث بواسیر می نماید از نجفک لازم است که بعد خروج شافیه و غن با دام بر مقدمه بلند
 بست و بجم حقه و او آنست که ادویه سائله مسهله در محقنه انداخته از راه در و در چهار ساعت
 و تهماشش بزرگه قونج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعف معده و استعمال
 حقه حاده در قونج و امراض بارده باید و در حمیات و ادوام حشا حقه لینه مناسب است
 و آب دوائی محقنه زیاده از دو رطل نباید و او بی آنست که لطف رطل باشد و دوائی محذر
 مثل افیون و دوائی عواصر مثل بلبله و حقه و عمل نکنند و کثرت و مرزقات و جالیات
 نیز نه نمایند و ترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهل را در آب جو شانیده
 صاف نموده در محقنه انداخته بعمل آرند و آب دویه در غلظت در وقت معتدل است و امام
 الا بهر آنست که در قونج ماکل بوقت بود و در سحیح ماکل غلظت و در حقه صاحب می آید چنانچه

مثل بلخ نیندازند و بوقت استعمالش مریض از عطسه و سعال مبتلاب نماید و باید که قبل از
 حقان چیزی مثل گلفند و مصطکی باندک شور بار که در آن توایل باشند بخورند تا حفته در قاع
 واقع نشود که مضر است و باید که مثل بیماریهای کلیه و غیره بیمار را مستلقی دارند و منشی بر این
 تا پشت بر زمین نه چسبده در قریب در و زان و غیره بیمار را بر آن خوابانیده شکر را اوخته دادند
 و سه دیننه آن برایش نهادند و در حیرگی سبوی پشت داد و بیمار را مستلقی دارند و سرین آنرا
 مرتفع سازند و باید دانست که بقراط از طراطیل انفعول معوج المنقار که بسیار خوار است
 و دائم جیت از آن نقل خود را یک دریا می شور و حقان میگردد مشاهده نمود و حفته را روج
 داده است و در بستر ای رواج آب و نمک که حکم دریا می شور دارد و این عمل میکرد و بگوید
 حسب حاجت او و به مسهله در آن افزودند اما بحال یا لیس مثل حبه و بطوریکه
 و جبر استخوان شکسته یا از جای برآمده رستن است و کستن استخوان را کسر گویند و تدبیر کستن
 که عضو را نرمی نمیکند و بهیئت اصلی آرند و بهصاب که بهار و مطابق عضو مکتور بود بر بندند
 و از تخمه بای که از چوب انار و مثل این که نرم بود تیار نموده هموار کرده بر دگزارند و بر چهار
 طاقش شسته محکم بچند روز بعد ازین فصد کنند و سپس غلیظ دهند و تدبیر لطیف نمایند و بهتر غلیظ
 در بوقت مزه در آن خورس بچسبند و خورون گل را در این یک انتقال فائده عظیم بخور و میانی بچسبند
 نیز سریع الاثر است و تخمه با پیش از دو روز کشایند و بکفر برت که او نرم و در آن شل است زیرا که
 در بوقت کشادن و قدری در هوا دشتن عضو لازم است که منطیل آب گرم مفید است
 و چون یک هفته بگذرد و نرم و غیره هیچ نباشد عصاره را سخت بر بندند و بعد از چهار پنج روز
 سه گشوده باشند و تدبیر تخلیط نمایند و در بوقت تناول هر سه دفعه مناسب است
 و عضو را بر یک وضع نهاده ندارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک حرکت داده باشند
 و میعاد بستن حسب احتیاج است پس و قتی که استواری متحقق شود احتیاج بآن نباشد
 و هرگاه درم با کسر یار بود و غیره مریض را بوط دارند و اگر رطل ضرر بود و لغایت نرم بندند و بر دوزی
 دو بار بکشایند و و قتی که درم دور شود و رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت با کسر کوفته باشد
 بر زخم شرط زشت و خون بر آرند تا از عفون آید و اگر کسر بچسبند بود و مقام جبر است
 کشوف دارند و بخورانی آن رفاوه و تخمه یا بنوعیکه مناسب بود بر بندند و اگر کشیده باشد
 و استخوان از جای خود برآمده باشد تا تدبیر خلط نیست که اگر خوف حدوث ماده بد آنجا بود

قصه کنند و طبع نرم سازند گل ارشیه یک مثقال خورند و غذا مزوره یار و عن بادام و بادام
 و اگر خلط مرکب بمرحمت و ورم باشد اول تدبیر آن کنند بعد به علاج خلط کوشند و اگر خلط
 در عضو می بود که با سانی درست شود پس در صورت التفات بورم و غیره نه نمایند
 و تدبیر بجانفاندن عضو آنست که آنرا بتدریج بهین و بسیار اندک اندک حرکت دهند
 پس آنرا بکشند و بگذارند تا که بجای خود نشینند و موصوع آنرا بعصاه برینند و باید که کل ارشیه
 در آب برگ بورد و ساینده عصاه را بدان آلوده برینند اما بطول شگافتن را گوشت پس باید
 که تا ورم نیک نخته نشود و نساپد شگافت و شگاف ورم آنجا و جیب است که ورم نرم تر و بلند تر
 باشد و بطول در طول بدن کنند تا لیفها بریده نشود و در ورم بن ران و بغل در طول شگافتند
 بلکه در عرض موافق غضون ورم آن باید شگافت بخلاف جگر که وی نیز اگرچه نمی شکن است
 لیکن در بطول ورم آن رعایت غضون نه نمایند بلکه بطول بدن شگافتند زیرا که وضع تالیفها
 و او در طول است و شکن تقاطع بران کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیفها بریده شوند
 و عضله جبهه بر حاجب چشم فرو افتد پس ازین جهت بطاط باید که اوضاع الیاف و عروق
 و عضلات هر عضو وقت بود و بعد بط از پنبه کنند پاک نمایند که چیزی از چرک و غیره نماند
 و بهر اندمال از سفید لاج و ماز و و کلنا و ورم الاخوین و انزروت و غیره مرهم سازند و بکار برند
 اما که معنی آن داغ دادن است و ادویه پنج قسم منقسم میشود یکی آنکه بگوید که آنکه مخصوص است
 برای این کار که نمایند و بگوید که فیه بود قسم دوم آنکه اشیا سیال مثل و عن گرم که
 نهایت قسم سوم آنکه از قطعه مرجان چنانچه در ام الطلیان استعمال است کی نمایند چهارم آنکه
 از ادویه حاوه چنانچه در بواسیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم است از که که در برند
 اختراع یافته بر طحال و در عرق النسا و غیره استعمال میکنند لیکن با و عرق النسا
 که بر درک دوم متصل رکبه و سوم بر کعب کی کنند و ترکیبش چنین است که بر قطعه خرقة
 که بقدر چهار انگشت باشد اسهال شینین و محبوب سبحانی تحریر فرمایند و بران قطعه شش قطعه
 دیگر از خرقة بمقدار قطعه اولی نهند و بران قطعات یک برگ درخت لزان دارند
 و قطعه که که بسیار جو فدا را باشد بگیرند و از در میان بطول دو پاره سازند و قطعه از آن گرفته
 بران برگ نهاده افکند و پاک و شتی و رو گذارند و زمانه شایسته توقف فرمایند پس هرگاه
 بر طحال مریش آبله نمود از شد و قطعات را بزود و بر درازند آبله را بدستور نهند از نند

که بعد یک دور در خود بخود بنضج آید و چرک و رطوبت از او مستخرج گردد و بعد از این
مرحله مناسب استعمال نمایند و فائده تحریر اسما و متبرکه است که از برکت آنها بقطعات گذشت
نمیسد و باید دانست که طبیب را لازم است که به علاج او و به چند امر را مد نظر دارد و اول
آن که اگر مرض حار بود و دمای بار دهند و اگر مرض کثیر الحار است بود و دمای کثیر البرود است دهند
و اگر مرض بار بود و دمای حار دهند و اگر مرض کثیر البرود است بود و دمای کثیر الحار است دهند
و رطوبت و بهر دست را همین قیاس کنند و مرقوم آنکه باعتبار زمانه و آنها بوقت مرض
نظر کنند مثلاً در دم حار در ابتدا دماغ نهند و در ترزاید رواج و محل مخلوط ساخته
و در انتها فقط محل و همین نمط در مرض گرم در سبب تلطیف تدبیر نمایند بر سبیل اعتدال
و در انتها زمانه تلطیف فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحار است و دمی همچنان بود بی انتظار
استفراغ نمایند و اول شغول بنضج شوند و بعد به سبب امر مرسوم آنکه بعات مرض نظر کنند
پس اگر مرض بدوی قوی عادی بود و دماغ قوی استعمال کنند و اگر مرض بدوای
ضعیف عادی بود استعمال آن واجب دانند و اگر مرض یق و سهال عادی بود
بوقت عادت آن رجوع بیهیسه نمایند اما هرگاه آنکه نظر بسبب مرض کنند پس اگر مرض
طفلی یا شیخ بود و سمات قوی و ادویه قوی البرود مثل کافور استعمال نه نمایند اگر چه مرض
حار بود اما هرگاه آنکه نظر کنند پس موافق مزاج بلدرعایت در علاج مرع دارند
امر ششم آنکه تفاوت مرضی نظر کنند پس اگر مرض قوی بود بوقت حاجت و استفراغ تأخیر کنند
و اگر مرض ضعیف بود در استفراغ توقف فرمایند تا وقتیکه از اغذیه و اشربه مقویه کسب
مرض بودند قوت حال آید الا اگر اتفاقاً با استفراغ حاجت قوی فتنه تقویه ضعیف بتفاریق
بجمل آرند و نیز بمرض ضعیف و دمای قوی ندهند اما هرگاه مزاج مرض مزاج مرض
نظر کنند پس اگر مزاج مرض حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا کثیر بقلیل نمایند زیرا که
سبب ضعیف است و اگر بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مرض
حار باشد و مرض بار و حادث شود و افراط تسخین نمایند زیرا که سبب قولیت الا اگر
در افراط تسخین ضرر دیگر عاید شود درجه اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در حد آن
بخلاف این امر ششم آنکه بفصل و هوا نظر کنند پس در فصل و هوای حار تبرید باید و در هوا
و فصل بار و تسخین و پوشیده نهادن که بسبب استفراغ و نصف النهار و در کابل از صبح و هب است

امر ششم آنکه نظر بحسن مرئیس کنند پس اگر مرئیس از ذکر بود و دوائی آن قوی از اناث نماید
 امر دهم بصنایع مرئیس نظر کنند پس اگر مرئیس دائم السقر یا جدا بود و سبب قوی تر باشد از آنکه
 خضول چنین کسان اکثر تحلیل می روند و قدری قلیل در بدن می مانند اما امر یازدهم آنکه
 بطبیعت عضو نظر کنند و آن بر چهار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول
 مزاج عضو صحیح را قیاس کنند و بعد به وسکه آن معلوم نمایند که چه قدر تغییر در مزاج اصلی
 راه یافته پس موافق آن تجویز و دوا نمایند در قسم دوم خلط عضو است پس برای عضو کثیف
 مثل کلیه و عضو ضعیف مثل اعصاب دست و پا دوائی قوی باید و برای عضو نخل چون پیه
 و عضو مجوف چون عروق دوائی ضعیف باید و بر اسه عضوی که در نخل و کثافت متوط بود
 و دوائی باید که قوی باشد نه ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس برای عضوی که کثیف بود
 و فائده آن براسه تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه و برای عضو لطیف مثل چشم
 و عضو رئیس مثل قلب و عضو فکی مثل عصب دوائی قوی و شدید البرود و دوائی
 گرمه صرف بود و نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضاء بغیر از آمیزش دوا
 تقابض نه نمایند و دوائی مثل زنجار برین اعضاء نه است و استفراغ مواد آنها بدفع
 بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو بدین پنج در علاج
 فائده می بخشد که دانسته شود که بکدام عضو چه طور دوا خواهد رسید چنانچه در پنج درماریه
 دوا بتوسل مشروبات می رسد و در معارف بطریق حقیقه و معرفت عضو در علاج اسه
 فائده می بخشد یکی آنکه عضو بعید دوا کرده شود و بادویه قویه مثل کلیه و عضو قریب بادویه
 ضعیفه مثل مره و بدانکه گاه حاجت بآمیزش دوائی دیگر می افتد مثلاً اینجهت میشوند
 در ادویه اعضاء بول مدارات و در ادویه قلب عفران دوم آنکه عضو صحیح بسبب
 مشارکت عضو غلیل دوا کرده شود چنانچه سمومات خوشبو دار و غلیان سوم آنکه ماده را
 از عضوی برای عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً و قتی که در جانب مقعر کبد ماده جمع شود
 بسهل از راه امعاء استفراغ کنند و قتی که ماده در محدب کبد جمع شود استفراغ بکرات
 از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو بچند قسم است یکی آنکه عضوی خادم عضو دیگر بود
 مثل عصب برای دماغ دوم آنکه عضوی مبدء فعل عضو دیگر بود مثل حجاب برای ریه
 و نفس سوم آنکه عضوی مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ چهارم آنکه عضو

طریق عضو دیگر بود مثل بن ران براسه پانجم آنکه عضوی مقابل عضو دیگر بود
مثل دماغ و معده ششم آنکه عضوی جاسه انقباض عضوی دیگر بود چون بطن
براسه قلب و عیشین برای کبده و خلف الاذن برای دماغ و دیگر آنکه ماده اگر انقباض
از موضع بموضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و آن خلاف خواه قریب بود
خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب نیست که ششینه را از بین دندان خون بکفر ششینه
پس برای جذب آن رعات آرند و اگر برای آن از عروق هاضم اخراج دم نمایند
جذب بخلاف بعید بود واجب است که جذب خواه بطول بود خواه بعوض الا بقطر واحد باشد
مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا پای راست جذب نمایند اما جذب در قطر این
جانب نیست مثلاً ماده دست راست را در پای چپ کشند و در جذب رعایت مشارکت
نیز مرغی دارند مثل وضع محاجم بر بندین برای حبس دم طشت در رعایت محاذات نیز واجب است
مثلاً قصد باسلیق و سلیم در خلل کبد نسبت به دست می زنند و در خلل طحال نسبت به چپ
و در قتیکه ماده در عضوی جمیع آید و عملش قریب بود یعنی سه روز بر و گذشته باشد
تا ماده از موضع بموضع دیگر که از قریب بود جذب کنند مثلاً ماده رحم را بوضع محاجم برای
جذب زنان و لازم است که ماده را از عضو ششینه جذب کنند و اگر عملش بعید بود
یعنی سه روز بران گذشته باشد و ماده کشیده بود و استفراغ از نفس عضو فراموشند اگر
ماده کشیده بود اول از جانب موافق فصد زنند و بعد از اخراج دم از نفس عضو کشند
و پوشیده تا آنکه اگر بدن متمسک و رجوع ماده بعوض ماوت نبود جذب بلا استفراغ بعمل آرند
و الا غلبه ماده قلیل المقدار و قلیل الحركت را جذب بغیر استفراغ کافیت و ماده
کثیر المقدار کثیر الحركت را جذب به استفراغ واجب است که اگر در عضو ماوت در دوا
آن تسکین آن نمایند بعده بجذب کوشند و طریق جذب ماده از عضوی عضوی
بچند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو ماوت بود بر بندند یا بر وضع
محاجم کنند یا دوییه حاوه حاذیه بعمل آرند دوم آنکه اگر ماده در دست چپ بود و بسبب
ریاضت دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول
تسکین وجه نمایند و بعده وضع اطراف مار حار یا ولک آنها باشد آنها بعمل آرند
چنانچه در امراض راس مستعمل است چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میس کشند

در بعضی

و بر مده یا صدر را روده انقباض نمایند آنوقت اطراف راست بر بندند و بایکدی چون امر
 ترکیب و تفرق اتصال در کلیات متغیر بود ازین جهت از وجنتاب و درزیه به بیان
 علاج سور المزاج بود و آخر کپس سور المزاج یا ساقی بود یا مادی و هر دو جدا از دیا هار بود
 یا بار و یا رطب بود یا البس اما علاج سور المزاج ساقی تعدیل مزاج است و علاج
 سور المزاج مادی استقراغ ماده پس اگر استقراغ ماده زائل شود فهو المراد ورنه تعدیل
 مزاج نماید و سور مزاج حار در انتها سهل الزوال و با ابتدا عسر الزوال بود و بار و بخلاف آن
 باشد و تحقیق از تطبیب سهل است و پوشیده همانند که سور مزاج یا مستحکم بود یا بطوریکه هنوز
 ظهور نیافته باشد یا است در ظهور یعنی ظهور یافته باشد اما در تفرقه و نگذشته کپس علاج
 سور المزاج مستحکم باشد مثلاً علاج حار یا دویه بارده کنند و علاج بار و بخلاف آن
 و علاج سور مزاج که بطور بود حفظ صحت است و علاج سور مزاج که با مبتدا ظهور بود
 مثل علاج مستحکم است الا از دو ضعف باید و هرگاه بطبیب شک افتد که مرض حار است
 یا بار و پس اگر بیمار که شک افتد دوائی که در درجه اول حار بود مثل شکر استعمال نمایند زیرا که
 اگر مرض فی الحقیقت بار است فهو المراد و اگر حار است مضرت ندارد زیرا که حرارت
 بر وجه مناسب بود و اگر بیمار شک افتد و دوا که در درجه اول بار بود استعمال نمایند
 زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بار است غیر از طوالت مرض که تداکش ممکن است
 ضرر دیگر ندارد و بطیب الا از م است که رعایت عادت مریض در باب علاج مریض دارند
 زیرا که عادت را در بدن انسان دخل کامل و اثری عظیم است و هرگاه امراض مجتمع شوند
 علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بپزشش موقوف بود و مقدم دارند مثل ورم و هر
 که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر بود و مقدم دارند
 مثل سسل و حجه که علاج سسل مناسب است یا علاج آن مرض که خطر شش از مرض دیگر طلب بود
 مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود و الا وقتیکه عرض خطرناک
 باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و سکن و فصل
 بمرض فائده می نماید و باید دانست که استقراغ بر دو نوع است طبعی و غیر طبعی اما طبعی دوا
 بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و مخاط و طمش
 و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبعی دوا بر چند نوع است یکی اسهال بدو و حقیقت

و شیاف دوم اخراج دم بقصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و طمست و نفاس سوم
 قه چهارم او را بر بول خیم اخراج نمود پس ششم او را عرق هفتم اخراج بخاطر دوزاق و بدانکه
 طبیب را لازم است که در باب استفراغ سه امر نظر دارد یکی آنکه استفراغ موافق میل ماده بود
 و بخلاف آن مثلاً اگر غشیان بود ماده را بقی مستفراغ سازند دوم آنکه استفراغ ماده از خروج
 طبعی باید مثلاً ماده مذهب کبد را از راه اعضاء بول استفراغ نماید سوم آنکه ماده را از عضوی
 معلول عضو که اخس و مشارک بود نقل کرده استفراغ سازند فصل در منقحیات بدانکه
 نفع بختن را گویند و بختن خلط آنست که خلط غلیظ رقیق در قیق غلیظ گردد پس وقتیکه
 بمسمل حاجت افتد اول نفع ماده نمایند که استفراغ کما حقہ بلا ضرر حاصل آید و انتظار نفع
 با مراض مزمنه و هب است و در امراض حاده جائز زیرا که در بچیان ماده حاده قبل نفع
 مسمل باید داد که در ریوقت انتظار نفع خطر عظیم است و خون محتاج نفع نیست لهذا
 در تب و موی بروز اول قصد میکنند الا بهر گاه فلکاد خون از آمیزش خلط دیگر بود
 نفع آن لازم است فائده صفرائی خالص بهتر روز و صفرائی غیر خالص به پنج روز
 و بلغم که از قسام غلیظ و رقیقه بود به پنج روز و اگر از قسام غلیظ و رقیقه بود به نوزده
 و تاخورد و سودابه با نوزده روز نفع می یابد منقح صفرا گل نقشه گل نیلوفر تخم کاسنی گل شترخ
 آو بخار مطبوخ یا نقوع نموده ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سنگنجبین یا مثل آن داخل کرده
 بنوشند اما نقوع آنکه ادویه را در آب که بقدر نوشیدن بود تر و دارند بعد مالدیده صاف کرده
 بنوشند و مطبوخ آنکه ادویه را در آب که بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جویش داده
 صاف نموده بنوشند و اگر خوشند که تمام قوت دوا بر آید نقوع نموده بخوشانند
 و آنجا که در مزاج مریض حرارت بود یا شمر یا فصل حار باشد اکثراً به نقوع و شیفات
 باید نمود زیرا که دوا از جو شدن حرارت پیدا میکند و باید که در طبع همه ادویه را یکبار
 نهند از نذر زیرا که بعضی آتش کمزورند مثل نیلوفر عناب و ترید سفید و آیتون و بعضی بسیار
 مثل نقشه و سنار و نیلوفر ایدست نمائند که بعد از طبع با لیدن لخمی پیدا میکنند منقح بلغم
 گاو زبان موزینق با دیان نیلوفر اصل السوس مقشر نیلوفر قه پرسیا و شان شکاغ
 مطبوخ یا نقوع نموده خمیر نقشه یا غسل خالص یا بختن بمسمل آرند و بخواب نفع بلغم
 اثر تمام دارد لیکن در تب نباید داد و هر چه معدل بلغم است منقح او است

سوداگاز زبان پستان عذاب باد و بخوبی اصل السوس مقرر میگردد است و خود من نفوق
 یا مطلوب نمودن شربت مناسب مزاج ساخته بعین آزند و هر چه معدل است منفع است
 و اگر بخاطر خلط و دیگر بار بود رعایت آن مرغی دارند و دوییه مفروده معدله خون گرم کاسنی
 تخم کاهو تخم کشنیز خشک مندرین بیدانه عذاب کل شربخ حنا شایسته لمیو گل بلور براده چوب
 ادویه مفروده معدله صغیر تخم خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین صندل صندل صندل صندل صندل
 بیدانه پیچول ادویه مفروده معدله بلغم بادبان نیون اصل السوس بزر منقعه سبب الطیب
 تخم کثوث خبازی ادویه مفروده معدله لکله و اصل گاوزبان برگ گاوزبان پستان
 تخم کزبره اصل السوس اختیمون فصل در سهلات و ملینات بدانکه مسهل است
 که ماده را از عروق و از اعضای قریبه و بعیده بیرون آورد و ملین آنکه ماده را از قعر معده
 و از اعضای قریبه آن بیرون آورد و در ملین منفع دادن شربت نیست بخلاف مسهل قدری
 شربت است که بر سهل است و در کثرت هوا و شدت حرارت و برون دت نبود و استعمال مسهل ضرورت نیست
 و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوزش است استعمال مسهل ممنوع است و در سوزش بیکبار
 بر آمده و دیگر بار بوقت سه ساعت شب یا قیامانده و بر پنج و خزلت بوقت صبح مسهل بخورند
 و در کثرت سدد و ادجاع بعد از قیام و تسکین مسهل بدینند و نیمه که گفته شد در نفس
 بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالا از جنوب مسهل قدری آب بنوشند که آنرا بلبل از د
 و مسهل سیال مثل مطلوب و نفوق آب گرم ندینند که بسبب ترقیق مسهل او معده می گذارد
 که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد و یا در وقت ظهور عمل مسهل جرعه آب گرم بنوشند
 بهتر است و هرگاه قبض سهال مطلوب بود بقدر کثرت بنوشند که مسهل را از معده بدر کرد
 و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل جنوب و سفوف بود آب نیگرم بنوشند و اگر در مسهل
 تر بد و زنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است و مجرور مزاج نیز آب سرد
 جرعه جرعه بدین و چون مسهل خورده شود خواب نباید نمود الا بالای مسهل نمی خوابد
 مهلا است زیرا که مسهل بزودی از معده بدر نمی آید و در آن قرار گرفته کما فی بعضی عمل خود
 می نماید و بجل محفوظ باید نشست و از حرکات غلیظه چنانچه رزند اگر مسهل عمل نکند
 مسهل دیگر بالای او ندیند بلکه بشافه و یا شیار دیگر مثل شربت و روغن و شربت و شیار
 بدو نمایند و آنجا که مسهل داده باشد و عمل نکند و بهیوشی آرد و دوقی کنند و اگر کفایت نکند

و مانع دیگر نبود فصد با سلیق و کسل کنند و اگر بوقت عمل حرارت بمده و مهادید آید
 لعاب سپید و لعاب بیدانه بدین روش قهض مطلوب باشد خفیات یا سرخ
 بخورند و اگر تب باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال کنند و آنجا که بداند
 که سسلی قهض خواهد برآمد اول قهض کنند بعد سسلی بنوشند و بعد الفراع مسلمات از حمام
 و حمام و حرکات و از شش کتوی القوت یا قوی اطعم بود تا پیش روز هفتاب و در زند
 و بدانکه هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نکارد و آنچه مخصوص بصفر و بلغم
 و سودا گرفته اند بنا بر آنست که در این شش بر دود آرد و دویه مفروده مسهله صفرا
 ترشندی آلود بخار از تخم بنفشه برگ سنا و هلیله زرد گل بنفشه گل سرخ مغز فلووس
 ادویه مفروده مسهله بلغم تخم حنظل غار یقون تمر بد سفید محو خرسیده چکنیل
 سورنجان شیرین ریوند چینی بخیل انجیر زرد و روغن بیدانجیر بدانکه غار یقون نباید بود
 زیرا که در وی جسم سخت مانند ناخن سیم می باشد لهذا بغریال موی مانند که اجزا را صغیر
 مستقرغ شوند و آن جسم سیم بالای غریال بماند ادویه مفروده مسهله سودا
 هلیله کابلی هلیله سیاه حب النلیل سنا و کبکی اقیمنون اطعم بود و در ریوند چینی بفتاح و نمک باید
 که اقیمنون را در پارچه بسته در طنج اندازند و در تب قبل از دویه هفتقه استعمال بلیجات کنند
 الا بوقت ضرورت بعد اصلاح نسخه ملکین مبارک که با کثر از مزه و ضعیفان و زنان حامله
 و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهره و حمیات و اورام هشار آب غلب الشلب بن
 مغز فلووس سه قوط در آب گرم و کلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت آب کاسنی
 سبز و روغن یا بشیره تخم تر بو و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم هشار آب غلب الشلب بن
 یا برای سه قوط معده بشیره بادیان باضافه روغن بادام شیرین و گل قند بنوشند فائده
 در ترکیب طلخ ادویه مسهل اول در آب یا عرق طول و فو که نیکو فو را چهره بند
 و بعد اسطرطلخ تر و نیکو فو و قهض کنند و بعد حساش و شکوفه باینند از اندلس و قتیکه
 ثلثت یا ربع آب باقی مانند مالیده صاف کرده مغز فلووس و تخم بنفشه و قهض کنند
 و فصد در حقیقه و شافیه و بیان هر دو گذشت فصل در فصد و آن اتفاق کلی است
 زیرا که اخلاط اربعه مستقرغ میشوند و تا پانزدهم هر ماه و در گرما و سردی و بارش
 فصله کنند و از روزهای اسبوعه فصد در روز یکشنبه سه شنبه و پنجشنبه و شنبه و در روز شنبه

و چهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از بلوغ تا شصت سال بقصد اجازت است
و بعد از منوع الاوقات ضرورت جائز و هر گاه آمده و بگر ضعیف بود بعد قصد غشی حادث گردد
فصد نشاید کرد و قصد با متلازمه و خلو آن و زنان عاقله و حامله و قونجی را در درجه حران
زبان دارد اگر مرض بعضوی یکی جانب خستد و برای آن حاجت بقصد آید و سه روز
بر آن نگذشته باشد فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته باشد در جانب حق
و اگر در سه حاجت است قبل از زوال آفتاب کنند و اگر باطل را زوال آفتاب اگر
از خطای فضا و زخم فشر بصب سده صد لیلین و کشیز ضما و نمایند و بشروط و از جانب مخالف
فصد کنند و اگر فشر لیلین رسد بزودی کند و دوم الاخرین بسفیدی بقیه مرغ سرشته
بحر حوت نهند و بر بستند و بعد سه روز بکشایند اگر خون بند شود و فواکه اورد اگر نگیرد و
به همین نقطه تدبیرش معین آید و علامت رسیدن زخم بشریان است که خون صغیر و بزرگ
از فصد بدون آید و بدانکه اکثر عروق آورده و نشر آئین برای فصد مخصوص ندادند و این
بیان آن آورده که اکثر بکشادن آنها حاجت می خستد و می باید برگ پیشانی برای
گرفتن سر و صدامن می زنند و بطریق کثرتش است که جامه بگوبندند تا رنگ بدید آید و از فشر
که مخصوص برای رگ پیشانی است بکشایند چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که در رگ
و دو رگ لب زیرین واقع اند و در باطن لبهای کشایند برای ارضاشه و دهن فاکه می نماید
قبضال سر در آگویند که برابر ابهام واقع است و برای علمتهای سر و در وسط درست می زنند
کحل قبضت اندام را گویند که برابر سبابه واقع است و در وسط دست برای علمتهای تمام بدن
می کشایند و آنرا منبر البیدن نیز خوانند با سلیق برابر انگشت وسطی واقع است و در وسط
دست برای علمتهای تنور بدن و جلد می زنند و حبل الذراع در بعض دست بزرگ با سلیق
و در بعض دست بزرگ محل شش می باشد و شش مثل منفعت با سلیق است اطبی را بخشاید
و اگر قریب خنصر برای علمتهای شش می زنند و آنرا اسلیم نیز می نامند صاقن برشتانک
بر این انگشت واقع است موده را از فرو آورد و قبض بر آنند و برای خارش را خنصر می زنند
عرق النسا گیت گره را که رساق پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صاقن است
فصل در حجامت و ارسال خلق اما حجامت با شرط بود و به شرط پنج با شرط بیستم
از جوهر عضو باشد و اولی آنست که بتاریخ پانزدهم حجامت کنند و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم است

و بهترین وقت یکپاس بر ذریز آمده و تا وقتی که تنقیه تمام نگردد باشند متوجه تنقیه خاص نشوند
و حجامت پس سر را پاک کند بر فم روده اختلال عقل را سود دهد و بر فقره های گردن خطفه
کحل باشد اما نسیان آرد و باید که فروتر از فقرات کنند و میان شانده با خلیفه با سلیق بود
اما معده را ضرر دارد و حقیقان آرد و اندک بالا باید و بر ذوق دندان را سود دهد و بر فم
از قدام او را خمیستین را نافع و بر ساق و کعب او را طشت نماید و حجامت بی شرط بر این است
که ماده را از حجه بکشد بسیار آن جذب کنند اما علق انجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا کحل
شرط زدن نبود و بهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشند و مثل دبابه موش بود
و پشت او سبز و شکمش سرخ بود و طول نیز نباشد و باید که چون علق بگیرد بعد از دو روز
بدین موی پسته اعمال آرد که اول آنرا سه تنگون باید کرد تا قی کند و عضور را بشویند و بماند تا سبز گردد
بعد علق بر آن گذارند فصل در رعایت گاه در امراض و ماغی با و حاجت می افتد
و تدبیرش آنست که بسوی اشیا سرخ نظر کنند و بخشی که از آتش گرم کرده باشند
قدری خل بر آن بیندازند و بخارش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزی درشت
بخارند که رعایت حادث گردد فصل در طشت و نقاس و او را برش گاه بمدرک است گاه
بفصد صافن و غیره حاصل می آید فصل در بقیه و بسوی آن در امراض مزمنه مثل نفوس
و ابخولیا و استسقا و غیره حاجت می افتد و کثرش موجب فصد بصر و سبب است
و ادجاع و غیره را مضرت دارد پس هر گاه بقی حاجت افتد یک روز بیشتر غذا نرود و خورد
و روغن خوشبو بر بدن مالند و بر وزنه چیزی ملائم بخورند بعد زمانی شایسته مقیات
حسب حاجت بنوشند و قی کنند و کسی را که قی با سانه نیاید باید که سه روز بجام رود
و تدبیر این نماید و غذای مختلف و ملائم بخورد پس بخانه گرم با بجام قی کنند اگر بکوه رود
اما هنگام قی رفاده چشم بندد و یا از دست هر دو چشم را محکم گیرند و این برای آنست
که نزول در چشم فرود نیاید چنانچه بقراط گفته شخصی را دیدم که هنگام قی رفاده چشم
چشم نه بسته بود و پس در چشم آن نزول الما و پدید آمد و نابینا گشت و اگر از مقیات
شور گشت در معده ظهور یابد شور ابی مرغ باید نوشید و این همه گفته شد و قیست که قی
خطاری نباشد و اگر اضطرابی بود چندان باید کرد که معده پاک گردد و قی صفرا بکشدین ساده
و مثقال یا پنجاه مثقال آب بنوشند و قی کنند و قی بلغم تخم شبت دو در هم آب جوشانیده

عسل خالص میخوردند و قوی کنند قوی سودا تراب را بشکافند و تریق سیاه در آن بر کنند
و آن تراب را در کنجین ساده یک شب تر و درازند و علی الصبح بخورند و آب مد کنند تا سه
حادث شود فصل در بول پس در ادجاء بنفاحل و ادجاء پشت و استسقا را و صابون
می خستند و او را در شش از او دویه مدره حاصل می آید فصل در عرق و تدبیر در اثرش حس است
که در تمام گرم بغیر از استعمال آب یا تماریت آفتاب سکونت و رزند یا خود را با چای پخته و بخار
آب مطبوخ ببدن رسانند که عرق آید فصل در سیراق و تدبیرش که عاقر قرحا یا
شش دیگر نیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند فصل در مخاط پس در اثرش
از اخلاط غلیظه و رقیقه و داغ پاک می نماید پس تدبیر آن است که سر و گردن را از جامه بپند
و چیزی که عطسه آور در بینی دمنند و مثل آن تدبیری که ممکن بود بمثل آن در قانون و دم
در کلام که با حکام ادویه مفروده و مرکبه و اغذیه و هر چه متعلق با و است و آن شش است
بچند حکام حکم اول در ادویه مفروده بدانکه هر چیز که وارد بدن میشود و منفعل بخار است
میگردد پس اگر اوقات اظهار کیفیت نشود و دوا می معتدل گویند و اگر اظهار کیفیت شود
الاکما حقه محسوس نگردد و درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیت شود و نیزه کا حقه محسوس گردد
درجه ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیت بضر بود و درجه ثالث است و اگر اظهار کیفیت جدی بود
که بهلاکت انجامد و درجه چهارم است و هر درجه را البته مرتبه دانستند مرتبه اول علی دوم متوسط
سوم افعل پوشیده همانند که بعضی ادویه را بعد ترکیب قوت مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است
و مزاج ثانی بدو طریق است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود مثل لین که از امانیت و خفیت و سفت است
مرکب است دوم آنکه ترکیبش صناعی بود مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده
حادث میشود مثل حرارت و برودت و در مزاج ثانی گاه قوی و سخت بود که از سوختن جدا گردد
مثل فیهب و گاه از وضعیف بود که از سوختن جدا گردد نه از طبع مثل بابونه که قوت قابضه
و محله آن در طبع جدا می شود و گاه از وضعیف بود که بطبع جدا گردد نه از عسل مثل عیس
که قوت محله آن در طبع جدا گردد و گاه از وضعیف بود مثل بنریاک که عسل اجزاء لطیفه
آن زائل میشود و تاثیر دوا یا خارجی بود فقط مثل لصل که ضما دافع باشد بخلاف اصل
یا داخلی بود مثل اسهیب ارج که اکلا بخلاف ضما دافع است و یا هم خارجی و هم داخلی بود
مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالکس خارجی بود مثل کشنیز که ضما دافع محمل است

و اکلا بر دوت و غلظت می نماید و مزاج او دیر به تجربه و قیاس دانسته میشود اما تجربه پس
باید که در واحد که از جمیع کیفیات عارضی معر او در عمل متضاده بسیطه که قوت در او بیشتر
موافق قوت مرض بود تجربه کرده آید اما قیاس در او بحد وجه دلالت میکند و وجه اول بودن
و استدلال بآن چنین است که بر دوت جسم رطب را سفید و جسم یالین را سیاه می سازد و حرارت
بخلاف آن وجه دوم را کحلین هدرت و عقوت آن دلیل حرارت و طوبت بود و بعد از آن
دلیل بر دوت وجه سوم لطعم است و او مختلف میشود باختلاف فاعل ماده یالین یا کشتن بود
یا لطیف یا متوسط و فاضل را حرارت بود یا بر دوت یا اعتدال پس دوا می کشیف حاصل می شود
بار و عفت و کشیف معتدل خلط و لطیف عارض حرارت و لطیف بارد و فاضل لطیف معتدل
و جسم متوسط عارض راح و متوسط بارد و فاضل متوسط معتدل تفس بود و در چهارم سرعت
و بطور افعال و است و او چنین است که دوا می واحد که بر دوا می دیگر به تحاجل و لطافت
و کثافت مساوی بود هر دو را از اثر و موثر بار و یا حار بفرق مساوی دارند پس هر که
از هر دو اثر و موثر خلد قبول کنند در کیفیت که بآن موثر موجود است محال خواهد بود و طبیعت
و فاعل خواص او در هر مفروضه قریب و کرمی یا بد الله تعالی حکم دوم در ادویه مرکبه
مشتمل بر پنج فواید فائده اول در ترکیب ادویه و به ترکیب آن زمان حاجت می آید
که از دوا می واحد رطل حاصل نگردد پس بعضی ادویه نافع کلیه و بعضی نافع طحال
و بعضی منقعه جگر و بعضی منقعی مواد طحال و بعضی مقلط غلظ و بعضی مرفق آن و بعضی منقعات
و بعضی منقعی معده و بعضی منقعی صفرا و بعضی منقعی بلغم و بعضی منقعی سودا و بعضی منقعی
مواد مضاهمه و بعضی منقعی دماغ و بعضی منقعی مواد معدره و دریه و بعضی منقعی مواد عضلات و بعضی
در بعضی خارج بعضی منقعی غلظ و بعضی منقعی قوی و قوی و غیره و بعضی منقعات اند که ترکیب آنها به بعضی
حسب غیر درت جسم می آید و ترکیب گاه حسب وضع اعضا که در مثلاً اگر عضو جید مثل کلیه و مثلاً
و قلبه نیزه بود که نفوذ در آیان محال است به ترکیب و اگر سه لایه و مثلاً سینه و مثلاً حجاب
می افتد و اگر عضو در لایه مثل حده و کند بود که در غلافش سه لایه و اگر محال حاجت نیست تا ترکیب او
تقابل مثل مثلاً و در چنینی واجب است که قوت عضو را قوت نگردد و گاه حسب احوال بود مثلاً
اگر عضو فی الحسب مثل چشم و معده و غیره بود و دوا می خنجر یا سینه ندر که قوت عضو قائم ماند
و اگر کشیف مثل کلیه بود و اگر شقیه مثل تخم خیار یا سینه ندر و اگر عضو شارک عضو دیگر

مثل مسدود و مانع بود و دای که موافق بود و بود و بیا میزند و گاه ترکیب حسب شلوات
 طبع و دوا بود و مثلاً دای بد مزه دوا سه صلح اعظم و بد و دای بد بود و از خوشبو ضم کنند
 که معده متغیر گردد و بد و از غشیان آورده و او حالبس قه و بد و از مضر معده مثل
 سقمونیا و دای مصلح آن مثل صطک و بد و از مضر قلب مثل اسپغول دوا و مصلح آن مثل
 زعفران بیا میزند و گاه حسب اصلاح کیفیت دوا بود و پس برای جدت کیفیت دوی
 بکسر آن مثل کثیر یا سقمونیا و برای قوت کیفیت دوا و مقوی آن مثل تخمبیل یا ترب
 می آمیزند و نیز از این قبیل است که بوقت حاجت حرارت زانکه بد و از حار و دای حار
 بوقت حاجت برودت زانکه بد و از بارد و دوا بار و ضم کنند و گاه ترکیب حسب ضرورت
 مرض بود و مثلاً در قرحه که اندمال و دوری چرک مطلوب است و دوا را در اجابت که این قرحه
 متضاده از حوادث شوند پس بالفور و ترکیب مثل ترکیب راتیانج و زنجار حاجت افتد
 یا آنکه دوا را هدایفه شود و الا در یک قوت قوی بود و قوت دوم ضعیف مثل بالونه که در قوت
 تحلیل قویست و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیاده قوت قبض دوا را قبض
 یا او هم کنند و گاه باشد که بد و از سبب النفوذ که در موضع معلول قرار گیرد و که مطلوب است
 دوا را ماسک آن بیا میزند تا که دوا از سبب النفوذ از مد و آن در عضو مع وقت قرار گیرد
 و مطلوب حاصل آید یا فایده و صافی در اندک مقدار او و به آنست که بد و از یک حاجت که در
 با عضو معلول بعید از معده بود و مقدار او از مقدار دوی دیگر که در مد و غلاف آن
 بالعکس عمل کند و در وقت در وقت را در شربت مرکب باید که اوزان او و به
 مفروضه و اعداد شربیات را جدا جدا جمع نموده اوزان بزرگ است که بعد و شربیات بود و بگوید
 و او وقت در شربت مرکب است مثلاً اوزان است در م و اعداد شربیات جمع کنند
 پس مقدار شربت مرکب چهار درم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان پنج درم و اعداد
 شربیات است عدد داند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود و فایده سه درم
 در معرفت درجه مرکب باید که در جات اجزاء حاره و بارده را جدا جدا جمع نمود و
 اقل را از اکثر نقصان دهند و باقی را بر اعداد اسمی شربیات او و به قسمت کنند
 و خارج قسمت را درجه مزاج مرکب دانند مثلاً کنند که در سوم گرم و خشک و شربت است
 و بنفشه که در دوم سرد و او نیز و شربت است پس بعد نقصان اقل از اکثر که در چهار بار

پس و تنگی درجه واحد را بر اعداد سهی شد بات ادویه که چهار اند شست نمودیم
 مزاج مرکب عار بر پنج درجه قرار یافت فائده پس از م در پنجین ماهین
 اول دارد بار که تخمه و تازه باشند از خاشاک و غبار و غیره صاف و پاک نموده جدا جدا
 کوفته بخیخه وزن نمایند بعد آنرا یکی کرده سخن کنند و اگر مرکب جوهر که شستن محتاج
 باشند باید شست و ادویه که بکمال سوختن و بریان نمودن محتاج باشند آنرا سوخته
 و بریان نموده بعمل آرند و ادویه که قابل مل کردن مثل زعفران و غیره باشند بگللاب
 حل نمایند پس سه وزن از ادویه غسل خالص گرفته با تش که بر دارند و بقوام رسا سازند
 اول زعفران محلول را بیندازند بعد جوهر و حجریات داخل کرده بکفچه زنجفر و از آتش
 فرود آورده بقدر حرارت دل سرد کنند و ادویه اندک اندک داخل کرده لست سازند
 و در آن بعد ادویه طیب و غیر محلول و مسک و ورق نقره و طلا بیندازند و در ظرف چینی
 گها درازند و یک شبانه روز درین ظرف کشاده دارند و همچونیکه در وافیون بود و بکیش ماه
 و اقل درجه بعد چهل روز استعمال آرند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن جایز است
 فائده پنجم در احکام ادویه مرکب ایا سح فیه فیقر ایز زبان یونانی مخفی را گویند
 و چون جزو عمده آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب و طلوع ماه
 بغسل و آب گرم لازم است و سفوف و جوهر با و معجون استعمال میکنند پس سفوف و تش
 تا سه ماه و جوهر با و تش تا شش ماه و معجون قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
 اطریش قوتش تا دو سال باقی می ماند و اگر روغن با و مزوج بود و در دو سال
 و با و قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است جوهرش قوت آن تا دو ماه
 باقی می ماند الا جوهرش بلا در قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه
 باید چوب قوت چوب سبک تا سه ماه و قوت چوب بهی تا شش ماه و قوت چوب
 جد و در ففیون تا دو سال است و بدان تا و تنگی که در لون و رائحه راه نباید استعمالش
 جائز است اما روغن لبسان و قطره چند که نه شود قوی گردد و سفوفات قوت آنها
 تا دو ماه باقی میماند و استعمالش در ضعف معده و ابتلا و جائز نیست الا خورون
 سفوف لذیذ سریع النفوذ پاک ندارد و سکنجبین منقعه معده ماطف خلط غلیظ
 مسکن حرارت و قلبیان دم و لعل بارده و حاره نافع و تسکین از سکری بهتر است و بر حیر و بید

مسلمات و بر عرشه و بوا سیر و تلج و وجع رحم و ضعف معانی و تله طیر البوالع شقاق و نقص
 مفترت دار و پنجین مقوی و شقی مندره و دمل و سگری حار و درجه دوم و مستبدل
 بر طوبت و بهرست و بعد و سال ضعیف گردد و عسلی گرم خشک و در درجه دوم و قوتش
 تا چهار سال باقی میماند و آنچه بعد از ام مشهور است که پنجین هر چند کند شود قوتی گردد
 اصله نادر و اقراض اکثر اقراض را قوت تا شش ماه باقی است الا قرص که کسب
 که استعمالش بعد شش ماه جائز است و قوتش تا دو سال باقی میماند و ضابطه در اقراض
 آنست که بسایه خشک کرده شوند و تر نیاق کبیر شیخ الرئیس فرموده که مزاج تریاق برابر
 مزاج انسان است یعنی بعد چهارده سال بالغ و تا سی سال جوان و تا شصت سال کامل
 و بعد از شصت میگرد و تر یا قیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد و امتحان او آنست
 که چون در شیر حل کنند شیر لبه گردد و اگر در دهن افکند از دهن میرود و اگر سنگ گام
 منزل شدن بقدر با قلا بخوردند مساک کنند و اگر بعد بقوت نیا خورد منع عمل سازد و اگر
 بقدر با قلا در پشت که از خون جاید بر بود و بیند از بند خون گداخته شود و اگر بدین صفات
 موصوف نبود خالص نباشد فلو تا و در شش قوتش تا هفت سال باقی بود و بعد شش ماه
 استعمال می کردند و در طوس قوتش تا هفت سال باقی میماند و بعد شش ماه
 بنس می کردند و چون خیار شنبه و سفر جلی قوتش تا دو ماه باقی میماند چون آناسیا
 استعمالش بعد شش ماه جائز ماده الحیوة بعد دو ماه استعمالش جائز و قوتش چهار سال
 باقی میماند و اگر قوتش تا پنج سال باقی بود و استعمالش بعد سه ماه بشه طیکه
 در شیع دهن کرده باشند و اگر المسک استعمال آن بعد دو ماه جائز و قوتش
 تا سه سال باقی است مراهم قوت اکثر مراهم تا شش ماه باقی ماند و قوت بعضی مراهم
 تا مدت ده سال قائم باشد حکم سوم در اغذایه مرکبه فاضل گوید که درجات علاج
 سه اند اول علیا که علاج بغداد و او مختار اطباء حذاق است قدم سفلی که علاج
 بغداد و او دیه مرکبه باشد و او مختار اطباء عوام است سوم متوسط بینهما که علاج بغداد
 و او رفو بود و او مختار اطباء حذاق است پس اکنون بدانکه سفید بلج
 طعامی است که گوشت را بمصلح مناسبه بنهند و شیرابی آن بکار برند و نگاه
 اسفناخ و ماش مقشر و کدوی دراز و خل میکند لطیف و مرطب و صالح الکلیوس است

و با اکثر امراض مثل بالخیولیا و جنون سوداوی و سبب مفید بار الشیعه غذا نیست
 بسیاری موافق که در امراض حاره توان داد و طریقتش آنست که شیعه جدید که شیرین
 و صاف با تش ملائم پزند و کهن بر دارند تا که نچته شود پس آن آب صافی ساخته را
 بکار برند و شیرین نموده آن آب شیرینی مناسب فرو ریت و گاه در امراض صفراوی لیمونین
 داخل می کنند و در تیز از نه آب اطباء را اختلاف است بعضی گویند که از شیعه ده چن باید
 و شمع نیز بر همین میوید است و بعضی است و چهار چند قرار داده اند و نزد جمهر چهار ده چند
 قرار یافته و این را مار الشیعه محض گویند و اگر در مار الشیعه پستان و عناب و مانتران
 داخل کنند مار الشیعه بد بر خورند و اگر تقویت زیاد و مطلوب بود پارچه گوشت بار الشیعه
 بیندازند و بار الشیعه کجین ساده نباید تیخت شکله و کچرمی طعمایست بهند مشهور
 برای مریضان نیکو غذا است و آنرا همراه آشپز مناسبه مرض مثل چار فعلن و مر باس
 تمر بهندی بخورند نیز بیاج شور بای گوشت است که از خواک خشک پیزند و در عرقان خوشبو
 کنند بخورد آب غذا نیست موافق امراض بلغمیه و به نزول المار نافع و تر کیش معروف
 از رشکیه برای علل صفراوی و دموی نافع و مقوی معده حاره و بحار است که تر سفید و تر
 آنست که زرشک را آب پیزند و چیزی بگل گرم نموده در آن بیندازند که عقیصه آن
 زائل گردد و بعد روغن گاود و روغن بادام انداخته به شکر سفید بقوام آرد و تهره طعم
 بلین بلین و مفید بعلل صفراوی تر کیش آنست که تمر بهندی را پخت نموده به شکر سفید
 بقوام آرد و خشکه طعمایست بهند مشهور اگر مر باس تمر بهند سه تناول نمایند
 با امراض صفراوی مفید و اگر بجزرات متعال کنند برای مجلس مهال نافع شیر برنج
 طعمایست سرخ اضم مقوی باه و افزاینده شیر الا باصحاب سنگ کرده پخته و بهر ملاه
 غذا نیست صالح برای حفظ صحت الا عطش است مار الارز که بهندی بیج گوشت کین صفرا ناید
 قلب و تخم مسمن بدن بلین طبع و با مزجه بارده بسیار مفید و قلیه از تخم لسیب
 اجزاء خود حرارت قوی دارد و ال ماش که بدال مونگ مشهور است سرخ اضم
 صالح الکیوس است خصوصاً غیر مقشر آن نان پس نان خمیر سدرج اضم
 کثیر غذا مسمن بدست و نان فطیری سدد و قابض و دیر نفهم مطجن طعمایست
 بسوداوی مزاج موافق تر کیش آنست که گوشت را نچته و لصل و دار چینی و روغن گاود

دروغن بادام و قدری زیره سفید بیندازند ریخته خمیر شست بهی است و نصف الدم
 و ششون حلق و فسیق النفس و سل نافع مخصوص بضم سیم و صا و همکه و سکون داود و صا و همکه و هم
 طمایست که گوشت مرغ جوان و در تاج بالبقولات سرد با گرم داد و به خوشبو ترتیب دهند
 و منافع آن نایع اجزاء است حلواست و سیمین ترکیبش معروف است و سمن بدن موافق ریه
 و بالانصباب سودا بجمده نافع هر سه مقوی و باغ و ترکیبش مشهور به ریه طمایست که گینم
 وجود گوشت مرغ و دروغن بادام ترتیب دهند و در جوش گرم و ترکیبش سمن بدن است
 و مقوی کرده و عصب و باه و در بضم و سرد است و مصلحتش در محرورین و بجمین و در
 میر و دین انگور بلام بضم با و فتح لام غذا است که گوشت گاو و ایشال او را بعد از چختن
 آب و نمک در جای گذارند که آب آن بیکدیگر بجمده بحسب احتیاج بقولات حاره یا بارده را
 در سر که نخته گوشت مذکور را در آن بیندازند و بقول را بر دارند و بکار برند و در جوش
 مثل بقول مطبوخه باشد اما ل بفتح همزه و ناسه مملو از جمل اغذیه است و او شور با می گوشت
 و بقولات مطبوخه باشد که صاف کرده می آشامند و نگاه در آن ترش نه و در آن می نمایند
 و در فحال مثل بقولات مدخوله باشد طفشیل بفتح طاء و سکون فا و کسر شین غذا است
 اغذیه قدیمه و ترکیبش است که عدس مقشر را در سر که سبزند قلیل غذا مسکن حره و خون
 و صفرا است و بقطع سلس البول و حیض نافع مضر با مرض سوداوی و اعضا عصبانی
 و باه و صلیح او شیرینی است حلیم چهارم ششلی چهار فائده فائده اول و بعضی حکام
 او و به مفوده بدانکه در اخذ او که شرط آنست که هر چه حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج
 در فصل بهار بعد از پنج بلا فاصله باید گرفت و آنچه معدی بود و او را در زیستان بگیرند
 و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر میوه نبوده و از خاک و دیگر کثافتها پاک صاف باشد
 و از نباتات فخر ابعاد از رسیدن و قبل از سقوط و برگ را بعد از تماس نموده
 قبل از زرد شدن و تخم بار را بعد از استحکام و گاهما و شکوفه بار را بعد از شکفتن
 و قبل از پژمردگی لیکن گل سرخ را قبل از تمام شکفتن و شاخها را بعد از تمام نمودن
 قبل از خشک شدن و پنجه را بعد از استحکام نیز تا وقت بختن برگ و صمغ و عصاره
 را در اول بختن شکوفه باید گرفت و دوا می بری از بستای قوی بود و جایی قوی تر
 و اخذ او به بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در داشتن او به

در عایت چند امور مرسته و از ترکیب همراه در دوا سه دیگر را گرفته نگاهدارند و هم
آنکه در دوا سه که از تنه و اشتن متعفن یا گرم خورده یا از تجلیل مفتوح گردد و از ابد و ای دیگر
که با نخی صیبت حفظش از عفونت و غیره نماید مثلاً کافور یا شعیر و فرقیون بشت و فلفل
یا قلم و زعفران بزرده بقیه مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر و غیره را در شیشه گذاشت
بموم سفید بپاشند و به همین و تخم خیار کین را در کیسه نگاهدارند چهارم آنکه
در مکانی که حرارت و رطوبت و برودت و برست آن معتدل بود و از دفاکت
نیز خالی بود و در آن بدارند پنجم آنکه در دوا سیلو و شیشه و غیره را باد و بیهوشی از گرم
مثل طعنت و مشک ندارند و اندک در دوا دوم در بیان مزاج و فعال و خواص و صی
و مفرد و بر سهیل اختصاص را بشیم گرم خشک در اول مفرح روح دماغی و رافع خفقان
و ضعف ریه و مقوی باه و نیکی کند که رنگ و سار و ابریشم محرق از مفرض و در شیره
ضدیدت بود شربت از یک گرم تا سه گرم بدشس مر و اید مضر کرده و صلیح آن اسارون
ایسل گرم و خشک در دوم مدر حیض و در اسقاط جنین و بقرح و نبضه مفید و قطره
روغن تخم آن که در ظرف آهنی در روغن کنجی چوبشانیده باشد براس قوت سمع
نافع شربت سه گرم بدشس بوزن آن جوز الس و مضر معده و خلق مصلحش عسل اترج
بقاری ترنج کوبیت که پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و تخم آن اگر شیرین
سرد و تر و در دوم و اگر بدشس بود سرد و خشک تخم آن در اول و سوم گرم و در دوم
خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن فی صفرا و ملی و قطع صفرا
و جهت تسکین حرارت احشاء کشته نافع شربت از خشک تا پنج گرم و از برای آن
یا پنج مثقال مضر جگر و دماغ مصلحش عسل و بنفشه آلو سر و در اول و ترو و ملین و در دماغ
و مضر مصلحش عناب و گلقد شربت آن تا نیم رطل بدشس تمر بند می که آخر
گرم و خشک در دوم مسکن او جاع بارده محصل و مفتوح سده کبد و در بوج حیض
و آبی که در دوا آخر ذکر کرده باشد را شاسبدن آن برای قی یغنی موجب مولف
مضر بارده محرورین مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال سفید لاج
سفید را گویند باد و پیچتم حبه در دوا سرد و قروح آن نافع و مصلحش حبه قطع
خون حیض و منع حمل مفید و خوراکش خنثی آرد و خوراکش زیاده از یک گرم شسته

اسارون

اسار و نایج گهاهیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتوح و مقوی و شفیق
 و مانع مضریه بدش بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا شش مثقال است و خود
 در اول گرم و خشک محلل و مفتوح سرد و آشفابیدن یکدم آن تنهاجت ریشه مفید
 بدش در حقیقه سودا فیتمون مضرش مصلح آن کثیر شربت از یکدم تا پنج درم است
 سفید آن سرد و رسوم و در دوم تر و کسج آن در اول و سیاه آن یا سیوس
 و از سیاه آن اجتناب بهتر آشفابیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و گویند که اگر
 کوفته آن را با شامه غشی و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و غلاشش شفته فرودن
 بیمار احسل بدش در تبیین و خشونت سینه و سرفه بیدانه و در تب بد تشنگی و مفتوح
 شربت آن از دو درم تا ده درم است و فغان تلخ در آخر اول سرد و تر و گویند که معتدل است
 بلین طبع سیرج الهضم حیدر غذا و کم نفخ ترا از سایر لقولات مضر میبرد و دین مصلح
 مصلح آن روغن بادام با مسکه گاو بدش خرفه کشته چربیت مثل اسبان پیچیده
 بد زخمت صندوب و سایر درختها مشکون می شود و مضر اما مصلحش انیسون شربت آن تا یکدم
 طبیعت آن معتدل و گرم و سردی و قوی گرم در اول و خشک در دوم دانسته
 اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک منضج اخلاط غلیظه و مسکن تشنگی و جلیات
 بارده را بالکلیف مفید مضر کرده و سبز و مصلحش کثیر او گسج شربت تا پنج درم است
 گهاهیست مشابه بیا بون گرم در اول و خشک در دوم قابض و مفتوح شربت از هر آن
 از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درم بدش در تقویت معده اسار و نایج
 مصلحش در مرد و دین آب انار و در مرد و دین انیسون گرم و خشک و رسوم
 مفتوح و سهل سودا و بانفشه سهل صفر مضریه مصلحش صمغ عربی شربت آن بقول شیخ
 چهار مثقال بدل آن در سهال یک و نیم وزن آن حاشا اقا قیا عصاره است
 غیر منسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و منسول آن سرد و خشک در دوم
 محضف در اوع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و جالبس نزلات هار و
 و سده پیداکند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدش بوزن آن حدس
 و طریق غسل او آنست که در آب بسایند و هر چه بالای آب بایستد بردارند و در صاهانه
 خشک کنند و طلیل الملک در اول گرم و خشک و بعضی مرکب القوی دانسته اند

و محلول بلین اور ام صلبه و نوشیدن آب طبخ آن بهرادرار و کثرت بنی نافع مفر اشقیین
 و مصلح آن انجیر و مویز شربت تاد و شقال بدش هموزن آن بابونه امر و دس و وتر
 مسکن جدت صفرا و خون انجیره در اول سوم گرم و خشک در و تخم و فشرش جهت تخفیف زخمها
 نافع و آشامیدن طبوخ آن جهت امراض صدر مفید ضرر کرده و معاد مصلح آن صمغ عربی
 و کثیر شربت تاسه درم و زیاده ازین ملک روغن آن در عمل باه عجیب اثر آید و در دوم سرد
 در اول خشک قابض و بالغ ریختن مواد بمحده و مقوی قلب آشامیدن نقوی آن نافع
 معده مفر سرد مصلح آن غسل شربت از جرم آن از سته درم تا پنج درم و مر به اخلاص صمغ
 بر به ایلیه دارد و طبع را ملائم کند انجبار در سوم سرد و خشک کالین دم از جمیع اعضا و مسکن
 قی مفر سرد و دین مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک شقال از عصاره آن یک درم و از
 برگ آن پنج درم انیسون در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و فیض و محلول مسکن اوجاع
 مفر امراض مصلح آن راز یا شربت از دو درم یا پنج درم بدش نیز از یانه از سر و دست صمغ جدت
 خاردار است گرم در آخر دوم و خشک در اول آن بلین و کلل ریاح و بهترین سبب است
 و گوشت پیچرم سائیده آن بسبب سپیدن با حشا او تسدید رسام کشده است مصلح آن روغن
 شربت از نیم شقال تاد و شقال بدش صمغ در آخر اول سرد و در دوم خشک
 مقوی و مانع و جهت دوار و سرد نافع مفر نقل آن غناک شربت تا پنج درم یا پنج درم
 در وسط اول سرد و در دوم خشک مقوی و کس و فمین و حفظ و مانع و صفرا و خون از وسط
 مفر مصلح آن غسل شربت تاد و شقال بدل آن ایلیه کابلی یا صمغ کابلی یا صفرا در سته
 معتدل در اول خشک و بعضی گرم باعث دال می دانند مسهل بلغم و سودا مدر بول
 و مر به آن که زیاده از یک سال بر و نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سته بنی
 شدت از جرمش تاسه شقال و در طبوخ تالبت شقال بدش ایلیه زرد و مفر دماغ
 و مصلح آن غسل حروف البیاض بالنگه در آخر اول گرم و تر مقوی دل جهت نفقان مفید
 و جهت زحیر جرب شربت و شقال بدش سیمان بابونه در دوم گرم در اول خشک
 محلول و مفتح و مقوی و مانع مدر بول و فیض مفر بخلق مصلح آن غسل شربت آن
 سته شقال با در پنجویه در اوسط دوم گرم و خشک مقوی و مانع و دل حافظ معده و کس
 و مفرح و مفتح سده دماغی بدش دو وزن آن ابریشم شربت از تازه آن تالبت گرم

و از خشک آن تاده در دم بقله جامه نشسته در دوم سرد و خشک شکم بر بند دوم صفر ا را
سود و در مضر مجرب و دین مصلح آن عسل برنگ کابلی در آخر دوم گرم و خشک و مخرج
و مسهل بلغم و سودا و خلط از جبهه شربت آن تاسه در مضر امعاء مصلح آن کتیرا
پرسا و کشان معتدل با بل بگرسه شنج و محلل و مطبوع آن جبهه سهال سودا
و صفر و بلغم نافع در حیف و بول مضر سبز مصلح آن مصطک و بنفشه شربت تا بهفت درم
بدش نصف وزن آن اصل السوس بنفشه در اول سرد و در دوم گرم و مسهل صفر
مسکن نشسته بوسیدن تازه آن منوم کثرتش دل را ضعیف کند مصلح آن قدر سه
انیون بدش نیلوفر شربت تلخ شقال بصل در آخر سوم گرم در اول سوم خشک
مقوی شهوت طعام و باه و مفتوح سرد و دافع مضرت هوای و آب که کثرتش نیال آورد
و محرورین رازیان دار و مصلح آن شستن بآب نمک و لبه که خوردن شربت کثرتش شقال
بسنج بخت در آخر دوم گرم و خشک در اول آن مسهل سودا و بلغم غلیظه مضر سینه
مصلح آن پرسا و کشان شربت از یک درم تاسه در مضر بدش نصف وزن آن ختمیون
بسدانچه مشهور است که بخمربان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سنج سوراخ دار
مثل خانه زنبور در اول سرد و در دوم خشک مفرج و قابض و دافع و سوس مضر گوده
مصلح آن کتیرا بدش جبهه حبس خون بوزن آن دم الاخرین شربت تا یک شقال
یا قلا در اول سرد و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک شنج و محلل و مسهل و سراج الاخضر
از نموده اما اختلاج و لغخ آرد مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب
بسیاسه در دوم گرم و خشک مفرج و مقوی معده و باه و زیاده کننده سینه
مضر جگر مصلح آن طبع عو به شربت تاسه در مضر بدش جوز بوا بهمن و او و قسم باشد
یکه سفید و دوم سنج سفید آن در دوم گرم و خشک سنج آن گرم در سوم و قوی تر
از سفید مقوی باه و دل و سخن بدن زیاده کننده منی مضر نقل مصلح آن انیسون
شربت و شقال بدل هر دو مصلی سفید هم وزن آن حروف التار سنج کرس
در دوم گرم و خشک تدر بول و حیف شکننده رباح شربت سه درم تخم شکبست
در اول گرم و تر مقوی باه و لغاخ و ادرار شیر نماید شربت انجودانه تا بهفت درم
بدش هم وزن آن تخم کلم تخم خرفه در سوم سرد و در دوم حرارت جگر و تب های

حاره را نافع و براسه سرفه جاري بولف شربت از پنجدرم تا ده درم بدش
 نصفت وزن آن سببول تخم ترب در دوم گرم و در سوم خلطک بدر حلیض
 و بول بوق و برص را نافع شربت در دوم مضر جگر مصلح آن سپستان تخم کتان
 بهندی تخم ایسی گویند در اول گرم و خشک بدر بول منضج و درام شربت که در
 مضر انشین مصلح آن کلقد غلیظ تخم کنوجیه باعث دال گرم و تر قابض و مضرش مصلح
 کلنار بدش بوزن آن تخم کتان تخم کشمش در اول گرم و در دوم خشک
 و بعضی گویند در گرمی معتدل سبک بدر بول و حلیض مفتوح سده جگر مضر
 شش مصلح آن صمغ عربی شربت در دوم بدش بوزن آن انشین تخم خربزه
 در اول گرم و تر و گوشت سرد و تر و دفع عطش کند و سرفه گرم را مفید و در حلیض
 مضر سبز مصلح آن بادیان شربت از دو درم تا پنجدرم تخم ریحان در اول گرم
 و در دوم خلطک مفتوح سده و داغی و محلل و درام شربت یک شقال اطباء و در محالجه
 زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که بنایه آن که مطلوب است از کوبیدن
 و اصل میگردد و در پنجمین در اول گرم و تر بلین طبع و مسلسل صفرا و از شیر خشک
 لطیف تر و جهت تسکین عطش و تب های حاره و سرفه نافع و در زحیر جای تر بلین
 شیر خشک استعمال کنند زیرا که در تر پنجمین قوت او را قویست مضر محررین و سبز
 مصلح آن تمر بهندی شربت از سه شقال تا هفت شقال بدش شیر خشک
 تمر بهندی در اول سرد و در دوم خشک مسکن غشیان و قوی صفراوی و تمر بهندی را
 بسیار در آب زایلند که غشیان آرد و سده پیدای کت و نفاخ و بطه انصاف است
 مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب و لعاب بهیدانه شربت از هفت شقال تا شش شقال
 بدش اگر بخار و در خشک افحاح سیب اگر کین شیرین آن گرم در اول و تر و در دوم ترش کن
 در اول دوم سرد و خشک مفرح و قوی و صفرا و کینه جهت اقویق هم معده و خفقان نافع شربت
 بهفت شقال و او که آنست که خار خراج ترش و بار و مزاج شیرین آن خا دل نمایند قوت
 شیرین آن گرم در آخر اول و تر و در آخر دوم مولد خون صالح و مطب و داغ و منفتح سده مضر جگر
 مفید معده مصلح آن کینجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قانع صفرا
 مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن غسل نووری در دوم گرم و در اول

سینه و مغناطیسی و سمن بدن و نفوذ تمام کرد و برای سنج کردن رنگ رنخسار
 عجیب الاثر است شربت از دو درم تا سه درم بدش همجنس سنج و رفع اذیت ادریه
 قتاله نماید شربت در رفع سموم از سه درم تا پنج درم حروف التار المثلثه و بعضی
 سرد و رسوم و خشک در دو درم بطنی گرم دانسته اند مسکن در دندان که از حرارت باشد
 و مخدر و مطلق مضر با حشا ضعیف مصلح آن غسل و قرفل حروف ایچیم جوشیده
 صمغ است گرم و خشک در رسوم محلل ریح مفتوح سرد و مقوی اعصاب ضعیف و بعضی
 اعصاب معجز شربت آن یک مثقال جد و اطرطیعت آن در اول سوم گرم و خشک
 مفرج و مقوی قوی و اعضا رعیه آشامیدن نیم مثقال سائبه آن را شرب
 جهت دفع سمیت مار مفید شربت از نیم درانگ تا چهار دانگ و در تقویت باه
 تا نیم مثقال مضر بحر و دابس المزاج مصلح سنکبیین جز ما زج در آخر اول خشک در اول
 گرم جلتار در اول دو درم سرد و خشک قابض و مقوی اعضا سده و مصلح آن کثیرا
 شربت از یک درم تا دو درم جنبطیا یا در سندی که همان بید گویند در اول سوم
 گرم و خشک مفتوح سده محلل و قابض و مسکن او جلع بارده شربت تا یک مثقال
 چند بید ستر در آخر سوم گرم و در دو درم خشک مفتوح سده و محلل او را شربت آن
 یک دانگ بدش مثل آن و ج یا نصف آن فلفل جوز در دو درم گرم و در اول خشک
 مقوی حواس باطن خصوصا با موزین متقی و جهت قاعج و لقوه نافع است جوز بوا
 در آخر دو درم گرم و در رسوم خشک مفرج و مسکن و حافظ حرارت غریزی مضر جگر مصلح آن
 نبفشه شربت تا دو مثقال چوب حبیبی خوب به پنج چوب حبیبی آنست که غرق بود در گرم خورده
 نباشد و باطن آن سنج از ظاهراً آن بود و مثل کمان بسیار کج ندارد و در لیسنت
 و ضلالت معتدل باشد و مزاجش نزدیک قوی گرم تر است و حکیم عماد الدین هم بر آن
 و هرگاه قصد بخوردنش نمایند اول بقصد تسهل تنقیه کنند و گاه حسب حاجت
 بر یک اکتفا نموده آید و گاه قصد تسهل هر دو بسبب عدم حاجت متروک میشوند
 و این دو با مراض سودا و یه تر منه بسیار نافع است و قبل از استعمال چوب حبیبی
 عادت بکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت شروع قدری قلیل از نمک باقی ماند
 و بر آن مزاج گرم خریف و برای بار در پنج مناسب است و در میان ایام خوردن

از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و غدا که رطبه و طعمه غلیظه و کثرت اکل
و جماع و حمام و حرکات غلیظه و غم و سرخ اجتناب ورزند و چون از خوردن فراغ شوند
همان پر بهیز که در خوردن آن بکند و تا چهل روز مرعی دارند و بعد از آن سه هفته استرجاع بجا آورند
نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دودمانست اینست که یک شقال چوب چینی عمده
بگیرند و از کار در ریزه ریزه کرده و در یک سنگ یا نقره یا مسی قلعی و از انداخته عرقهای مناسب
که بوزن دوازده انبار باشند بر آن ریخته تا دو پیر شربت بردارند بکبره بر آتش ملائم بنزد آنکه چهارم
عرقیات همانند آتش سه هفته استرجاع و درین ظرف و آنکند و پنج بام وقت صبح و پنج بام وقت شام
با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب صرف کنند غذا نان
آرد کنند و وجود قلیه و پلا و وکیاب بی نمک و علویات مناسب و گوشت بجز مرغ و دراج
و دیگر غذاها را لطیفه بخورند و دیگر چهار شقال چوب چینی بگیرند و از کار در ریزه ریزه نموده
در یک کوزه پاره آرد آب بطریق سابق بپوشانند تا نصف بماند آتش موقوف کنند
و درین ظرف استرجاع و اسازند و این آب را در روز شستن و طعام بخشن و استنجای طفل آن
صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را در آن رنگین سازند و آن لباس را
تا استعمال چوب چینی در بدن نگاهدارند و خود را از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند و بدین روش
یک یک ماسه هر روز در هر دو جا افزوده باشند و باید که سر کوش دیگر را تجریر گرفت
و رتر از وزن نمایند بعد از آنکه طبع وزن کرده باشند هر گاه بوزن مطلوب برسد
از آتش فرو آرند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق کرده باشند و بعد از آن
پاسد روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق آنست که علیل را بر کرسی بید بایست نشاند
زیر کرسی دیگر را درازند و بخارش بگیرند باید که مریض لحاف چپیده بود و آلا را نفس
کناده دارند و قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف است پس در مزاج حار
که تشنگی غالب بود کمتر بپوشانند و آب زیاده نگاه دارند و در مزاج بار و بخلافت این
بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب بآب چوب چینی مخلوط نموده می دهند
حرف الحاح حب الاس در دوم سرد و خشک تا بفض و حالبس سه مال تقوی تل
و معده و مدر بول و لیسره نافع شربت آن تا سه درم مضرب کام صلیح آن فیه حب افطن
یعنی پنبه دانه و رادل گرم و تر سرفه و ضیق النفس را مضرب شربت آن فیه ربم حب الزمبیا

سرد و راول و خشک و در دوم قابض است حب لنیل در سوم گرم و خشک و مفتوح و سبک
 مسهل قوی بلغم و با مقوی با سهل صفرا شربت از یکد انگ تا نیم مثقال حب السلاطین
 در اول چهارم گرم خشک مسهل است قوی که طیبیان ترک آن نموده اند الاگاه ضرورت
 قوی هلاکش نموده بمل می آید شربت در ابدان قوی به مصلحات بکدر و نادر و سرد
 و در غیر آن نیم عدد و در طریق هلاکش است که قشر و در کرده و پرده در میان آنرا بردن آورده
 در پوئی پاره بسته در شیر گا و دو سه جوش داده بکار برند و یاد آب لیمو ترسانند و بر آورده
 استعمال کنند و یا بادویه مصلح مثل کنیرا و لاشاسته و گل سرخ و زعفران آنرا ضم کرده بپایند
 و بکار برند و بعضی بدین طریق مدبر سازند که مغز آنرا در پوئی پاره بسته در کسین گاو که در آب
 حل کرده در ظرف گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند و دو سه ساعت پس بر آورده بکار گرم
 استعمال آید حب ارمان یعنی انار دانه در اول سرد و خشک بند و مسکن صفرا است حب القصر
 در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفه گرم را مفید شربت از سه درم تا پنج درم حب الیهود
 در اول گرم و در دوم خشک در بول گنجایش با خون خفاش حب رو یا نیدن مژه
 جرب مفر جگر مصلح آن کهنه صلبه در دوم گرم و خشک بگش در حیض و جهت استقاء
 و امراض بارده مفید تخم آن بلین و در بول و مقوی ریه و مفر ایشین و مصلح آن
 سنگببین حلیت در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک لقوه و فاج و امراض
 بارده را مفید مفر جگر آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال حصص یعنی نخود
 در اول گرم و خشک مفتوح سده هاست حناب کب القوی مصلح خون مفر جگر آن
 لعاب پفول شربت تا یک مثقال خنظل در چهارم گرم و در دوم خشک شحم آن سهل شام بلغم
 و محلل تخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن نیم درم تا یک درم و گفته اند استعمال آن
 بجا مزاج که در گراما جز نیست خضض معتدل در دوم خشک قابض و راجع و محلول و در حیض
 و کتاش حب زرد نافع حروف الخار خشک مرکب القوامی در بول مسکن
 در و مثانه افزاینده منی شربت هفت مثقال خمبث الحیدر در دوم گرم و در سوم
 خشک مجفف و مقوی سده و قلب و دماغ و نافع حل و حیض مفر شش و مصلح
 آن کثیر شربت تاد و دانگ و زیاده ازین مجوز نیست حب الزهیب طبیعش
 از حبث الحیدر و حبث الفضة لطیف تر و در افعال و خواص از هر دو قوی حبث الفضة

سرد و خشک قایلض است طلای آن جهت بواسطه التیام جراحت مفید خیاری
 در اول سرد و تر معتدل المضمین طبع مفتوح سده کیدزیا که کننده شیر در بول
 مضره ضعیف مصلح آن ربوب فواکه شربت نجدرم پیش تخم خطی خطی بقول جالینوس
 سرد و تر محمل و ملین و گش از تخم آن ضعیف و لعاب آن نیم گرم با شکر جهت سرفه مفید
 مضره مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خسرو دل در چهارم گرم خشک
 جاذب اخلاط از عمق بدن محمل رطوبات دماغی و بلقوه و فاج مفید و فاسیدین آن
 با عسل جهت سرفه مرطوب و تقویت باه نافع مضره و درین مصلح آن کاسنی شربت آن
 سه درم خشکی شش است آن در اول خشک و در دوم سرد و اگر نیم درم آب سرد
 صبح و نیم درم بوقت شب به گام خواب بنوشند جهت انسداد و سهال و موی و صفراوی
 مفید است و تخم آن در دوم سرد و در اول تر منوم و ضعیج مواد رقیقه صفراوی
 و مقوی دماغ و کبد و گرده و شربت تخم آن تاده درم خلطاف بید مشک را گویند
 بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ ملکن صداع که از نخاع و اوجار باشد
 و عرق آن در تمامی احوال و خواص از گلاب قوی صل طبیعت انگوری آن مرکب تقوای
 گویند سرد و خشک است سرلیج النفوذ در سائده تاثیر ادویه با اعضا و بوییدش سبز ترانه
 گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و در ادش جهت قتل کرم معده مجرب مضره
 پیران و سوداوی مزاجان و نیز با عصاب و باه مصلح آن شیرینی شربت تا بهفت
 مثقال خولنجان در آخر دوم گرم و خشک مقوی باضمه و حار و باه و کاسر باح
 ماسک بول و جهت تصفیه صورت مفید مضره دل و سینه و محررین مصلحش صندل
 و طباشیر شربت تا یک مثقال خیبار شنبه در اول گرم و تر ملین طبع و محمل او آرام و بادویه
 مناسبه هر خلط مسهل آن مثلاً با تمر بند می مسهل صفرا و با تر بد مسهل بلغم و باب شایسته
 و آب کاسنی مسهل سودا و مضره مصلح آن مصطک و انیسون و بهیدکنده منحص است
 بسبب پییدن خود یا معا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج مثقال است مثقال
 خاکشسته نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و نوع کبیر آن در آخر دوم گرم
 سیه و مشتبه و مقوی معده و نیکو کننده رنگ رخسار و گرفتگی آواز و حصه جداری
 نافع و بهیات حاره و بارده مفید چنانچه در تجربه متاخرین رسیده مصلح است

مصلح آن کثیرا شربت از کبیرا دوشمال و از صغیرا ناسه شمال خیارین در دوم
 سرد و تر است آشامیدن آب آن برای حمیات حاره حادثه ویرقان نافع در بول
 مسکن حرارت صفرا و خون و تخم آن قوی تر از حرف الدال در قفصل در آخر دوم گرم
 و خشک محل مواد بار و در یخ مفتح سده جگر مضر مصلح آن صمغ شربت تا یک شقال
 در آیینی در آخر دوم گرم و خشک مفتح غلاط عفتینه مفتح نفس در بول جوفیل سقز اینین
 مقوی باه مضر شانه مصلح آن کثیرا شربت از دوم تا پنج گرم در و جیح بنجست قمری کل
 در سوم گرم و خشک محل بلغم سودا و مقوی باضه و مسکن و جع رحم مضر کبار مزاجان مصلح
 آن راز دانه و ترب غوره شربت یک گرم تا دو گرم بدل آن عاقر قرحا دوم الاخوین
 در سوم سرد و خشک آشامیدنش جهت حبس خون جمیع اعصاب بافتی موجب مفر کرده مصلح
 آن کثیرا شربت از نیم گرم تا یک شقال و همین بلسان خالص آن در اول سوم گرم و خشک
 مقوی و مانع و اعصاب و بامراض بارده و ماغی مثل فایح و لوقه موجب و آشامیدن
 نیم شقال با شیر تازه جهت رفع سمیت مضر شربت تا نیم شقال حرف ال ذال المعجمه
 و هب اعتدل باک کبیر مفتح و مقوی قلب و مانع و بلعفت سده و باه و سیر و رقان
 نافع مضر شانه مصلح آن عسل و خشک شربت از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است
 حرف الراء المملکه راز یا نج با دیان را گویند ستانی و بری بود پس ستانی آن در اول
 سوم گرم در آخر اول خشک مفتح سرد و مجاری و مسکن او باع بارده و طنج تخم آن
 جهت خفقان و غشی باک گا و زبان موجب و طلائی پنج آن جهت گردیدن سنگ دیوانه
 نافع مضر درین مصلحش بنجین شربت از تخم آن تا دو شقال و از پنج آن در طنج و شقال
 و طبیعت بری آن در آخر سوم گرم در دوم خشک جهت سهال و من نقطه البول نافع
 رمان مطلق آن بار و طب و رمان شیرین مکر و اعتدال مسکن تشنگی مولد خون مصلح مقوی
 کبد و بیرقان نافع حرف الزا المعجمه زرشک سرد و خشک در سوم مقوی معده
 و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفراوی مفید زردالمر بقارسه کف در یا گویند
 در سوم گرم و خشک باضه طعمه مضر بصوت مصلح آن صمغ و کبابیات شربت یک دانگ
 زراوند کد جیح بنجست در دوم گرم و خشک آشامیدنش باب گرم مفتح سینه
 و قصبه ریه مضر سپر مصلحش عسل برش زراوند طویل زراوند طویل در سوم گرم در دوم

محل و مقطع بلغم و مفتوح سرد و آشامیدنش با قلعش برای تنقیه رحم و اخراج جنین مفید
 شربت از دو درم تاد و شقال زعفران در دو درم گرم در اول خشک مقوی حواس و مفتوح
 و مدر و مفتوح سده دماغ و جگر مضر با عصاب مصلح آن کنگبین و انیسون شربت تاد و دو درم
 زنجبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دو درم خشک مقوی
 و کبد مفتوح سده جگر پیچیده و با تر پهلوس اطوبات مفصل شربت تاد و دو درم مطلق مصلح آن
 غسل در روغن بادام زوقای یا بس بستانی آن در دو درم گرم و در آخر خشک و کوبیده
 آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و هست سرفه مزمن و فالج مفید مضر جگر آن صغیر عربی
 بدش صغیر زوقای طیب در دو درم گرم و در اول تر محلل اورام صلب و طبلین و منصف
 مضر و درین مصلح آن کنگبین شربت تاد و شقال زیت در دو درم گرم آشامیدنش
 چهارده شقال با یک رطل آب گرم مسهل قویست حروف السین الملهکه سنا فرج
 برگ و خبیث در سوم گرم و در دو درم خشک محلل ریاح مصلح حال معده مدر بول و خفیف
 مضر شده مصلح آن شربت همی شربت آن در مطبوخ یک شقال و در معالجین نیم شقال
 سیستان در اول تر و در حرارت و برودت معتدل سکن حداث صفرا و عطش گویند
 مضر جگر است و مصلح در میر و دین گسرخ و در میرین غلبه شربت از سنی عدد و تاد و شقال
 سقمونیاد در سوم گرم و در آخر دو درم خشک محلل و مفتوح مسهل صفرا شربت آن از نیم دانگ
 تاد و دانگ زیاده ازین مضر سده و دل و کبد و اسهال کشنده جنین است سقمونیاد در آخر
 و برودت قریب با اعتدال مفتوح و مقوی دل و دماغ و معده مدر بول خور و شش و خفیف
 از نقاط نایت مضر است با عصبه مصلح آن غسل شربت از آب آن ناشی درم و رب
 قریب الاعتدال است و رب همی ترش در آخر اول سرد و خشک قالیق و قاطع سق
 شکر سفید آن در دو درم گرم و در اول خشک آب بیشک تازه در دو درم گرم و در اول تر و شکر سرخ
 در آخر دو درم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب با اعتدال است کوهر قدر که سفید آن نمایند
 قلیل الحار است میگرد و آشامیدن آن با گلاب و آب سرد در است در حمیات
 محرقه مفید مضر لبها حیوان سل و سهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شربت تازه
 شربت تاد و دو درم سیلین پوست شاخ و خبیث در آخر دو درم گرم و خشک بلطف و محلل
 اورام بارده و مسخن و مفتوح و مقوی معده و کبد مدر بول و خفیف شربت تاد و دو درم

مضر کرده و چهار مصلح آن کثیره او آب پستان سماق بهندی تفتیر پاک گوشت
 سرد خشک در دو دم مقوی معده و قابض و مانع الصبابه و او مبعده و لقی و نشیان
 مفید مضر دیگر بارد مصلح آن مصلحه شربت بنجدرم بدل آن سرکه سنا و عسل در آخر دو دم گرم
 در اول خشک مسهل اخلاط ملته منقه و مانع غشيان آرد مصلح آن پاک کردن از جوب
 و خاشاک در روغن بادام چرب کردن سبیل الطیب در آخر دو دم گرم و خشک مصلح سده
 و مانع مقوی و مانع و کبد و نیکو کننده رنگ خسار مضر کرده مصلح آن کثیره شربت
 تانیک شقال بدیش از خر سورنجان در سوم گرم و در دو دم خشک مسهل قهاسم بلغم از غشيان
 بعیده و جاذب اخلاط از عمق بدن و بقرق النصار و در دو دم مصلح مجرب شربت آن مضر در
 از عفران بیدرم و سرکه بادویه و دیگر از بیدرم تانیم شقال بدیش در مفاصل بوزن آن
 مضر معده مصلح آن کثیره او شکرو باید که در مفاصل هموزن آن زنجبیل یا کنگره مقوی
 فعل و است حروف الشکین المعجمه شربت در آخر دو دم گرم و در اول دو دم خشک محلل
 و منفع و منفع سد و باضم و در بول و خفص بنجر است مصلح آن بلنگه بکین و آب لیون طبع آن
 مضعف و مانع مقول این مضر آن شربت تا بهفت درم بدیش تخم آن شاه تره
 مرکب القوی است و گویند در حرارت معتدل و در دو دم خشک ششخ الرئیس در اول
 سرد است و این قول صحیح می نماید صنفی خون در بول گویند مضر است و مصلح آن
 کاسنه شربت از سده درم تا بنجدرم و تخم آن معتدل الحار و اندک شقال محلل و خفص در اول
 گرم و در دو دم خشک مسهل و منفع و مانع بلغم مضر اشتها و مصلح آن مصلح آن غسل شربت
 تا بنجدرم ششخ تر تخم نایق است که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک مسهل و منفع
 رطوبات مضر کرده مصلح آن کثیره شربت و درم بدیش انیسون شکاسی در دو دم گرم و
 و یا قوت تر یا قیت است و پنج و نیم آن لطیف بلغم مضر مصلح آن صمغ عربی شربت آن
 دو درم و صاحب تقویم الابدان بنجدرم گفته شیر خشک در آخر اول گرم و رطوبت نیست
 معتدل طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریح قراقر در معده و مرق قهاسم
 و مصلح آن روغن بادام شربت تالست و پنج شقال بدیش هموزن آن ترنجبین و صمغ
 صبر در دو دم گرم و خشک منفع سد و محلل ریح و با اخلاط ملته مسهل قویست سه درم آن شقی
 اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است صمغ در آخر دو دم گرم و خشک محلل ریح

مفح سرد و مضر بر مصلح آن سرکه شربت تابخ شقال صمغ در گرمی معتدل و در دوم خشک
مقوی معده و اعمار و تقوی سینده و لبر و مفید حالبس سهال مضر نقل مصلح آن کتیرا
صندل سفید و صمغ و زرد سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و صمغ
آن در سوم سرد و خشک مفح و مقوی دل و معده و راح و قابض محلل و راح حاره و حبس
خفقان مفید مضر باه مصلح آن غسل شربت یک شقال بدش نصف زن آن کافور و زعفران
سرخ و در فحال مذکور شراب از سفید ضعیف و طلاء و قویست و قشر گفته که در زمان ماضی سرخ
در ضمیده و صندل سفید و در شرباب استعمال می یابد حرمت الفضا و آنچه در مضر
در سوم سرد و در اول خشک مضر ضعیف و طبع نهی آن جهت در دندان مفید و گوشت
که آن مضر و رابر لیسان برسد و در کیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریشهای الماس
بدان پدید بر و ن می آید حرمت الطار الماس و طلا و در دوم سرد و در سوم خشک
مفح و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مضر باه مصلح آن مصلح آن کتیرا
تاد و درم بدش بوزن آن تخم خرفه محلب در دوم سرد و در حالبس و م از هر موضع
که باشد محلل و راح حاره طبعین اگر منی سرد و در اول خشک در دوم مقوی قلب حالب
و م مضر محال مصلح آن مصلح شربت تاد و درم حرمت العین الماس عاقر قرحا
در آخر سوم گرم و خشک و صاحب جمع الحکمة گفته که در اول چهارم گرم و خشک مفح سرد
و مالین آن بزیست برای استرخای و خارج مفید و مالیدن سوخته آن بر بدن در اعرق
و چون قبل از جماع روغن آن بر تقصیب مالند استحکام آن میکند و شصت جماع بر آن گیرد
و لذت جماع دهد مضر بر مصلح آن کتیرا شربت تا یکدرم بدش در غلغل عمارس در حرارت
مائل با اعتدال و در دوم خشک حالبس حیض مولد خون سوداوی و مسکن قافض لطف و مفح
نفخ منافذ خون کثرت آن قاطع باه و محقق بدن مصلح آن روغن زرد و طنج عنب
رسیده آن در آخر اول گرم و ترسیع الانحرار مصلح حال سرد و در نیمین بدن زیاده
کننده پیچیده و باید که آب آن خورده پوست آن بیند از نمورث کششی است مصلح آن
سنگین عنب الثعلب در دوم سرد و خشک مسکن حرارت و خشکی و محلل و راح
حاره آشناسیدن یک شقال ریشخنج آن با شراب منوم مضر مثانه مصلح آن
قند شربت پنج مثقال عنب در حرارت و برودت معتدل مائل

بر طوبیت و شیخ الرئیس بار در اول و معتدل بر طوبیت و بیست گفته بکین حد در دوشاد و
 منفع اخلاط غلیظه سکن گشتنی مضر معده صلح آن شکر و موز شربت تا بجا عسل و بدل آن
 سبستان عنبر در دوم گرم در اول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبع
 محرک شهورت طعام و باه و ایفانج و خدر و کز از در عشه مفید مضر معده صلح آن صبح شربت بکین حد
 بدل آن مشک در عفران عود در آخر دوم گرم و در سوم خشک مملطف و مفتحه سده طبع
 و مقوی اعصاب و حواس و قوی دماغی و طلب کید و معده و کرده و محلل بلغم و زایل کننده
 بوی دهن و باضم طعام مضر محر و برین مصلح آن کافور و بنجین شربت تا یک شقال بدش
 و از چینی و قرنفل و زعفران حرف القین المجمع غار لیبون در اول گرم و در دوم خشک
 مسهل اخلاط ملته و ملطف اخلاط غلیظه بدش نصف وزن آن شحم خنظل شربت و طبع
 تا یک شقال و در غیر مطبوخ تا یک درم حرف الفار فجل طبیعت تحم آن مذکور شد
 و پنج آن در اول گرم و در دوم ترد گرمی پاکست و برگ آن زیاده از اصل است بری آن
 از بستان آن قولیت محلل مواد و باضم و الا خود غیر مضر است خصوصاً برگ آن خوش
 قاطع بلغم و برگ آن پراکنده کننده ریاح مضر سرد خلق و کندان مصلح آن نمک فضا
 در اول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یا قوت مضر معده صلح آن کثیر اشربت
 از یک دانگ تا نیم درم فلفل سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید یا منش از پوست سیاه آن
 در اول سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب جمیع حکمت
 هم برین قواست محلل و منفع بلغم و مقوی معده و جگر و ارفع آروغ ترش و فساد آن سرکه
 جهت تحلیل و در طحال مفید مضر کجایار مصلح آن اودان بارده شربت تا یک شقال
 بدل آن زنجبیل حرف القاف قاقله کبار گرم در اول و خشک در دوم مضر
 و مقوی معده و باضم طعام و حالبس لطن مضر معده صلح آن کثیر اشربت تا دو شقال
 قاقله صغیر در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده را بحد و دکان مضر سرد و ریه
 مصلح آن کثیر اشربت از یک گرم تا یک شقال قریع در دوم سرد و تر و موله خون صلح
 منفع سد و وسیع الفساد یعنی سخیطه که در بدن غالب بود و تحلیل گردد و فلفل در سوم
 گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه باز و رطب مفید مضر کرده و اما آن صبح بر بے
 شربت تا یک شقال بدش وزن آن و از چینی فسط در سوم گرم و خشک مقوی اعضا

ریسه آشامیدن نمیدرم آن با غسل یا شرب جهت تقویت باه مفید مضری
 مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا یک مثقال بیش نصف وزن آن عاقرها
 قصب لذریره در آخر دوم گرم خشک ملطف و محلل مقوی دل و جگر و دفع استقرا
 منفرکه مصلح آن انیسون شربت تا دو درم قطور یون کبیر نباتیت در آخر دوم گرم
 خشک محلل و مدرط و خنجرین مرده مفرد باغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم
 قطور یون صغیر در سوم گرم و خشک مفتوح و سهل و منقح و جاذب و ادا و مقوی
 حرث الکاف کا بلو بیتانے او در اوائل و دوم سرد و ترصفی خون و لین و دفع
 حرر هوای و بائے مخدر کثیرش مضری باه و سهل مصلح آن کرفس و فلفل و تخم آن در دوم
 سرد و خشک و خواص قریب کا بودارد کافور در آخر سوم سرد و خشک مفتوح و مقوی و باغ
 و دفع تشنگی و حبی و قی و مفید و بصادع خارج ب مضر معده و باه و لیساجیان ضعیف مزاج
 مصلح آن عنبر و مشک شربت تا یک دانگ کاج در دوم سرد و خشک قطور عصاره آن
 جهت قروح مزمنه گوش مفید مخدر مصلح آن گلشن شربت از پوست دانه آن پنج درم
 بدش غلب کثیر او را در اول تر و بکری و سردی احتیاج مسکن حدت اخلاط و ادویه
 حاده و مصلح او دویه سمیه و فلفل مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا پنج درم کبابه
 در دوم گرم و خشک فاسیدن آن خوشبو کننده دهن و فربشته مصلح آن مصلح شربت
 تا یک مثقال بدش و اجنبی و قاطع کبیریت در آخر سوم گرم و خشک محلل و سخن مفرد باغ
 مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ تا یک مثقال کرفس نباتیت در اول دوم
 گرم و خشک مفتوح و محلل و آشامیدنش جهت فواق و در و پهلوی و ردت حشار مفید
 تنج مصلح آن انیسون شربت تا سه درم گون در دوم و در سوم خشک سخن محلل مقوی
 معده و باضم مضری مصلح آن کثیر شربت در دوم کبابه گرمی و سردی احتیاج مقوی
 دل و حالبس دم دمی و سهال و دوی مقهر مصلح آن بنفشه شربت نیم مثقال بدش
 دو وزن آن طین از منی کشیده مرکب القوی است و قهراطه در دوم سرد و خشک مفتوح
 مقوی و باغ و معده و مانع صعود و انجده و رافع حقائق و حالبس سهال و جریان
 منی شربت پنج درم تا یک ادویه حرث اللام لسان الشور ملازه آن در اوائل گرم
 و تر و خشک آن را رطوبت کثر مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعصاب کثیر

و مسلط اخلاط سوخته و لطین طبع مفسر سبز مصلح آن صندل سفید شربت در مطبخ از دود
 تانچیدرم و در نقوع از پنچیدرم تاده درم لمبو در دوم سرد در اول تر قاطع خلط از جبهه غلیظه
 و نیکین تخار نماید و قاطع صفرا ملکن خشیان و نغیب قاطع نافع مفسر با عصا بفرقه مصلح
 آن شکر و عسل حرف المیم ماییتانها نیست در دوم سرد و خشک قاطع و ارفع و محلول
 مفسر سبز مصلح آن بادام شیرین و تانچیدرم شربت است مال کنگنه در سوم گرم و در دوم
 خشک آتشا سیدش جهت تقویت دماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه بامی آنرا بر وزن
 خالص بیان نموده یک کف دست هر روز تا چهل روز بخورند باده را بعدی بنفشه ایدک تا نصف لیوان
 مانند امیران در آخر سوم گرم و خشک محلول و مفتوح و احتمال آن جهت مفید مفسر کرده مصلح آن
 عسل شربت تانچ شقال بدش بوزن آن در دو جو به مایش در آخر اول سرد و خشک
 مفسر در رتبه و خشکی معتدل و از جوب مالوله است مولد خلط صامح کثیر الغذا مفسر بندان
 و باده مصلح آن در محرومین جو ضات و در سردین قرقل و قاطع مزه بخوش سندی و دانه
 نامند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلول و مفتوح آتشا سیدن بطبخ آن رافع صلب بارد و
 مفسر کرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنه و تخم خرفه هر جان در دوم سرد و خشک آتشا سیدن
 بنمردم آن قاطع و تعلیق آن بر معده جهت جمع علل آن با نخا صیت مفید خشک
 گرم در سوم خشک در دوم لطیف و مفتوح با نخا صیت مفرج و تقوی دل و رافع خفقان کوش
 باعث زردی خضار مصلح آن گلاب شربت تانچیدرم بدش یک وزن نیم سانج بندی
 موثر طبیعت آن بحسب انواع الگو مختلف می باشد آنچه از انکو سفید است گرم آن کمتر
 از سیاه آن و بهترین آن برگشت است کثیر الغذا ضعیف خلط غلیظه لطین بطین مقوس
 دل و جگر مفسر کرده مصلح غناب شربت سنی درم بدش شمش مصلح در آخر دوم گرم
 و خشک تقوی اعضا و کسبه و معده و تقوی شربت تانچ شقال حررت النون نار چیل
 تازه آن در وسطه و گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول
 دوم خشک تقوی حرارت خریزی سمن بدن و مولد خون صلیح نار چیل بجرمی
 مرکب تقوی اگر بشارب سموم و پند تا وقتیکه سمیت موجود بود و قوی می آرد و سمیت را
 دفع می نماید و بعد تحریک قی می کند شربت از یک قیر اط تاده و قیر اط نوشا و در
 حرارت سوم گرم و در اول آن خشک باضم و مفتوح و جاذب مولد و تقوی بدن سوم

جو طبع احسا کشنده علاج آن سے نمودن و اشیا حریب خوردن میلو قدر در دم سرد
 و تر و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بخش گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی
 دل و و باغ مسکن حرارت و خشکی و بوی مسکن گل آن مسکن ملک باغ حار مضر مثانه
 مصلح آن نبات شربت از جرم آن تاسه درم و در مطبوخ تا هفت شقال حرف الو او و ج
 در سوم گرم و در وسط و در خشک قاطع بلغم و محمل ریح مضر لب مصلح آن را زایانه شربت
 یک شقال و در دانه لیبستانی بفارسیه کسرخ گویند که مقوی است و نوز و قوی در اول
 سرد و در دوم خشک مقوی ارواح و مسهل مسکن صفرا و قانقش خصوصاً خشک آن مضر باغ
 مصلح آن نیلون شربت از تازه آن تاده درم و از خشک آن تا چهار درم بدیش بنفشه
 بومی آن محرک نزله است حرف الهاء هند یا طبیعت تازه آن در اول سرد و تر مسکن
 تشنگی و حدت صفرا و آشامیدن آب مرقق آن بکنجین جیت جیت مفید مضر باغ
 مصلح آن شکر و شربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم ظل الیا ریا قوت در حرارت
 و برودت معتدل در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم
 و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و در اول و دوم خشک مفع و مقوی
 و باغ آشامیدن یک درم آن جیت رفع صرع و خفقان مفید شربت از یک قیر اطلایک انگ
 فائده سوم در ذکر اصطلاحات ادویه بدانکه بر و ادعای او ویرا گویند که ماده او را
 باز دارد و بجای دیگر نقل و در قانقش ادویه را گویند که طبع را بند سازد و طبیعت
 ادویه را گویند که طبع بکشد مفتحات ادویه را گویند که سده را بکشد ملطفات ادویه را گویند
 که ملطیف خلط نماید منضجیات ادویه را گویند که او را مصلیات و انحلاط را الفج و محملات
 ادویه را گویند که صلابت تحلیل بر و مسملات ادویه را گویند که خلط فاسده را از راه
 همال دور کنند مقیات ادویه فی آور را گویند مخدرات ادویه را گویند که عصورا
 بیخس نماید مسکنات ادویه را گویند که وجع را ساکن و تسکین حرارت و تشنگی و غیره نماید
 مفتحات ادویه را گویند که سنگ مثانه و سنگ کلیه را بریزند مفرحات ادویه را گویند
 که عصورا ریش کند و آنرا داسه اکال نیز گویند مدملات ادویه را گویند که زخم را می کند
 مدرات ادویه را گویند که ماده را از راه بولان حیض بدون آورد فائده چهارم در ذکر اسلامی
 و از ان تعارفه که اکثر طب بکار می آیند و قیمة هفت نیم شقال است برنج چهار خردل است

دانگ چهار طسوج است ثانیاً یک چهار نیم ماشه قوله دو از ده ماشه جو چهار سنج در نیم
 سه و نیم ماشه و ام چهار ده ماشه و ام نخته کبک و یک ماشه ماشه شست سنج سرخ
 بهشت برنج رطل کوزه شقال است و فی زمانه امر از نیم سیر است سیر البری سنی و ام نخته
 سیر شاهجهان سیر چهل و ام نخته سیر عالمگیر چهل و چهار و ام نخته طسوج و در جویان
 قیراط و طسوج شقال چهار و نیم من و در رطل است قانون سوم در حساب
 و علامات و معالجات امراض که بعضو عضو مخصوص اند و آن شمل است باین باب
 باب اول در قوه چند چند که حفظش در علاج ضرورت است پس بدانکه
 صاحب صداع را از اغذیه منجمه و دیر بزم و از هر چیز که تحریک کند مثل جماع و فکر و غیبه
 پرهنه فرورست و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج است
 و در بعض اقسام مثل آنکه بیشکرت معده حار بود آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید و در صداع
 مادی که ششش باید نمود که ماده بسوی افضل منجذب شود اگر چه تحقیق حاده باشد و هرگاه اراده
 الطلیعه و ضمه کند اول خلق را س فرمایند بعد عمل آرند و صداعی که با نزل باشد تدریجاً و تدریجاً
 در و رو نیست و برای مصدر و عین قه ضارترین اشیا است الا در صداعی که بیشکرت معده بود
 مفید و اغذیه حار منجمه صاحب صداع را ندهند مگر در بعض قسم مثل صداع مادی که هرگاه
 که اشتغال عقل ظهور نماید مبادرت بسوی فصد قیفال اگر مانع نباشد باید کرد و اگر غده شد یا اگر
 بسوی راس باشد فصد تعجیل فرمایند و بعد فصد قیفال فصد جبهه زنده و بخانه معتدل
 بود اگر از اشیا سفید و براتی خالی باشد سکونت ورزند و در مسکن مشروبات بارده
 مثل نیلوفر کا فور و غیره بخارند و باید که مردم ظرفیت و تحقیق حسین جلیس مرخص بود و اگر
 ممکن بود مبالغه و فصد فرمایند که بر وزجران قوت بدفع ماده قادر بود و وقتیکه
 حرکات مضطرب ساکن شوند از ادویه کثیر البر و اجتناب کنند و درین امر تدریجاً و تدریجاً
 نیکوترین تدابیر است و در علاج مایخو کیا مبادرت نمایند که معالجه این در ابتدا سهل بود
 تبفریح کوشند و بحام ممدون و آب نیلوفر بر سر نخین مفید و از کثرت جماع و از خوردن
 اشپای حرین و ملح و شدید انموضت اجتناب کنند و به تنویم کوشند و بهر فصد که ماده در رماغ
 متکثر شود در علاج ستر جز مرع و از نذیکی استفراغ ماده دوم همراه استفراغ ترطیب
 از نطولات و ادیان سوم تقویت قلب و اگر عروق از سودا و موی متکثر باشند

رگ انحل از طرفیکه نقل واس محسوس شود زنده در خارج و خدر و ختلان و عرشه و کشنج
 در ادانک استعمال و دویہ قویہ نباید بلکه تا رابع و سابع تا خیر و حبیب است و بعد حبیب را دهم
 استفراغ بادویہ قویہ مناسب بود و ملقود مفلوح را تا سته روز را بفصل باید داد اگر بر پشت کند
 تا چهار دهم و در مخورین بفانج رئیس الجماعت بار الشعیر می فرماید و اگر انتظار تا چهارده روز
 نگذرد گوشت کبوتر یا ابازیر مناسبه این مرض بدیندر سر که مفسر است و دقتیکه اشتباه
 در امراض عصب افتد که طب است یا ایس پس نظر کنند اگر مرض دفته واقع شود و طب است
 و الا ایس و نیز اگر روغن بزردی خشک شود بدینند که ایس است و الا طب و در علاج
 که از مبادرت از علاج شیخ زیادہ کنند و اکثر جمعی که بعد از کز از طب حادث میشود کز را
 زائل میگردد و اند اگر بدن کمزور عرق کند از صوف نشف و طوبت سازند و نگذارند که در سر
 خمر رساند و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکور از ادویہ
 بارده و نفاخه اجتناب در زنده و مصروع را از محوم و اغذیہ غلیظه و حلیات و دوسومات
 و بقولات و شیار بنجره حریفه و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظ صحت
 چشم را از غبار و دخان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکون متلا و اغذیہ
 غلیظه و بنجره محفنه و قراعت خطوط و قیقه و کثرت استفراغ خصوصاً حجامت پی در پی
 و دیدن اشیار براق پربنیر باید کرد و میل در چشم در ناک نرساند بلکه ادویہ را در شیر
 یا در شے دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله استعمال کنند و خوردن غذای لطیف بمقدار
 معتدل که خون صالح پیدا کند و مفید در علاج گوش چنیبه که در گوش طبع کنند نیز گرم باید
 و گوش را از دخول آب حیوانات و غیره محفوظ دارند لهذا شیخ الریکس گوید که در سوراخ
 گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن او رام و بنور در گوش احتیاط کنند
 و اگر ظهور آن شود زود بتدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوی و خواب در استلای
 معده دخی و حرکات عظیمه و خوردن بجزات بشمع ضرر دارد و استعمال مخدرات
 در گوشش کمتر است ضرورت جائز که را که سوط استعمال نمایند باید که درین آنرا
 آب پکنند و بگویند که بر پشت بخوابد و سر البسوی پشت کند و در او را بزور بالا کشد
 تا اثرش بوجه حسن برسد و حافظ صحت دندان را باید که از قطع چیزی سخت و آنچه
 شدید البر و یا شدید الحرات بود پربنیر و دندان را از چرک و چیزی که بعد اکل در میان

و ندان برآمد پاک دارد و سواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد تا وقتیکه از چوب
 مسواک واقف نباشد استعمال آن نکنند و باید که در علاج آماس کام و لواحی حلق اول
 ماده را از فصد و سهال مستفراغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را
 باید که هرگاه امتلاک محسوس کند فصد زنند و چیزیکه تحریک دم کند از آن پرهیز و چوب دانند
 و از جماع و آواز بلند و دیدن اشیای شریخ و اکثر شراب و استعمال منضجات مثل کرفس
 اجتناب باید و اغذیه مسدود و مبرود استعمال کنند و قتیکه در دل غلیظه حادث شود
 از افراط استفراغ اجتناب فرمایند که از سقوط قوت بلاک و دیگر نازل شود و چون اکثر اودیه
 مسهل بدل مضر اند استعمال اودیه قلبیه بآن لازم دانند و هرگاه تدبیر تبدیل سور مزاج ها
 فرمایند اقتصار بادویه بارده نکنند بلکه اودیه قلبیه بآن یار سازند که از قدرت محفوظ بمانند
 در علاج سور مزاج یا بس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر به یبوست برودت جم باشد
 بادویه و اشربه معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سور مزاج رطب حمام قبل از طعام
 در ریاضت معتدل مفید است و اگر رطوبت حرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را
 بهجماع حکم کنند و در علاج ضعف محده بعد از غذا حکم برای خوردن دو افراغیناد و از دوزخ
 نگرود و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض مکانه آمیکه از پیشمه آهن برآید و طبع آمیکه
 و ردیک آهن نخته باشند مفید است و استعمال حموضات مضر بود و در علاج حمیات روغن
 باعث کثرت عفونت است از احتیاط دور زند لکن روغن بادام مفرت نمی کند
 و از اغذیه غیر حامضه پرهیزند زیرا که هر شبه خصوصاً شیرین در طفراده مزاج
 بے حموضت مستحیل بصفر میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفر نمیگردد و اگر چه رعایت
 روز بجران در اکثر امراض مفید است لیکن در حمیات ضروری زیرا که بار نامشاهده شود
 که مسهل بروز بجران واقع گردیده و باعث بلاکت مریض گشته و هرگاه اتفاق
 می شود که در روز غیر بجران نوبت می آید و یوم راحت روز بجران می شود
 پس درین صورت دورانی که در آن به بجران احتمال قوی نیست مثل روز شنبه
 مسهل بایستد و قاعده دیگر آنست که اگر نوبت بوقت دوپهر می آید مسهل بوقت
 یک و نیم پاس شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد
 لیکن باید که طبیب بر مزاج مریض واقف بود چرا که در بعضی امراض بعد یکپاس

یاد و یاس یا سه یاس مسلسل عمل میکنند و همچنین اگر طبیعت مناسب داند بعد از شستن
وقت نوبت استحال مسلسل عمل آورد بهتر است که مسلسل بعد هفت روز داده آید
مگر آنکه ماهه در میان نباشد و خوف سقوط قوت هم نباشد و صاحب جلد را روغن گل
مالیدن مفید است و از دیگر عطریات پرهیز و آب دو مطیبان با هم فرموده اند
که تا وقتی که از یک دوا یا دوا در علاج مرض ممکن بود استعمال او و یکیش را در وقت
ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات حسب تحقیق و تجربه خود قبل از
معالجات معموله تحریر می نمایند پس باید دانست که برگ جنایه اذیت شقیقه و صیداع بار و
مفید و لولوی سائیده و معوط کنند برای صیداع یک مرتبه کافی است و گاه فور شو ما و طلا و
بصیداع حار مفید و یلو فر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بجلاب سائیده و کبابیه گرفته بچینه
بجلاب سرشته بر سر ضا و نمایند و مفید نیست و صبر در آب شفتا و سائیده در بینی چکانند
بصیداع دودی مفید و دود را بکشد و آبیکه در و بکشد چنانچه باشد در حمام بر سر بزنند
برای قطره مفید و روغن بنفشه بشیر دختر مرغ ج کرده پنبه در آن تر نموده بر سر بکشد
ترطیب و کنگ کند و بقطره مفید و آشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی
مفید و معوط روغن گل که در آن موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع
و حلقیت یا بچین خوردن براسه صرع مفید و کندرش سائیده در خرقة بسته بوسیدن
تثقیه و داغ نماید و آخون سوخته انسان معوط صرع را شفا دهد و برای صرع طفلان صفع
جد و ایشیر ماور سائیده خوراندن موجب است و عاقر قرحا بزیته برای استرخار و سرد
طلا کنند و آشامیدن و از چینی محقق رطوبات و مقوی حافظه و زائل کننده نسیان است
و مداومت خوردن در راج مقوی حافظه و زائل کننده نسیان و طلای روغن چرب
بموت سر نسیان را نافع و خوردن تر یا ق فاروق بفاع مفید بود و بوسیدن با و خمپوب
مفید و داغ و در استدا و در چشم حار و خفص بشیر دختر سائیده بچکانند و لعاب بخیول
طلا را و صج چشم را نافع و برای در در مد سیب را گوید و ضا و کنند و برای سیلان
آب چشم که از حرارت بود تخم کاهو سائیده بر پیشانی ضا و کنند و برای در و گوش عاشر
ما میثا در شیر عورت و روغن گل سوده نیم گرم بچکانند و بخار طبعی بزرگ نیب سکن در و گوش است
و نان خواه که در بول طفل خیسانیده باشد خوب المیده و گوش چکانند و حل تازه در آتش نهند

چون پخته شود و شکافته مغز او بمالد و قشره در گوش چکانند گرمی که در گوش بود و میرد
در همچنین آب برگ شفتالو و آب برگ پودینه نما یا مرکب کرده اند خشن کشیده گرم است
و اگر قدری سقمونیا اضافه نمایند قوی تر گردد و بخار طبع متخلل برای در گوش که از ریح و
نافع در وزن بادام تلخ در گوش چکانند قوت سمع افزاید و بطلان آفراینه نافع و تقطیر
آب چقدر در بینی مفتوح شده باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی نهادن کردن عافیت رعات است
و حفض مکعبی که در خرقة بسته بسوزند و در بینی و مندر رعات بند کنند و سرگین خرقشده
در بینی چکانند برای جسر رعات مجرب و برای بوسیر الفه جوز السرد و نیم سادی کوفته
فتیل کرده در بینی نهند و مضغ خشک کرده سوخته در بینی و مندر رعات بستند
و سریش را بگردانند و بر دوا پخته طویل طلا کنند پس بیکه را از سر بینی تا تارک سر و دوم را
از بنا گوش تا بنا گوش دیگر چسبانند چون رعات بند شود در وزن گاو و در بینی چکانند
و هرگاه از رعات خاطر جمع گردد و پارچه بار از آب نیگرم تر کنند و فرو آرند برای جسر رعات
عمل مجرب دانسته اند و آرد و ماش بر سر طلا کردن بر رعات مفید و سماگه تیلیار کش نهند
و بسته آهنی سائیده نگاهدارند در دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند و تسفید
باشوره قلعه هموزن سائیده و برای جوشش دهن مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافیه کنند
انفع شود و پوست درخت ارزان آب جوشانیده مضغه کنند برای درم لثه مجرب و تخم کنار
و تخم یاز بر آتش نهند و دو آن برای گرم دندان بگیرند و رسوت آب لیون سوده برای بشور
زبان بر زبان مالند و نمک باریک سائیده بر دندان مالیدن برای استحکام آن مفید بود
و مغز بادام و آب سائیده برای شقاق لب طلا کنند برای عسر نفس و سعال مزمن
با درنجوبیه کوفته نیمه غسل بلینند و بچسبند بر آتش نهند و با فلفل دراز بسایند برای
سرفه نافع و کا کرا اینکه را برای سرفه کوفته نیمه در آب بقدر فلفل حب بندند و استعمال کنند
و شیر بز همراه طباشیر براس سرفه که از حرارت و بیروست بود نافع و مسکه گاو بانات
برای سرفه خشک مفید و جدر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند و بعد بخشن
پوست آنرا دور کرده و دوباره کنند و استخوانش بر آورده در ظرف چینی تمام شب
زیر آسمان نگاهدارند که سیارگان بر آن تابند علی الصبح بپوشک نبات سفید
پاشیده روز اول یک عدد در روز دوم دو عدد و در روز سوم سه عدد و بخورند

و اگر نفخ و بد و موافق آید ازین مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب
 موجب است و عطر گلاب برای وجع فواید طلا که مفید و عود و سوخته عسل آمیخته بلیسنه فواید
 نافع باشد و پوست سنگدان مرغ قدری بخورند و معده را قوی کنند و طبع پوست بستر برای
 قوت معده نافع و جود و از نیم شقال در گلاب سوده برای قوت معده بخورند و قریباً
 و سیب داخل نمایند بطریق که مسکنها برودن مانده باقی تمام قریض سیب داخل شوند
 و تا چند روز در سایه نگاهدارند این قریض برای همیشه و وجع فواید و قوت معده و جگر است
 و سیب نیز و آب کاسنی مروق و آب بنیاشنه نوشیدن کرم منهد و نافع بخشه و کیمیا سید
 در گلاب آفتابیه آمیخته بخورند و معده را از کرم پاک کنند و اگر قبل از خوردن شیر گاو و دوسه روز
 نوشیده باشد نفخ تمام دهد و عرق کند و حک بقدر یک سرخ در آب آمیخته بنوشند و بستر هیچ
 تا چهار شش میفرمایند و ملاکت سپرز و در کند و شتهای طعام افکند و دوسه گریبان یک حصه
 و خردل بته حصه کوفته بخته بقدر یک باشد برای ورم سپرز بخورند و برای استسقاء حید و ار
 در آب غلبه السلب بنظر طلا نمایند و برگ دنا شب در آب تر در اند صبلح الیدیه آب باقی
 آن بهر بر قان بنوشند و صلی سیاه کوفته بخته برای خون بواسیر همراه شیر گاو بخورند و در سینه
 برای بواسیر مفید است خوردن و طلا را و جود و در سر که ترش کشتند باشد سوده پنبه
 و در آن آلوده اگر صاحب ابه جمول کند مفید است و ترب را شب در شبنم نگاهدارند
 و علی الصبح بخورند بواسیر را زایل کند و دشوره قلمی بکاشه خوردن حبس بول را دفع کند
 و در ظرف پر آب شستن نیز مفید است و برای ورم بلیغه و ورم بار و ورم ریجی حصیه نیز
 پیدانجیر در شیر گاو بخته ضمد نمایند و برگ یا سمن کوفته بخوشانند و بعد نیکو شدن
 قیض را تا نیم ساعت در آن گذارند بعد اندران بول کنند و در دهنه مرتبه این عمل
 سه روز یک روزه کند و شیر برگ پتھر چوثری که دوا می دهند است و پتھر خبی نیز مشهور است
 و آن رتبی است که در سنگ خارا می رود و برای سوزاک مجرب و مقویا قدری در آب
 سده است که کند و بسا نید و قیض طلا کرده جماع کنند و قیض طلای کرده و دوشه را با قدری
 کافور و زهره گاو حل کرده در گوش حامله بچکانند و حل ساقط شود و اندر جویک شبانه روز در آب
 تر کنند و بکشور نموده و در شش کف گرفته تا هشت روز نگاهدارند و هر روز یک گرم برای قوت باه
 خورده باشند و فیون مصری قسم اول را در آب حل کرده منزه نپیدانه را در آن بسا نید

و بر پا چو طلا کنند و بر قیض بندند برای مخلوق مفید بود و مفر منفسک فرست بعد در سایه
 خشک نموده بر دهن مخلوط کرده قیض و کف پامان لغو آرد و پیر بولی را در روغن گاو
 بریان کنند و وقت مجامعت بر قیض طلا کنند لذت وافر بخشد و طلا کردن سورنجان
 آب کشیزه سبز برای وجع مفاصل مفید و استخوان سوخته انسان در گلاب سائیده بماندند
 و برای وجع مفاصل بخورند چرب است و برای صرع هم مفید و مورچه کلان که از قهقور می آید
 و بر که سائیده بر موضع برص بماند لیکن اول موضع برص را خراشیده آب بادنجانشته بمال
 و این عمل پس از سه سالت هجده روز بتهال باید نمود و غنچه چینه آب سائیده بر طلا کردن
 تیرگی روی را زایل کند و طلا بگلاب سائیده بر کاسه سفال نوبالند و عود را در آن میزدند و کاشه کبر
 بر بخار عود گذارند تا خشک شود و سپس با طلا یا اگر قهقور بماند بر روی محل را با قیض پرورد
 و آب شاهانه مروق برای تصفیه خون مفید است و در کبش است که شاهانه مروق
 روز اول چهار توله روز دوم پنج توله روز سوم شش توله میزنند و همینان تاده توله میزنند
 و بعد همین مثل یک توله کم کرده تا چهار توله رسانند آب سوم در سبب علامات
 و معالجات امراض و آن مثل است بر چند فضول فصل اول در امراض صرع
 اگر از گرمی ساده حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است
 علاج لساب همیدانه شیر تخم کاهو شیر عنب در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده
 بنوشند و صندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر گل ارغوان و صندل سفید هر یک
 یک ماشه در آب کشیزه سبز سائیده عطر خس و کافور فضاخ کرده بخانه نمایند و بویانت
 و یا آب کدو در روغن گل و سرکه در پیش انداخته بویانند و اگر آرمردی ساده حادث شود
 علامت آن تقدم سبب است علاج با بونه و مر بنجوش و اکلیل الملک آب سائیده
 قدری روغن با بونه اضافه نموده نیم گرم ضما کنند و مشک و عود بویانند و از خرقه گرم
 مثل بانات که در آب گرم تر کرده با شکر نمیدرس کنند و اگر حاجت افتد شربت بطوخودوس
 و گلقدار آفتابیه و عرق گاو زبان مالیده حل کرده بنوشند و اگر از غلبه خون بود علامت
 آن مفرخی رو و چشم و گرمی سرد و شیرینی دهن علاج فصد فیفال زنند و شربت کدو و سرکه
 و عرق غلبه الشلب حل کرده بنوشند و بهر نیم بند و آلونجا را در شیر خشت و عرق گاو زبان
 و عرق غلبه الشلب طبع را بکشانند و گل نفیسه و گل نیلوفر و گل خطی و برگ گنار

وعنب الثعلب در آب فراخ جوشانیده یا شویہ کنند و صندل سرخ در آب کشیده نیز سوده
بر سر طلا سازند و اگر از غلبه سودا بود علامت آن تلخی و همین و شدت عطش علاج شیره زرشک
آب آلو بخارا شیره تخم کاسنی در آب بر آورده شربت نیلوفر یا نجبین میوه حل کرده بنوشند و گاه نشسته
و گل نیلوفر و عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده نطول نمایند و اگر حاجت طبیعین است
آتره بندی و شیر خشک در عرق گاو زبان و عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و آب جود و چوبی
او دال مزگ با خشک و بقولات بارده مثل خرفه و پالک و کدو شیرین بخورند و اگر از غلبه
بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ و قلیت عطش علاج گاو زبان اصل السوسن مشرب
بیکافکه بر سیاوشان پستان در آب جوشانیده صاف کرده غسل خالص حل نموده بنوشند
و از خربزه بنهند و اگر تومر که با لود شیره گل گاو زبان شیره تخم شوش در عرق گاو زبان و عرق
عنب الثعلب بر آورده شربت بنفشه یا شربت مطبوخه و س حل کرده بنوشند و زنجبیل بر وزن
بابونه سوده کنند و اگر از غلبه سودا بود علامت آن تیرگی رنگ و خشونت منخرین علاج
گاو زبان عنب پنج کاسنه مطبوخه و س در آن جوشانیده صاف کرده شربت بادرنجبویه
حل نموده بنوشند و چوب انجیر در وزن سوسن و بابونه سوده بر سر طلا کنند بر سر کام و موی
و آنرا قرا نیطس گویند علامت آن تب دائمی و گرانی سر و رفتن آب از چشم و خنک شدن
علاج قصه قیفال زنند و برای نرم کردن طبع شیره آلو بخارا شیره خارک یا کب سبز
در آب بر آورده صاف نموده ترجبین در آن مالیده صاف کرده بنوشانند
در وزن گل و سرکه بر سر مالند و آب کدو و خیار و کشنیزه و سرکه و روغن گل تخم سازند
و گل بنفشه و گل نیلوفر بویند و بوقت بذر یا گل بنفشه گل نیلوفر گل خطه
برگ کنار بسوس کنند در آب جوشانیده یا شویہ کنند و غدا اما شیره و سفالناخ
و کدو بخورند بر سر صفاوی و آنرا قرا نیطس خالص گویند علامت ش
شدت حرارت تب و سبک سر و فساد عقل و بد خلقی علاج گل بنفشه گل نیلوفر
عنب آلو بخارا آتره بندی و عرق عنب الثعلب تر و از نه صلیح مالیده صاف نموده
شیر خشک در آن داخل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند و بهر تطیب و تبر یا آب کدو آب نارین
گلکاب کثرت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند و خیار را از در میان چاک کنند و قدری کافور
بر آن پاشیده بویند و در طحلب قدری کافور آمیخته بر سر نما کنند و درین قسم

از تبرید و ترطیب ترسند بخلافات دموی که در آن چند آن دلیری نشاید بر سر سام بلغم
و آن را پیش غس نامند علامت آن تب دائمی و نقل جواس و خشکلاط عقل علاج
پرسیداشان پنج بادیان است و خود و سس از غر تخم کرفس جو شانه صاف کرده گلکند اصلی
چهل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد بر روز سهیل منقح خلوس تر بر سفید مجوف خر اشیده
غار یقون از تخم بل و فغن سید انجیر افروده سهیل و هند و مرغ جو آن زنده را گرفته بر مرغ
شکم آن چاک کنند که خون آن بر سر مرغ پس بقیه لیس بر سر بند و این عمل اگر چه در تمام
حائز فائده میکند الا طریق این دو دمان آنست که در بار استعمال میکنند و برای حاجت
تجربه مولف در آمده بر سر سام سوداوی علامتش هذیان و بیداری و خشکی زبان
و لسان و زوال عقل علاج گاوزبان بسفلاج سپستان در عرق گاوزبان جو شانه
شربت بادرنجبویه ص کرده بنوشند و غنیه و مشک بهر یابند و چون که ماده بخت شود و محبوب
و حقنه تنقیه سودا بدن را پاک کنند حسب منقح سودا و تخم حنظل غار یقون بسفلاج
افیمون مقبونی از هر یک بحسب حاجت بگیرند و کوفته بخت یک کاسنی بحسب بخت
استعمال کنند سار و دوار سرد آنست که بوقت برخاستن چشمتار یک شود و در آنست
که چنان نماید که چیز بایستی گردد و در آن بنمایند علاج قه کنند و هر غلط که از معده بر آید
موافق آن غلط علاج کنند و اگر ماده و نفس داغ بود علامت خلط غالب گواهی دهد
بر نوع ماده و علامتش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته و خواهد یافت سیات
خواب بود در کیمیت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تب عارض گردد علاج تب
کنند و اگر از برودت و رطوبت بود بر دس اگر برودت و رطوبت خارجی بود تبدیل کیفیت
و اگر از نوع ماده بود اول تنقیه بدن کنند بعد از طریق کشنیزی اول بخورند یا لیس
عرق گاوزبان شربت است و خود و سس بنوشند بر سر بخوابی مفرط است از سردی و خشکی
ساده یا باده که سودا باشند یا از گرمی خشکی ساده یا باده که صفرا باشد علامت و علاج آن
در بحث صمدان آنچه گذشت همانست لقه و مضیت که در عضلات ردی چشم عارض گردد
و شقی از دج شود و لبها و قره های چشم کمایشی با هم منطبق نشوند و اگر لخته زرد از یک جانب
بر آید و باشند که لقه بهر دو شقی روانست علاج جو زبویه و دمن دراز و زرد تخم
شور بایستی که بر دس و اگر تنقیه حاجت افتد در دس هشتم گاوزبان پنج کاسنی

نیکو گفته پنج بادیان نیکو گفته نسیون تخم کثوف زو فاسه یابس اصل السوس مقشره نیکو گفته
 پرسیاوشان اذخر اسطوخودوس شب در عرق گاوزبان تردارند صباح جوش خفیفه اوده
 صاف نموده غسل خالص حل کرده بنوشند و بعد هفت روز ادویه مسهل و مفصله ذیل افزوده
 مسهل دهند انجیر زرد سنابلی مغز فلوس غاریقون ترب سفید محبوت ترشیده زنجبیل روغن
 بادام شیرین یاروغن بید انجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایاج بروغن بادام
 چرب نموده بوقت چارگه شب باقی مانده بر عرق گاوزبان و بادیان بخورند خواب کنند
 و بوقت صبح نیمه مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشند صفت
 حب ایاج سنبل الطیب ارچینی عود و لبسان حب لبسان سیلونه مصطکی اسارون
 زعفران از هر یک سه سرخ صبر سقوطی هشت باشد کوفته بخیته سفوف سازند و بگیرند ازین سفوف
 دو درم ترب سفید محبوت خراشیده دو درم حب النیل غاریقون نسیون از هر یک یک درم
 شمع خصل نمک هندی از هر یک سه درم کوفته بخیته باب بادیان حب سازند صبح
 و این خفیت که آدمی بهوشش افتد و درین دوست و یا منشخ و کج گردد و گرانی سر و منبری
 رگمای زیر زبان لازمه اوست و بنوبت حادث میشود و آنکه زرد و دود واقع شود مسلک باشد
 علاج و وقت صبح غلظه از کرپاس یا بنیه بسته در دهن دارند از زبان بخایند اطراف
 برسدند تا فاضلاب نهند و نیم خصل و چند بیدستر و فلفل سیاه ساییده در بینی دهند
 یا فقط عاقر قرحا ساییده در بینی نفوخ سازند که عطسه آید و در وقت بوش تنقیه خلط نمایند
 اگر از فساد خون بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند بنصف مسهل حار که گشت
 و اطراف فیصل اسطوخودوس با عرق گاوزبان و عرق سنبل الطیب بخورند و چون فلاسفه در
 تریاق کبیر مداد است کنند قانع و آن مضر نیست که نصف بدن در بطون بخورند و حرکت گردد
 و سبب او فروختن فضل رطوبی بود از بطون دماغ با عصاره علاج در بلغمی تا چهار روز
 او و یه قویه ندهند و در غذا بازوارند و مار اسهل دهند و بعد از چهار روز گاوزبان
 پرسیاوشان نسیون هستان باد انجیر و اسطوخودوس اصل السوس مقشره نیکو گفته پنج کاسنی نیم کوفته
 پنج بادیان نیکو گفته اذخر که شب در آب گرم تردارند صبح الیده صاف نموده گلشنه علی
 داخل کرده بنوشانند و پس از چهارده روز که ماده بلغم یافته باشد مغز فلوس ترب سفید محبوت
 خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که در مضیحات

در دوا و عمل کردن جنشالش دوازده مصلوح و بزور و فو اگر ترتیب لمحو و فو و آرد و برین امر اکثر
 اطباء نظر می نمیت و اکثری بسبب سهل الکاماری غیر ملتفت اند و بعد از تحقیق بر و غن قسط
 و مانند آن تدبیر نمایند و آنجا که فالج با جزارت باشد سخت از آزار جزارت باید نمود و اگر
 خون غالب باشد فصد زنده ترکیب ساختن با غسل غسل غلغله یک جزو آب
 یا عرق بادیان یا عرق گاویز بان ده جزو جوش سپید تا دو ثلث جذب شود و یک ثلث بماند
 از شش فرد آورده بکار برند نسیان فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم باشد و بسبب
 سودا و سود مزاج حار سا فوج نیز می باشد علاج در بلغمی و سوداوی تنظیم عام نموده
 بحسب ایام و تنقیه و دماغ نمایند و در سود مزاج حار سا فوج بهر تقدیر ادویه سرد و طبعی بکار برند
 تشنج یعنی در هم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج طبع و امتلاک گویند و تشنج است
 که یکبار که هست و اگر سبب جدو شده پوست باشد تشنج یا بس گویند و علامت او است
 که بتدریج دست در نخستین با استفراغ مفرط یا بیداری مفرط اتفاق شده باشد علاج
 در امتلاک بملاج فالج گویند و در سود مزاج حار یا بس تعدیل نمایند و سگته و این سه است
 که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند موتی ماند باید که در ششم مریض نگاه کنند اگر
 عکس ناظر در قره بصره آن ظاهر گردد زنده است و الا مرده و این علت از دم و بلغم
 حادث میگردد و پس آنچه از دم باشد علامتش سرخی رود و پیری رگمای گرون و رگمای سر
 علاج رگ قیفاً زنده و حیات کنند و آنچه از بلغم باشد علامات غلبه بلغم پیدا باشد
 علاج آن سارنگی و قطور لویون و شحم حنظل و نمک و بوره حقنه کنند و عرق کزک را با بلغم
 آتار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شراب بود تقدم سبب علامت او است
 علاج در بلغمی تنهیه بلغم نمایند و در جماعی و شرابی حرکت سبب سازند و در عرق جماعی
 روغن بادام بر بدن مانند و شیه تازه بنوشند و بقیه نیم شربت بخورند و مالخویا آن شربت
 که از نمک سلیم و ظن سالم باز دوا و علاج اگر از غلبه خون بود فصد زنده و محام نسج شرط
 بعمل آرند و گوشه دار که سولور اول بخورند و بالایش شیه زرشک شیه الوبخار شیه
 تخم کاسنی در عرق غلبه و گاویز بان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
 از بلغم یا سودا باشد گاویز بان با درنجوبه بنفشه خطمی خبازی پرسیاوشان غلبه غلبه
 خشک اصل السوس غلبه شب و آب گرم تردارند صبح مالیده صاف کرده شربت بنفشه

صل نموده بنوشند و بر دوسهل گسترخ لیفاج فستق بلیا سیاه تر بر سفید خوب تر کشیده
 ریوناجینه غنیمون در لسته مغز قلوب شیر خشک روشن بادام میوه بیند و اگر ضعیف است
 کشیده بود بعد دوسهل در میان منضج داده دوسهل دیگر بپزد و بر وزن سیر یا سطل خود و س سمانیده
 و هلیله مرچ شسته آمیخته اول بخورند بالایش شیر و گل گاوزبان و شمیره عناب را آب پزود
 خمیره بنفشه یا خمیره گاوزبان حل کرده بنوشند شش نیز قسم از مال بخورلیا بود که از اصل محبوب
 دوائی ندارد و اگر خام بود سبب است دفع گردد و در مال بخورلیا مرقی اگر سبب او
 درم حار مرقی باشد علاج آن کنند و جمیع الشبهه سفید آید و نوشیدن شیر خرافع و اگر داده
 سرد بود گل بابونه کلبل الملک مغز قلوب در آب غلبه تغلب بزمساید و نهاد سازند
 و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحار است نباید کرد و جوهرش منقلبه و مفرحات بخورند
 و از غذا از روده بقیه مرغ اختیار کنند و علامت مال بخورلیا مرقی آهسته بمرطوب غشایان
 و تسووع و درد در میان هر دو شان باشد و در مال بخورلیا صفراوی استعمال باره مجرب بسیار
 مفید است ترکیب استعمال باره مجرب بطور معمول دو دمان اختصار بکینه نجا و تقال
 شیر بزجان سیخ رنگ ازین چشمه و اگر نباشد سیاه رنگ کلبل السواد صیحه البدی فی عیب
 که زیاده از دو بچه نرسیده باشد و چهل روز از زردی گذشته باشد و پیش از گرفتن
 شیر چند روز تعلیف آن از غلبه تغلب و شاه تره وجود کاسنی باید کرد و همچنین استعمال
 باره مجرب و پس در ظرف نقره یا سنگ یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملایم جوش دهند
 و هنگام جوش جوش سوم یا چهارم بکنجین صادق الموضت یا سرکه انگور که یک توله
 یا آب لیون یا آب غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود و بعد از ظرف را
 از آتش فرو آرند و از صافی سته ته بگذرند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده
 صاف نموده شربت نیلوفر یا دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخورند و در ایشان جوش
 لازم است که از جوب انجیر یا جوب خراپوست دور کرده و شش را چهار باره ساخته و یک شمشیر
 میکرده باشند و هر روز یک یک دو دوام بپزند تا یک طل یا یک طل سید بحسب قوت
 وضعف مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن باره مجرب چهل روز یا بست و یک روز یا کم ازین
 بر رای طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن باره مجرب تنقیه باید کرد و بعد از یک هفته و اگر
 ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع باره مجرب کند و صفوف لاجورد و حب غنیمون شربت

معمول و سفوف خوب گز همراه مار الجبین استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود
 دو اربسک خمیره مر و اید و خمیره گاو زبان همراه مار الجبین باید داد و اگر بحسب اتفاق
 تنقیه تام نشد پس بر روز هشتم و نهم و دوازدهم مغز فلوکس شش خشک ترنجبین در مار الجبین باید افزود
 و بعد از آن سفوف و حب و شیر برت بکار برند و گاه بهار الجبین بکافور هم میسازند و اگر کسی را
 نزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از اشیا مذکوره باشد پس از چوبه زنجبیل را برین طریق است
 که چوبه را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاها دارند و شیر را چوش و پسند پس
 قدری چوبه را سائیده در میان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن
 از کار و قطع کنند و نمک اندازند و در صافی دوش کرده جالی بیاورند تا آب قدری بماند
 بچکد بعد از آن صبح جو شانیده کف گرفته صاف کرده بخورند و باید که مار الجبین را
 سه حصه کنند یک حصه مریض بخورد و راه رود و بقدری که نزدیک عرق آمدن گردد و بعد از آن
 دو حصه باقی را همین طور بخورند و باید که نیم گرم بنوشانند و غذا بعد چهار روز ساعت بخورند
 و از غذا شور بامی قلیه یا خشک یا شله اختیار کنند و برنج را باید که در آب پیوس کنند با بادیان
 تر کرده شسته بخت بخورند تا سنده بیمار در آن در استعمال مار الجبین بخورد و نهم است
 و از لینات و مغلفات حلویات و محو ضات شدیده و بقولات و از جماع و جمیع حرکات خفیه
 و عوارض نفسانی چنان بر زنند و اگر شیر برهم نرسد شیر گاو بمخل و زنند و مار الجبین از شیر شتر
 استقار نافع بود و بهترین وقت استعمال مار الجبین زمان معتدل و در حرارت و برودت باشد
 و پوشیده نماید که در مار الجبین طوبت بسیار است و گرمی با اعتدال صفت سفوف لا جورد
 حجار من مفسول لا جورد و محوق از هر یک هاشم هلیله سیه هلیله کابله پوست هلیله زرد
 از هر یک هم هاشم قیمون بقلنج از هر یک هاشم سنار کلی گل نبغه از هر یک هاشم
 تخم شنبه ۶ هاشم تخم بادرنجبویه ۳ هاشم شکر چهل و هشت هاشم کوفته بخت بلبل از ندرت
 یک شقال فاسکه در عسل حجار منی و دیگر احجار بدانکه اول حجار بسیار نرم سائیده
 در داون یا مثل آن کرده آب بر روی خخته با شکر برهم زنند تا بهر چه مثل غبار آب مخلوط
 کنند با خدا و آب استکی در ظرف دیگر باید ریخت و در داون یا باز سائیده آب داخل کنند
 و همین خط بچند مرتبه کنند تا که غبار کشته آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن
 روی ظرف را پوشیده بزماته نمایند بگذارند تا غبار رسد و در داون یا ششود و ششود

پس از تشنیه را خشک کرده با استعمال آرد صفت حبیب اقلیمون محمود و سفید
یکدم ایاچ فیقر شمع منخل غار لیقون حجار منی اقلیمون بقل ازرق هر یک دو درم ترید سفید
شش درم کو فته نیمه حبیب سازند شربت و دو درم و نیم صفت شربت معموله گاو زبان یا
هفت درم و نیم بنفشه ریح کم و دو درم بادرنجبویه و نیم درم گل سرخ یکدم و ریح گل نیلوفر
تخم فرخ خشک بلبله سیاه اقلیمون بفسلخ فستق برگ فرخ خشک هفت خود و سن درق نارنگی
از هر یک دو نیم درم نبات گلاب هر یک پاؤ آنا شرب او و به را بنجیساند صباح بطریق تیار
شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیر شست کنند مناسب است صفت
سفوف چوب گز پوست بلبله زرد هم ماشه بلبله کالی شنی ماشه بلبله یازده ماشه
آلوده ماشه شاهتره و سه ماشه چوب گز یازده ماشه گل سرخ و ماشه ریون چینی و ماشه برگ
سنارنگی و ماشه بلبله سیاه و ماشه شکر سفید هم وزن او و به را کو فته نیمه سفوف سازند
شربت یکدم و این سفوف برای صدف و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد مفید است
و پوشیده نماید که نوشیدن آب دروغ که بهندی چها چه گویند برای گائولیا همراه شیرین است
مناسبه و ضرر و عات نیز مفید است لیکن مناسب است که اگر احراق قوی و معده نیز قوی بود
بمعل آرد و طریق نوشیدن نش آست که از هفت توله شروع کنند و یک توله افزایند
تا پاؤ آنا پس بگذارند که بوس و این مرغیست که آدمی در خواب بیند که کسی بر سینه او
نشسته است و نفس او گرفته گردد و طاقت جنبش ندارد و او از تواند بر آورد و شایه شد
بلکه که گلوئی بمیشارند و این مرض مقدمه صرع است و سبب این اجتماع بخارات غلیظه است
بر سینه و گاهی از غلبه خون باشد علاج اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد
گل گاو زبان و گاو زبان بادرنجبویه تخم کاسنی پنج کاسنی نمک گرفته اصل السوسن قشر نمک گرفته
هفت خود و سن مزینت عذاب پستان شکر در عرق غلبه شعلب و عرق گاو زبان و آرد
صلح جوش حقیقت داده مالیده صاف نموده گافند آفتابی داخل کرده بنشیند بعد از
بروز سهیل در نسخ منفع مذکوره سنارنگی بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله زرد
بفسلخ فستق مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افروخته سهیل و بهند میان روز خورد آبله و روغن
و کچوری غذا و بهند قبل از دادن غذا بجای آب عرق غلبه شعلب و عرق گاو زبان
نبوشانند و بعد از غذا اب و بر روز تیرید بلبله مر به یا آلمه مر به شسته بوق نقره عیدیه اول بخورند

بالاشعاع بسیارند و در عرق غلبه الشعاب دوازده قول بر آورده منقشه حل کرده
 اسپغول مسلم پاشیده نبوشن و بتین قیو عام محبوبت قیو خاص کنند و بعد تنقید و باغ در بینی بپاش کنند
 صفت بپاش گل منقشه اسطوخودوس هر دوسه باشد تنباکو ورق شمش باشد خلص سیاه
 سه باشد نیک لایه نوری یک باشد همه را کوفته پارچه پیز کرده بپاش سازند خدر و آن بطلان است
 در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد
 حس ناقص بود و در عضو مخدر و نشان در یافت کنند حرکت شبیه حرکت هر چه سبب آن
 است که قوت حساسه عاجز شود از انقباض کردن و تمام اعضا یاد بعضی اعضا از انقباض
 گاهی از سبب منقطع عارض شود که از آن سبب نیست عضو تغییر یا در علاج تغییر وی مشغول
 و استخوان را بموضع خود آرند و یا سبب دیر تر نشستن بر یک حالت و یا بستن عضوی از خارج
 که موجب تقدیر اعصاب گردد باشد علاج آن از آن سبب است برفق باشد عضو او را
 حاره مقویه یا سبب انسداد عصب از غلط خام غلیظ بود علامت آن زیادتی چربی و غفیری
 رنگ عضو علاج بنضج و مسهل بلغم کنند و تدریجاً بلغمی ببلغم آرند یا سبب نه از اعصاب
 از غلط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ و بیوست موضع و خیالات فاسد تر کردن
 علاج آن فصد یا سلیق کنند و خوب چینی یا بارابجین با استعمال آرند و تنبیه یا نجین
 در اینجا و ترتیب استعمال خوب چینی در مفردات گذشت احتمال حسستن اندام باشد
 و ایرود چشم و روی و لب بیشتر می جمد و سبب این ریاح غلیظ باشد علامت سبب بارد
 و سردی موضع و از بالا به پایین آمدن علاج آن بنضج و مسهل بلغم باید کرد و علامت
 سبب حار سوزش موضع و از پایین به بالا رفتن علاج آن بنضج و مسهل صفا باید کرد و کام و نر
 و آن عبارت است از فضول رطبه که از دو بطن مقدم دماغ فرو آید اگر بسوی ریح بینی آید
 ز کام نامند و اگر بخلق آید و بسینه ریزد نزله گویند اگر حار بود علامت آن سحر جی
 یا زردی چشم و متفلخ و دو آهین و غلظت نفس و سیلان اشک باشد و سوزش مخاط و سحر
 با شیرینیه در آن گویان گویان اگر از خون بود علاج آن اول فصد یا نجین
 بعد از آن عذاب پیستان در عرق گاویان و عرق غلبه جوش داده صاف
 شربت نیلوفر حل کرده و لعاب میوه اند شیره تخم کاهو اضافه کرده نبوشانند و اگر
 از غلبه صفرا بود عذاب ولایتی آلوده را شیرینشت در آب مالیده نبوشند و اگر بپاش

گل غنچه گل گاوزبان گل نیلوفر منجمد در آب غلاب در آب گرم تر درازند صبح
چون غنچه ها داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و هر روز هشتاد و پانزده بار
مسهل و هفت غذا شایه بر روغن و اگر بار و بود و علامت آن عدم تشنگی و کمر درمی مخاط
و در وقت گرمی کم شدن و در وقت سردی زیاد و شستن عسل آن گاوزبان و نیلوفر
و شستن کمره سپستان پس باوشان عذاب در عرق گاوزبان بنوشانند صاف کرده شربت
سطل خود و شربت زعفران حل کرده بنوشند و اگر تب یار بود و روز هشتاد و پانزده بار
مسهل و هفت و افیون و زعفران و گوند و کثیرا هر یک یک ماشه همه را سالامه در سپید
بیشتر مرغ آهسته کافور مثل بر پیوسته تراشیده سوزن زده او و یک مکره بر آن مالیده
بیشتر عین بچکانند و این نسخه نزله حار و بار و هر دو را فاکده می بخشد و تجربه پیوسته
تفصل در امر افض چشم رمد و آن درم حار باشد که در ملتبه حادث شود پس اگر
از غلیظه خون باشد شدت سسختی و امتحان درم و کثرت تمدد و در نفس و پیری رگها
بر آن گواست و در عسلان قصد قیال از جانب موافق زنند و وقت خواب باطل
کشند و اول بخورند با لایش شربت سطل خود و در عرق غنچه الثلب و گاوزبان حل کرده بنوشند
و شایع این پمپیده کمر غل کرده قدری حوض سوده بدان آهسته یک مکره ضا و کنند و غذا شایه
کچهر می بخورند و اگر از صفرا باشد ورم و متفاخ و تمدد و سیلان شک و خلیدن سوزنها
و طی دهن و تشنگی بر آن گواهی و در علاج قصد قیال کنند لیکن خون کمتر آرند و آله امری شسته
بلورق نقره چمپیده اول بخورند با لایش شربت نیلوفر و عرق قیال حل کرده بنوشند و غذا شایه و اول
و اگر احتیاج شود بعد از نفع گلستر گل غنچه گل نیلوفر پیوسته لیلیه زرد و نیلوفر آله خشک
سناری تمهیدی شب در عرق شامه تر درازند صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته
بنوشانند غذا لید و هر آب و رنگ و وقت شام قلیه لایه شک و زردم و اول کشند و اول بخورند
با لایش شربت نیلوفر و عرق شامه حل کرده بنوشند و این محل برای بقا بار و دمو و تقویت جسم
این دو دمان است صفت محل صدف سوخته هم ماشه قویای کرمانی مغسول ماشه بنفشه
ماشه همه را کهرل کرده خوب ساجیده سهره کنند و بکار بند عشا و آن شب کوری بود و سبب
آلست که بخار غلیظه در دماغ گردانید و روح با صره را غلیظه کنند پس آن بخار بود و اسطه
شعاع آفتاب لطیف شده در روز مانع البصاری شوند علاج شش و مسهل ملغم بکار بندند

و حال برابر تا به آستینه نهاده قدری قلفس بپایه ساینده بران پاشن پس آب بیکه
از آن برآید در چشم کشند نزول الماء عبارت از رطوبت بود که در طبقه عنبیه ریزد
و باین طبقه قرنیه و رطوبت میفیه و سبب آن یا برودت دماغ بود یا ضربه سقطه که بر آن
بعد از دردمردگی علامت آن خیالات مثل اشته پیش چشم آمدن و مالیدن و در چشم
ساختن شدن و گاهی این خیالات بسبب بخیر نیز می باشد و فرقی است که اگر بخیر بود
خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول بود در یک چشم علامت تنقییه بنفع و سبب
بلغم کنند و استعمال ایاریجات نمایند و اگر نزول آب است حکم شود و رجوع به کمالان نمایند
و در ریه را نزول تخم میل در شهر ساینده بخیم کشند و بنی تنقیه مشک خالص یک باشد
اعفران و دیاشنه سنبلی الطیب یک باشد که چهل چار باشد کوفته خیمه قدری قدری سعو ط
استعمال کنند فصل در امر افش گوش در گوش اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی
و گرانی سر در درمردید و برای سرخوش آمدن علاج فصافیه فعال کنند و روغن گل
در سر که سه چند آن جوش دهند تا که سر که سوخته شود و روغن بامد در گوش بچکانند تا نیز حرا
بار روغن کدو نیم گرم بچکانند و گل خطی و غیب اشعلب خشک و تخم خبازی و شاهتره در آب
جوشانیده بخار آن آبکش رسانند و بخار آبیکه برگ نیب در آن جوش داده باشند نیز بکن
در و هست و اگر در بسیار شدید بود قدری ایون در روغن گل آهینه همراه فیروزه خستر آن
ممزوج کرده در گوش بچکانند و اگر از گوش ریم آید از زردت سوخته شده بنی تنقیه بدان
آلوده در گوش گذارند و از گوشت پیرهنه در آب برگ سکه در سن نیگرم در گوش بچکانند
و اگر از این تدابیر فایده نشود فصافیه فعال زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت
و جبهه سر و تلخی دهن و خشکی آن علامت آن اخراج صفرا بسبب کنند و باقی علاج مثل علاج
در دوسوی فرمایند و اگر از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و تنقاع بویهای گرم
و رطوبت بینی علاج تنقیه بلغم نمایند و بهتر تنقیه دماغ بحسب ایاریجات استعمال فرمایند و در روغن گل
و روغن بابونه نیگرم در گوش بچکانند و اگر سبب ریح بود کلل ملوک تخم شبت بادیان نیگرم
جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن ترب نیگرم بچکانند و صفت روغن ترب
آب ترب یک جز در روغن کنجدی سه جز و هر دو را به هم آمیخته بخوشانند که آب بسبب زرد
و روغن بماند لنگا بدارند و بکار برند صفت روغن بابونه گل بابونه در روغن کنجد

و همیشه کرده در افتاب دارند و قتی که گل پرورده شوند بزرگتر چمن بعمل آرند و کرب
 روغن بنفشه در روغن گل و غیره همین است صفت روغن شطوطه در صبح
 در سر که تر دارند صبح و در نیم آمار آب بپوشانند تا به نیمه آید نیم آمار روغن کنبه انداخته
 باز بپوشانند تا آب بسوزد و در روغن همانند نمک بدارند و اگر سبب استخوانی معده بود و علامت آن
 غشیان و سیلان لعاب از دهن و در دسمر علاج تنقیه معده بقی و صلاح
 حال معده کنند و اگر بشهکت و ماغ بود علامت آن دوی و طنین و در دسمر علاج
 تبدیل مزاج و ماغ و تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزله جار باشد علاج آن لعاب بیدانه
 شیر و مغز تخم کدو شیر و عنب در عرق عنب اشعلب برآورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
 حل کرده بنوشند و اگر از نزله بار بود و علاج گاوزبان عنب پرسیاوشان اصل بنفشه
 بنکوفه عنب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس حل کرده
 بنوشند طنین و دوی اگر باریک و تیز باشد طنین گویند و اگر غلیظ بود دوی و اکثر
 از ریاح بار و باشد علاج اطریفل اسطوخودوس اول بخورند بالایش گلقد آفتابی در عرق
 بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی است در پد سفید غلایقون ساسیه در بیلید برنج
 شسته آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیکوخته تخم کرفس در آب
 جوشانیده صاف نموده گلقد آفتابی مالیده بنوشند نقصان سمع اگر خلقه باشد
 یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضرب که باعث کوفتن عصب مغز شده حادث گردد و علاج ندارد
 و اگر از غلبه صفرا باشد علاج آن شتر مرغ صفر نمایند و اگر از بلغم باشد علاج آن تقیه فریاد
 و روغن بابونه بچکانند یا بصل در روغن بادام سوده بچکانند و اگر از غلبه خون بود علاج آن
 فصا قیفال زنند و با طریفل مداومت سازند و اگر بسبب دم حار گوش بود علاج آن
 علاج ورم تنقیه کنند معده روغن کدو شیر دختران در گوش بچکانند و اگر بسبب دم
 بارد بود و بعد تنقیه بلغم روغن ترب در گوش بچکانند و صاحب جمیع الحکم بنویسید که زهره گاو
 در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف کرده در گوشش بچکانند
 و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که شیر را در روغن بادام تخم بپوشانند که سوخته شود
 و روغن صاف کرده در گوش بچکانند و اگر بسبب مشارکت عضو دیگر بود و صلاح حال
 آن عضو کنند مثل در امراض پستی رعات اگر بسبب حمران باشد بنویسند و اگر بسبب

بر زبان باشند قلعان که آن را جوشش و بین گویند اگر از غلبه خون بود علاج آن
 فصد قیفال زنند و شیر خشک شیر تخم کدو شیر تخم کاهو در آب برآورد
 شیر تخم نیلوفر حل کرده بنوشند و کتفه صفیه کوره بالا بعل کرند و طباشیر سفید و کتفه سفید زرد
 عطر کنول گشته کافور سائیده بر زبان باشند و اگر از غلبه صفرا بود نیز همین معالجه نفع دهد اگر
 از غلبه بلغم شور باشد تنقیه بلغم نمایند بطهران ذوق اگر از غلبه صفرا بود دخی دهن بر آن
 گواهی و در کس طبع تنقیه صفرا کنند و از کسرخ و سحاق و سنجیدین و ترنجبین و کتفه صفیه کنند و اگر
 از غلبه خون بود علاج آن نیز قریب همین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیه بلغم کنند و از ترش
 و عاقر قریض و از خرفه صفیه سازند کثرت لعاب و سیالان آن اگر از غلبه حرارت و رطوبت
 معده بود علامت آن زیاده شدن در خلط و عده و تسکین یافتن از سیر می شکم علاج فصد
 با سلیق کنند و شیر زرشک در آب برآورد و شیر بیت امار یا رب سبی حل کرده بنوشند
 و از سحاق و کسرخ و کتفه صفیه کنند و اگر از غلبه بیروت و رطوبت بود علاج آن تنقیه
 معده کنند و جوارش مصلی و جوارش کوبنی بر او مت سازند شقاق لب و شش نهشته
 که در شقاق زبان ذکر شده علاج آن لعاب بهیدانه و لعاب علمی بر لب مالند و
 قیر طبع معمولی نفع تمام نمیشد صفیه طباشیر سفید چهار ماشه کتفه سفید شش ماشه وانه سبیل
 نه ماشه کافور یک ماشه اموم و پیه مالکیان را در روغن زرد گرداخته او ویه مذکوره سائیده
 در ظرف آهنی از دسته آهنی تا یکپاس مخلوط سازند و بکار برند و فصل در مراض و دوائی لثه
 در دندان اگر حرارت باشد شدت در دوا ضرر بان دورم لثه و از آب سرد و جت باین
 نه علاج فصد قیفال با چهار رنگ زنند و لعاب سبیل و کتفه سفید و کتفه سفید خشک
 شیر تخم کدو شیر تخم نیلوفر حل کرده بنوشند و کتفه سفید و کتفه سفید خشک
 کتفه سفید پوست وخت مغیالان کوکبا و کلنا کرمانج عدس مسکه در آب جوشانیده
 و کتفه صفیه کنند و طباشیر سفید سحاق زرد و کتفه سفید خشک هر واحد یک ماشه کتفه صفیه
 بروندان ببالند و اگر در دوا ضرر باشد لعاب سبیل و کتفه سفید و کتفه سفید و کتفه سفید
 قدری کافور اضافه نموده و کتفه صفیه سازند و از گوشت و شیرینی پرمیزند و اگر سبب بیروت
 باشد علامت آن عدم ضرر بان و تسکین یافتن بچربی نامی سر و علاج آن بر شش اول بخورند
 بالا پیش گاو زبان به سیاه شان اصل لیس دانه سبیل در آب جوشانیده و صاف نموده

نبات سفید داخل کرده بنوشند و عاقر قرحا بودینه و فوفل کهنه و پوست کنگر در آب
 جوشانیده مضغه کنند و عاقر قرحا بوره ارغنی زنجبیل شیطریج فلفل سیاه هر یک یک باشد
 کوفته خیمه بردندان مالند و اگر دندان بسبب کرم بود علاج آن تخم ترب بر آتش نهند
 و دو آن بردندان رسانند و با بزرگ مقشه یک توله کافور و کوسخ گرفته سکه پوئی بسندند
 یک پوئی از آن گرفته در دهان گیرند جمله کرم در پوئی جمع خواهد شد پس بیرون آرند همین طور
 حسب حاجت باقی دو پوئی استعمال نمایند نصف ترب شمشک که معمول و مجرب است
 فلفل سیاه فلفل سفید هر یک ببت شقال افیون مصری و ده شقال زعفران پنج شقال
 سنبل الطیب عاقر قرحا فنیون از هر یک یک شقال ادویه را جدا جدا بکوبند بعد وزن کنند
 و عسل سه وزن ادویه بسندند شربت از یک دانگ تا نصف شقال فلفل سیاه یعنی
 کن ریشدن دندان از چیزهای ترش علاج شکر بخایند و فلفل سیاه و نمک و عاقر قرحا ساینده
 بردندان بمالند شکر اسنان بیخه جنبش دندان اگر بسبب نرله بار بود و علاج آن
 منصف و سنبل بلغم دهند و بعد از تنقیه عاقر قرحا زرا بلغم پوست کونار سعد کونار زنجبیل
 در آب جوشانیده مضغه سازند و عاقر قرحا و منصف رومی و کندر و مان و برابر کوفته خیمه
 سنون سازند و اگر بسبب نرله حار باشد علاج آن فصد قیفال زنند و بعد فصد
 عناب خمیره گاؤز زبان در عرق عنب الشعلاب مالیده بنوشند و اگر در مزاج صفراوی است
 بجای خمیره گاؤز زبان شربت نیلوفر دهند و پوست کونار کنگار هاس مسکن شیر خشک
 در آب جوشانیده لعاب سیغول مسلم اضافه کرده مضغه سازند و مان و زرد و در طباق سفید
 کتفه سفید شب میانی سوخته فوفل سوخته پوست انار سوخته کوفته خیمه سنون سازند
 تغییر رنگ دندان اگر سیاه بود یا سبز از غلبه سودا باشد و اگر زرد باشد از غلبه صفرا
 علاج در صفراوی بعد از تنقیه صفرا از آب عنب الشعلاب و مسکه مضغه کنند
 و در سوداوی بعد از تنقیه سودا پوست کونار کنگار هاس مسکن شیر خشک
 بمالند و رم لثه اگر حار باشد رجوع به علاج در دحار دندان نمایند و اگر بار بود و آنچه
 در در دبار دندان گفته شد بعمل آرند سنون برای در دلتنه و محکم دندان معمول
 و مجرب است ص زنجبیل سوختن کمی با بزرگ هیرا کیمس کتفه سفید نیلوفر سوخته
 همه را با یک ساینده سنون سازند و یکبار برای خون که از لثه دائم سائل باشد

ص شب میانی که آن را سوخته در سرمه که سرد کرده باشند یک جزو نمک هستند می درود
 در روز دبر بر هر دو کوفته نیمه سنون سازند و اینها و دیگر دم الاخرین پنج باشد که نیمه سفید
 چار باشد دانه الاچی بریان طباشیر فوفل سوخته هر یک پنج باشد همه را کوفته نیمه سنون سازند
 فوفل در امراض خلق و اموات و مری و قصبه ریه و دم الملمات سینیه
 اماس ملاذه عکاج آن حسب ماده تنقیه نمایند اگر از غلیظه خون و صفرا بود بسرکه
 و گلاب و آب غلب الثعلب سبز غره کنند و اگر از غلیظه بلغم بود در دل و غسل را در آب
 جوشانیده غره کنند و اگر از غلیظه سودا بود مغز فلوپس در شیرین تازه مالیده غره کنند
 استمخار اموات یعنی ملاذه سست شود و فرو ترخت رعلاج اگر از غلیظه خون بود در کف خیال
 زیند و کشید خشک گلنار کوکنا غلب الثعلب خشک در آب جوشانیده گلاب و سرکه اضاف نموده
 غره نمایند و گلرخی صندل سفید گلنار کاژو بار یک نموده بر گوشت زارند و اگر از غلیظه بلغم
 باشد بعد تنقیه بماء کفصل غره کنند و شب میانی سوخته شلخ گوزن سوخته نوشادر
 بار یک ساخته بر کف خیال نهاده ملاذه را بر دارند بر تارک سر سریش گدخته در سرمه که در غل
 آینه خسته بر گذارند تا ملاذه را بالا کشد در روز برای زخم اموات و کام مایع حضرت آن
 گل ارمنی طباشیر سنگ جراحت گلنار ورق گل کسادی الوزان گرفته ساییده و در
 کاغذ اضافه کرده بکار برند خشاق و آن درم لوز تین و عضلات مری و حنجره بود
 و مانع نفوذ روح لطیف قصبه ریه و مری بود بلغم بدشواری حاصل شود پس اگر از غلیظه خون بود
 علامت آن سرخی روی و زبان و سوزش خلق و متلانی و عروق و حلاوت مری و غلظت
 و بسیار تنگی نفس رعلاج فصد قیفال زنند و هفت هفت زولولیس هر دو گوشه بچکانند
 و روز دوم تکرار عمل کنند و لعاب بهیدانه لعاب سبغول سلم شیرین عنب شیرین و تخم کتان خشک
 در عرق غلب الثعلب بر آرد و شیرین بیلوف شیرین توت حل کرده بنوشند و اگر احتیاج
 مسهل شود در همین نسخه مغز فلوپس بچکان گل قند آفتابی روغن بادام افروده مسهل میند
 و غذا بوقت دو پهر بخورد آب و بوقت شام شله و بجای آب قیل از عذاعرق
 غلب الثعلب و بعد غذا آب آهن تاب و بعد تنقیه پوست خشکاش عیس سلم
 حقیض کلی گلنار کز مانج عنب جوشانیده صاف کرده غره کنند و قشیکه
 درم مسرخی و زرد رنگ شود نوشادر و نمک ساییده در روغن کنجد آینه

غرغره کنند و بعد منقرض شدن درم بر و عن زرد و غرغره نمایند و اگر از صفرا بود شربت در وقت ضیق نفس و شدت غشی و تلخی دهن و بخیالی بر و گواهی دهد علاج فصد فیال کنند لیکن دم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب پیچون شش ماشه و شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو شیره عناب در عرق عناب الشعلاب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و باقی علاج آنچه در موی گفته شد بعمل آرند غذا یک وقت شبجو با شربت نیلوفر بوقت شام که چوبی ملایم و اگر از بلغم بود بسیار کثرت لعاب و تسخیر و در قلب در و گواهی دهد و اگر از سرد بود علامت آن خشک دهن و تیرگی رنگ علاج هر دو پر سیاوشان هفت ماشه که حقیقه پر پانزده عدد و سنار یکی یک توله موطو خود و س بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفنج ۴ ماشه تربید سفید ۹ ماشه زنجبیل ۹ ماشه در سته آثار آب جوشانند تا ثلث حصه ماند بالن صاف کرده مغز فلو س ۳ توله گل کنند آفتابی ۴ توله غار یقون تخم منطل هر یک دو ماشه و عن سید نیمه یک توله داخل کرده نیاز سازند و اول باب گرم حقیقه کرده بعد از آن نصف دوازده گره و تنقیه انداخته عمل نمایند و بعد چهار گره می نصف دیگر را در حقیقه انداخته بعمل آرند بعد تنقیه پر سیاوشان اصل اسوس عناب الشعلاب که مانج در آب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و بار اسل غرغره کردن فائده عظیم می بخشد غذا قلیله و خشک گزنگلی آواز اگر از نزله شود بلعاج نزله متوجه شوند و اگر بسبب گله حنجره بود چنانچه لب اراض حاده لاحق میشود شیره تخم خیارین شیره تخم کاهو در عرق عناب الشعلاب بر آورده شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند و اگر از سردی حنجره بود چنانچه در ایام سردی لاحق شود که در زمان پر سیاوشان عناب دانه الایچی نبات سفید و آب جوشانیده صاف نموده بنوشند یا کشمش ۹ ماشه یا سته توله نبات سفید جوشانیده صاف کرده بنوشند و افطباتی مری یعنی بهم شدن آن علامت او آنست که چیزی سبک مثل آب و شور یا اصلا نشود و اما لقمه بزرگ بفرغ غت بی ایذا خورده شود و علاج گاو زبان عناب انیسون سنبل الطیب بهمن سفید بهمن کسرخ جوشانیده صاف نموده و غلظت حل کرده نیم گرم جرعه جرعه بنوشند و اگر سینه سینه سرد و کرده و تهید فائده بسیار بخشد و نیز تنقیه بسیار بلغم بعمل آرند و مجده ناری زیر سرخ نمهند و پاکیزه جدید بتر ماند استر خا حنجره یعنی سستی علوم نشان وی نفس نایاب است یا بعسر آید

علاج آن مثل علاج انطباق مری کنند فصل در امر ارض سینه و شش و آلات تنفس
 یخسوف اگر بعد از زکام بار و عارض شود گاو زبان اصل السوس
 پر سیاوشان زرد فاس یا بس عذاب بادیان نیمگرفته در آب جوشانیده صاف کرده
 خمیره بنفشه حل ساخته بنوشند و اگر حاجت است و استلزام اخلاط بود میزنند انجیر زرد
 سنبله گل مغفر غلوس غار یقون روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بر روز سه مرتبه
 شیر گل گاو زبان شیر عذاب در آب بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بتقریه عام
 تنقیه دماغ کنند و بعد برای تنقیه سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان
 آینه اول بخورند بالایش گاو زبان زرد فاس یا بس عذاب پر سیاوشان در آب
 جوشانیده صاف کرده غسل خالص آینه بنوشند و حب جد و ارنافع ترین اشیا است
 صفت لعوق سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عذاب
 بس دانه تخم خباز می تخم خطی هر یک سه ماشه بسید انیکلرم پوست خشخاش
 دو توله در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیر مغر بادام
 شیر تخم خشخاش سفید از هر یک یک توله بپزند کجده کثیره صمغ عربی رب السوس
 هر یک سه ماشه سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و باز آیدنی خون بود
 علاج آن فصد قیال زنند بعد آن عذاب بنفت دانه خمیره بنفشه و توله
 در عرق عنب الثعلب و عرق گاو زبان مالیده بنوشند یا لعاب بسید که شیر تخم گاو
 در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد علاج لعاب سنبله
 مسل لعاب بسیدانه شیر تخم گاو شیر تخم کشنی خشک شیر آلون بخار در عرق عنب الثعلب
 بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت است مسهل صفرا دهند و پیشه نما
 که ترشی آلون بخار را بسر فرست نمی رساند بلکه مفید است و مجرب کمانی بحر الجواهر جمع کنند
 و قسمی است از سرفه که آن را سرفه یا بس گویند و آن چنین باشد که در صبح و بامداد
 و آن بر دو قسم است یکی سرفه بارد و سبب آن بلغم مائی رقیق بود که در اجزای ریه نفوذ کند
 علامت و علاج آن علامت و علاج نزله بارد است دوم سرفه حار که خلط رقیق حار
 مدام از دماغ بطرف سینه میریزد و در اجزای آن نفوذ کند علامت آن سرفه بر خشک
 بغیر از آمدن چیریه از سینه و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و کمی آن در روز

علاج دیاقوز اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه لعاب سبغول مسکه شیر خرم کاه بود عرق
عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجوب اسفناخ یا خشک
یا شله در سرفه بار و غذا کباب در لاج یا تهویا آب قلیه یا خشک کم روغن حب که با کزیم
سرفه مفید اند صفت گل سپسته پوست بلیله مساوی الودن گرفته در عرق ادرک
ساییده بقدر موندگ جها بندند عند الحاجة یک حب در دهن نگا هارند غسل
حدوث این مرض بعد از ذات الریه یا ذات الجنب بود یا بعد از نفث الدم یا نزله حال
طویل عارض گردد و علامت آن ظهور رنده در سرفه و فرق در میان ده و بلغم باین طور
می کنند که بر آتش گذارند اگر بوی جرم سوخته آید ده است و الا بلغم و سبب
این علت قرصه ریه میباشد علاج کثیرا بلسوس ساییده در دیاقوز یا سوخته
اول بخورند بالایش شیر مغز تخم کدو شیرین شیر خرم خرفه در عرق عنب الثعلب
و عرق گاو زبان بر آورده شربت خشخاش یا گلقدار آفتابی دخیل کرده بنوشند
یا سفوف سلطان اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه شیر خرم اصل السوس در عرق
گاو زبان بر آورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و شیخ الکرس گوید که سلول را
گلقدار تازه بسیار خورند که نافع ترین اشیا است بلکه باید که نان خورش هم گلقدار
و قتیق که خون بر آمدن شروع شود قصد با سلیق زنند و قرص کهر باد شربت
حب الاس بدین صفت سفوف سلطان سلطان سوخته ده درم
صمغ عربی گل ارمنی هر یک نیم درم خشخاش سفید و ورم و نیم کثیر است و ورم حمله را
بگویند و سفوف سازند صفت قرص کهر یا صمغ عربی نشاسته کهر یا کثیرا
مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقا قیا هر یک یک درم کوفته بچینه
در لعاب سبغول اگر اص سازند شربت از ده ماشه تاء ماشه و پو شیکه نماید
که طریقی سوختن سلطان آنست که سلطان را در کوزه گل کنند و سر کوزه بچینه کنند
و یک شبانه روز در نورند بعد از بکار برند نفث الدم و آن آمدن خون بود
از راه دمان یا از دماغ بود و آن بر تخم آید و گاه رعات همراه بود یا از اجزای حلق
مثل خنجره و غیره بسبب آواز شدید یا فی شدید یا از ضرر دیگر بر آید و این منخج شده
و یا از سینه بود و او وقت استسقا یا سرفه شدید بقدر اندک بر آید یا از اجزای دهن

مثل لثه و غیره بر آید و علامتش ظاهر است که از علامات مذکوره هیچ نبود و یا بزاق آید
 بر آید علاج کبر با سائیده در خمیر ششماش یا دیاقوزه آمیخته اول بخورد ببالایش
 لعاب بهیدانه شیرین ریشنه انجبار شیرین تخم خرفه در آب بر آورده شربت حب لاس حل کرده
 بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر ازین بر شک و فصد باسلیق رنجد و قرص کبر یا قرص گلنار
 بدهند و این قرص در دهن دارند صفت اقا قیا کبر یا مر و ارید ناسفته بسار
 طهار شیر گل سرخ کشنیر خشک تخم خرفه گل ارمنی نشاسته صمغ عربی کثیر اسماوی الونان گفته
 کوفته بخیه در آب بزرگ بارتنگ یا لعاب به بنول مسلم اقراص سازند صفت
 قرص گلنار گل ارمنی گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ اقا قیا از هر یک
 سه درم کثیرا درم کوفته بخیه باب گلنار اقراص سازند و کشته شمر جان اگر لعاب حب
 فقت الکرم دهند فائده عظیم است بخشد صفت شلخ مرجان را در شیر آگ هفت مرتبه
 گرم نموده سرد کنند بوجه در شیر آگ سائب را اقراص ساخته خشک نموده در دو
 سکوره گلی نهاده خشک کرده در ده آگار با چکر شتی آتش دهند شربت یک سرخ
 یا شربت آگار غذا شده و دال خشک و مار الشیر اگر خون را از جوار دهن بر آید علامتش است
 که گلنار انجبار فوغل باز و همه را سوخته با مضطکی سائیده بر دندان مالند و انجبار گلنار
 که مانج فوغل حفص در آب جوشانیده مضطکی کنند و گاه این مرض از بند شدن حیض
 عارض گردد علامتش آنست که مدرات حیض دهند و فصد صافن زن صفیق النفس
 و آن مرض نیست که تحفه محنت و حرکت نکرده باشد نفس سببیت و تو اثر آید و آن اگر از نزله
 بار و بود علامت آن آواز خرخر از سینه آید و با سرفه و یغم باشد و اگر با سرفه باشد بخمر
 باستقار و دوران وقت شیر شتر دهند و هر چه در دستها گفته آید بکار برند و اگر از نزله
 علاج گل گاوزبان گل زوفا ابریشم خام مویز منقی اصل سبوس مقشر نیم کوفته
 سبوس گندم در عرق غنبل الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده
 شربت زوفا حل کرده بنوشند غذا قلیه یا نان خمیری و اگر این مرض از استهوار
 عضلات نفس عاوت گردد و علامت آن نفس مضاعف است علاج آن شل علاج
 فالج کنند و اگر از تصاعد انجبه گرم بود که از دل بسوی شش آید علامت آن
 حساس تصاعد انجبه گرم بود و عظم النفس و نبض و شدت عطش علاج

فصد باسلیق زنند و رای تسکین حرارت لعاب بهیدانه لعاب بهغول سلم شیر
منقرنم که و شیرین در عرق گا و زبان بر آورده شربت نیلو فر ص کرده بنوشند غذا آشوب
لعوق صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسب دارد و معمول این دو دو دان
صفحه میزنند و ابجد زرد با قلا تخم خشخاش اصل کبوس منقرنم که و شیرین پسیاوشان
رازیانه زوفای یالین منقرنم با دام نقشه جلبه پودنه تخم صمغ که کثیر تخم گتان بهیدانه
کوکنار از هر یک نیم توله همه را جو کوک نموده در دو آن آب بجوشانند تا نیم انگار بماند
صاف نموده غسل پا و آثار داخل کرده بقوام آرند شربت انجیر داشته تا دو دم معجون
از تالیف جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم که در ضیق النفس مکرر تجربه بر سیده صفت
مرکب میوه سالک کثیر صمغ عربی از هر یک پنج درم کند زراوند فرومانا زعفران پسیاوشان
ایساهر یک سه درم زوفای یالین چلغوزه هر یک پنج درم میوین شسته و در هر چهار
کوفته بخیه صمغ را در کشته اوقیه پنج زوفای یالین ص کرده در غسل و نبات معجون بمانند
ذات الریه و آن درم گرم است که در شش پیدا شود علامت آن شعاع
و ضیق النفس و درد در مقدم سینه و سرخی روی و خسار و چشم و غلظت و موجیت نبض
علاج فصد باسلیق زنند و برای تلطین طبع گل بقیه گل نیلوفر عناب با سبستان
تخم خطی در آب جوشانیده صاف کرده شیر خشک حل ساخته بنوشند غذا آشوب و گاه
در شکش درم رخوبغنی عارض شود علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب
و زکام و سرفه علاج بضع و مسهل بلغم دهند ذات الصدر و آن درم عشا
مضعف سیت است علامت آن تب دائمی و شدت عطش و مر یض از دم معده خجسته
در دناش دریافت کنند ذات العرض و آن درم منقر غشای مضعف سیت است
که جانب فقرات حادث گردد علامت آن احساس درد در میان هر دو شانه
و مر یض بر پشت نتوان خفت علاج هر دو شل علاج ذات الحجب نمایند مگر برای
وضع او و بهر موضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات العرض با این
کتفین و در ذات الحجب بر پهلوها و کنند ذات الحجب و آن در سه باشد
در برده که ضلالت را پوشیده است یا در حجاب حجاب علامت آن تب دائمی
و غشایت نبض و اکثر این مرض از ماده گرم حادث میگردد و علاج تار در سوم

فصد باسلیق از جانب مخالف زنند و اگر حاجت بود و شربت عتاب شربت نیلوفر
 در عرق غلب الثعلب در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بمسلسل حاجت
 اول براسه نضج ماده غلب الثعلب بنفشه برگ گاوزبان و در عرق غلب الثعلب بنفشه
 صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند روز دوم گل نیلوفر اضافه کنند و بجای بنفشه
 گل بنفشه تبدیل نمایند و بر روز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر تخم خنجر غلب الثعلب خشک
 عتاب سپستان و در عرق گاوزبان عرق غلب الثعلب بنفشه بنفشه شربت نیلوفر
 حل کرده شیره تخم کاهو بالارینه خاکس پاشیده بنوشند و بر روز هشتم گل سرخ مغز فلوس
 شیر خشک ترنجبین روغن بادام اضافه کرده مسلسل دهند و بر روز نهم لکاب پدید آید لعاب
 اینغول مسلم شیره تخم کاهو در عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و ضما
 در رتبه ابر کوبیده صندل سرخ آرد جو آب خرفه سوز قدری روغن بنفشه سائیده
 ضما نمایند و چون زمانه استدا بگذرد گل بابونه گل خنجر گل لعل الملک آرد جو آرد باقی
 غلب الثعلب خشک مغز فلوس در روغن بابونه ساییه ضما کنند فصل در امر ض
 قلب حقیقان حرکت است تلاجی در دل که برای دفع شیه در دل می شود و علاج
 اگر از غلبه صفرا بود تنقیه آن کنند و مفرحات و مبروات که در دوی تحریری این عمل آرند
 و اگر از غلبه خون بود فصد باسلیق زنند بعد فصد صافین کشان و آله مرسته
 بورق نفه مجیده اول بخورند بالایش لعاب اینغول شیره تخم خرفه شیره کشن خشک
 شیره کز خشک در گلاب و عرق کیوڑه بر آورده شربت انار شیرین باخمیه صندل حکوده
 تخم فرج خشک پاشیده بنوشند یا آله مرسته اول بخورند بالایش شربت صندل شربت انار شیرین
 در عرق گاوزبان و بید خشک حل کرده تخم بالنگ پاشیده بنوشند و نیز بعد تنقیه ماو الحبین
 بطریقیکه در بحث مایخولیا ذکر یافت بعمل آرند و ماو الخیار خورن طریق اخذ ماو الخیار
 بگیرند خیار و از سر کار و چند جا بنزد لیس گل حکمت نموده و در تنور که گرم است آن
 فرو نشسته باشد بداند تا بریان شود پس بوقت صبح بر آورده گل حکمت رو نموده
 سر آغز بریده بپاشند پس آتش را صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
 و قدری قدر سه هر روز بنوشند تا بیک رطل رسد و فرکیب ماو الکبریت هم
 همین است و ملا دست خمیره مر و اریه معمول کنند و شراب الصالحین نافع ترین

اشیا است و دوا در قرص کا فور نیز مفید است صفت خمیره مروارید بمهمله
 کوبیده ابریشم براده صندل سفید هر یک دو توله شب در عرق گاؤزبان یک رطل
 تر دارند صبلج جوشانیده صاف کرده با قند سفید و در طل و غسل خالص یک رطل
 بقوام آرند و در آخر قوام مروارید ناسفته یک توله شب بنیاقوت بسد هر یک دو توله
 مشک اخالص ۲ ماشه همه را ساینده داخل سازند بعد از آن در ورق طلا در ورق نقره
 هر یک شش باشد داخل کرده خوب حل کنند و بکار برند صفت شراب صابون
 بیار و حل گوژ بل که گلیست مشهور در بند صد عد و سبزی آن دور کرده در آب
 یموسه کاغذی پاؤ آثار مالیده شب در پیاله چینی نگا بدارند صبلج با شربت نبات
 که یک آثار نبات را با دوا آثار عرق کیوڑه و گلاب شربت ساخته باشند یکجا کرده
 در شیشه که نصف شیشه یا ثلث شیشه خالی باشد انداخته شیشه را نگاهدارند
 پس بعد چهار روز که جوش خورده باشد بر آورده صاف کرده بدارند از دو دام
 یا شش دام بعمل آرند و اگر همراه عرق کیوڑه و گلاب بید مشک آمیزند بهتر باشد
 صفت قرص کا فور کا فور رسته جو زعفران چهار جز و مغز تخم کدو شیرین و دو جز و مغز
 تخم خیارین چهار جز و غسل سفید چار جز و کوفته بجنه در غسل سرشته اقراص سازند
 و صندل سرخ در آب کشیده بسن سوده بر قلب طلا کردن فائده عظیم می بخشد و صیب
 و بی و اما زخور و ن خفکان را مفید آید و اگر از سور مزاج بار و بود و دار مسک حل
 اول بخورند بالایش شربت گاؤزبان در عرق گاؤزبان و عرق یادبان و
 عرق پان حل کرده بنوشند یا عنبر شرب سائیده در گلشن سیبوی آینه اوان بخورند
 بالایش گاؤزبان اصل السوس در عرق عنبر الثعلب جوش خفیف داده صفا کرده
 شربت زو فاصل ساخته خاکشی پاشیده بنوشند یا خمیره ابریشم اول بخورند بالایش
 شربت نبفشه در عرق گاؤزبان و عرق مکو حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند
 و سنبل الطیب صندل سرخ و ارچینی مشک و در روغن گل سائیده بر دل طلا کنند
 و اگر بشکت معده بود علامت آن حدوث غشیان و بعد از آن تخفیف یافتن
 پس اگر در معده صفا باشد علاج آن سنگبین در آب گرم حل کرده
 بنوشند و بعد یک گهر می قه کنند بعد خمیره صندل در ورق نقره بمهمله

اول بخورند بالایش شربت سنبلی در گلاب حل کرده بنوشند غذا آشوب با شربت انارین
 و اگر در معده بلغم بود و علاج آن نمک در آب جوش داده قی کنند بعد شیر باویان
 در عرق گاو زبان بر آورده گلقدن آفتابی مالیده بنوشند و جو ارش مناسب بخورند
 غدا بخورد آب و اگر تدریجاً ندر کوره سودند به تنقیه خلط نمایند و اگر در معده سودا بود
 مارچوبه و هسته و اگر خفقان بسوزانم بود و دوار لمسک اول بخورند بالایش گلقدن آفتابی
 در عرق گاو زبان و عرق باویان مالیده صاف کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و اگر
 بضعف معده بود و علاج جو ارش مصطکی سائیده در خمیره صندل آن میخیزد اول بخورند
 بالایش شیر که دانه بیل در عرق گاو زبان بر آورده نبات سفید در خل کرده بنوشند و اگر بسبب
 ضعف قلب بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن
 و از اندک حرکت نفسانی مثل غم و شجح حادث گردد و علاج خمیره مروارید و دوار لمسک
 بار و یا خمیره گاو زبان عنبری اول بخورند بالایش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب
 در عرق گاو زبان و بید مشک حل کرده بنوشند غذا پلو لا و قلیه چیره مرغ صفت
 دوار لمسک بار و طباشیر و ماشه گلسترخ ۱ ماشه که با سه ماشه کشنر خشک سته ماشه
 مروارید یک ماشه قرقره و ماشه مشک خالص و دوسرخ کافور ۳ سرخ شربت فواکشیرین
 ۳ توله نبات سفید رشت توله بدستور معروف تیار سازند غشی حالتیست که تمام جوش
 معطل نماید علامت آن بیرونت اطراف و نفس و نفس ضعیف بود و علاج و حالت غشی
 آب سرد و گلاب بر روزند و بویای خنک بپایانند و بر آنجوره گلی آب نارسیده
 یا رنگون گلاب پاشیده بپایانند و دست و پا به بندند و کف دست و پا را دلیک نمایند
 و کشیدن شاخا بر ساقین و قدیمین مفید بود و اگر بسبب وجع شدید باشد سکین فرج
 فرمایند فصل در امر اض پیستان قلت لبین یا بسبب قلت خون بود که داده
 لبین است یا بسبب غلبه اخلاط ثلثه بر خون بود و علاج اگر از غلبه اخلاط بود و قی آن
 نمایند بادویه خفیفه و اولی آنست که فقط از ادویه معدله تعدیل اخلاط نمایند
 و شیر ۲ تخم شبت ۲ ماشه در عرق گاو زبان ده توله بر آورده به نبات شیرین کرده
 بنوشانند و زیره کرمانه سته ماشه بعد تناول طعام بخورند و اگر بسبب قلت خون بود
 ادویه مولده خون بکار برند و زیره کرمانی در توله خون خاصیت عجیب دارد

غذا پلا و مرغ یا قلید خشک تناول نمایند و درم لیستان اگر حار بود سرخی زنک و عظم بنفش
 علاج قصد با سلیق از جانب مخالف بکشایند و اگر احتباس طبع بود قصد صافن
 از بای موافق زنند و در خرفه در سر که تر نموده بر لیستان گذارند و اگر بخلیل مرد و خفته شد
 گیر و گرم کند و چرخ خطی تخم کتان مغز تخم تمر هندی در شیر گاؤ بطریق مرهم بچیده برای تصفیه ضار نماید
 و بعد از آن الفجار این مرهم بعمل آرند صفت سفید یک توله مر در سنگ ماشه بوم سفید یک دام
 روغن کنجد هم توله بطریق معروف مرهم نموده استعمال نمایند و غذا زانان و قلیه بپزند
 و پوشیده نمایند که اگر هر دو لیستان را در دم حادث گردد و از طرفیکم بود قصد زنند
 قفسل در امراض معده وجع الفواد و آن در دفع معده است اگر از نصاب
 صفر باشد علامت آن ظاهر بود علاج قصد با سلیق از نرند و شیر و زرشک
 یا آب تمر هندی در عرق گاؤ زبان بر آورده شربت نیلوفر یا سکنجبین بپوشی حل کرده
 بنوشانند و گل سرخ طباشیر زرد و در گلاب سائیده بر فرم معده ضار کنند و مالیدن
 عطر گلاب نیز نفع یکن دبد و اگر از ریا ح بار و د باشد علاج آن از حکایت فیض و قبل
 برگیرند حکایت شخصی را وجع الفواد بار و لاحق شد رجوع با حق آورده روز اول شیر
 دانه هیل در عرق گاؤ زبان و عرق بادیان بر آورده گل قند آفتابی مالیده و پیست
 داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل سائیده در گل قند آفتابی آمیخته خورانیده
 عود و مصطکی در روغن بابونه سوده بر موضع در ضار و کنا نیده شد تا سه روز همین طریق
 معالجه شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریا ح و دفع ماده گاؤ زبان بادیان نیکافته
 تخم کرفس و خربکی در آب جوشانیده صاف کرده غسل خالص آمیخته داده شد
 روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد عتاب بنفشه افزون ساخته
 بجای غسل گل قند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بر دز مسهل سپاوشان
 سوزنیقه تربید سفید محجوف خراشیده مغز فلوس خمیره بنفشه شیخشت روغن بادام صاف کرده
 مسهل داد بر دز تبرید لعاب ریشه خطمی شیر دانه هیل در عرق بادیان بر آورده شربت
 بنفشه حل کرده نوشانید همین نمط مسهل بعمل آمد گونه افاقه شد و چون که در دوت
 در مزاج و شکایت وجع موجود بود و دای محترع حکیم علوی خان در برک قبول
 داده شد صحت کلی یافت صفت دوا محترع علوی خان نمک ترب نمک بونه

نمک بنک هر يك سه ماشه جوهر لوبان سه شخ قفاح اذخر يك مثقال دانه هيل و در دم
 همه را در عرق نانخواه ۲ توله کحل کنند تا خشک شود پس نگاهدارند عند الحاجة بقدر
 سه شخ در برگ تنبول نهاده بخورند و جمع المعده اگر از ریح بود و قراقرق مثقال
 و جمع گواچه و دیگر علاج جوارش کمی اول بخورند بالایش شیر و تخم کشوث شیر
 بادیان شیر و زیره سیاه در آب بر آورده گل کنند آفتابی مالیده بنوشند و اگر از غذا خورد
 علاج قه کنند و سکنجبین ساده گل کنند آفتابی در گلاب و عرق بادیان حل کرده
 بنوشند تخم و بهیضه تخم آنست که معده اصلا در غذا تصرف نکند و بهیضه نکند و بهیضه
 عبارت از آنست که غذا بهیضه نشده و معده بماند و فاسد گردد و آنچه لطیف باشد
 بقیه دفع شود و آنچه غلیظ در سبب بود با سهال علاج اگر طبیعت مستدر بقیه باشد
 از آب گرم و سکنجبین و گلاب فی فرمایند و الا شیر بادیان شیر موزین قه و عرق بادیان
 و گلاب بر آورده صاف نموده سکنجبین ساده حل کرده بنوشند و اگر حاجت فتنه زنجبیل
 تر بد سفید محو خراشیده سائیده در گل کنند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش شیر و یا
 یا شربت و در دیگر یا شربت سنا و عرق بادیان و عرق گاو زبان حل کرده بنوشند
 و اگر ببتب غلبه صغرا بود علاج بقیه تنقیه معده کنند بعد سکنجبین ساده و سکنجبین
 و در گلاب و عرق غلبه شلب حل کرده بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف
 برای جسم سهال طبها شیر سفید سائیده در شربت انار شیرین آمیخته اول بلیسند
 بالایش شیر و زرشک شیر سماق شیر طبها شیر سفید در آب می شیرین بر آورده و شربت
 حب الاس حل کرده بنوشند و اگر از غلبه بلغم بود علاج بعد تنقیه معده عود سائیده
 در جوارش مصطلک یا نوشند و آمیخته نخستین بخورند بالایش شیر و دانه هیل
 در عرق گاو زبان بر آورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و اگر بهیضه از فساد هوا بود
 که آن را بهیضه و بانی گویند علاج خانه را از عطریات و بخورات خوشبو سازند
 و سکنجبین لیمو و سکنجبین ساده در گلاب حل کرده بنوشند و از قند و لیمو و گلاب آب
 خالص آب شور و تیار سازند و جرعه جرعه نوشیده باشند و حد و از تشنج و از جمل ریانی
 و زهر مریه خطائی و بیپتیه در گلاب سوده شربت انارین و سکنجبین لیمویی حل کرده
 بنوشند و شیر و آلو بخارا شیر و زرشک در گلاب و عرق گاو زبان بر آورده شربت انارین

صل کرده بنوشند و کشنیز سبز بپوشد و چون کلبه و آن زیادتی آرزو می طلعم
و حرص بر مالکات چنانچه در طبع سنگ است میباشد پس این مرض اگر از خشن بود از خیمه
علامت آن قلت تشنگی و آرزو غرض و بودن اشتها بر ساعت و سوزش و غرض
فم معده اگر طعام نخورد و تشنگی قریب نباشد و اگر علاج تنقیه سودا پس مله ماهی و فانی
غذا آنان در قلیه مرغ جوع البقری و این مرضیست که در آن بطلان نسوت طعام
بمرتبه شود که صاحب آن از بومی غذا اگر اهمیت بهم میرساند و اعضا نهایت محتاج به غذا
می باشند و اکثر باغنیان و غشی باشد و لاغری بمرتبه بهم رسد که مردم گمان بزرگه در وقت
و این مرض را الویموس هم میگویند و اگر از سبب مصادمت هوای سرد و ملاقات شلوج
غرض این مرض از سوز مزاج بارد و مفرط در فم معده حادث شود و قوت جاذبه و حساسه
از فم معده بطلان یابد و در دو معده حساس کند و چون دست بر فم معده گذارند
بر دوت محسوس شود و علاج جوارش کمونی بجوارش جالینوس یا جوارش مصطط
یا جوارش عود آمیخته اول بخورد بالایش شیره بادیان خیره دانه نیم در عرق بادیان
بر آورده صاف نموده بکشد آفتابی مالیده بنوشند و بنیل الطیب مصطط رومی در روغن گل
روغن بابونه سائیده بر فم معده فضا و کنند و اگر بالینت طبع باشد دانه سبز و سیاه
زرد و واقا قیام رومی بلکه راسائیده در رب سبزی شیرین آمیخته بخورند غذا از روزه
تخم مرغ نیمبشت و نان خمیری که در عرق بادیان خیره کرده باشند و کباب مرغ و اگر
از خلط معده یا حرارت بدن حادث گردد علاج تشنگی و قبض طبیعت بود
بوقت گرمی و اگر طعام حاضر نشود غشی کند علاج بوقت افتاده شیره زرشک
در عرق کیوژ و گلاب بر آورده شربت انارین صل کرده بنوشند و غذا آنان گندم را
در آب انار و سیب تر کرده بپزند و عطش شدید مفرط و آن را سبب اند
سبب اول خلط لایح غلیظ چون بلغم شور با غلط بسیار خشک چون بلغم سرد و دوی
اجزائی در معده جمع شود طبیعت از آن متاثر می گردد و مشتاق آب شود تا باستان
آن اجزاء خلط مذکور را نرم ساخته رفع نمایند و هر قدر که آب بخورد و آن خلط
زیاده تر از بیروست آب غلیظ و متکلفت گردد و در آنجا عطش بحال خود و اندر انسان
سیراب نگردد و این را عطش کاذب نامند و خاصیت این عطش آنست که بپزد انسان

بران صبر کند یا چنانچه گرم مانند زنجبیل بخورد تسکین یابد علاج ششها فالح
 یا کنگرین عسل بکشد فقط و سبب دوم آنکه حرارت یا بویست بر معدة مستولی گردد
 و از آن باعث طبیعت خواش آب نماید و این عطش یا بجمارت بویست سافج بود
 یا از غلبه صفرا علامت آن تلخی در من و زردی قاروره علاج لعاب سیغول مسلم بشیره
 زرشک شیره آمو بخارادر کلاب برآورده شربت نیلوفر شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت
 تنقیه بود مسهل و قه بعمل آرند غذا را با الشعیر و سبب سوم آنکه از حرارت خارجی مانند بوا
 که از اشتیاق در شش حرارت پیدا گردد و بدان سبب خنک آب حاصل آید علامت آن
 آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود و علاج تبرید مذکور و بنزد و در سخا
 و یا در جای سرد سکونت و زرد و خمیره صندل اول بخورند یا لایش شیره تخم خرشیره و عناب
 در عرق گاو زبان و عرق کیو بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و صندل سفید
 و خیار پیوسته و درم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن سوزش معده
 و لزوم حمی و تشنگی بسیار و قی و غطز و بعضی سقوا و شربت علاج اول فصد با سلیق زینب بعد
 اگر احتیاج بود مغز خلوس گلکند آفتابی در عرق غلب مالیده صاف کرده بخورد
 بالا ریخته لعاب سیغول مسلم پاشیده بنوشند و بر دز تبرید لعاب سیغول مسلم بشیره تخم
 کشمش خشک شیره تخم کاسنی در عرقیات بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
 و در اجزای درم صندل سرخ رسوت گلرنگ در آب غلب الشعیر بر مایه ضما کنند
 و بعد از تنه روز آرد و جو خطمی در آب غلب الشعیر آب کشید سبز سائیده ضما کنند
 بعد سیبیل الطیب زرد و دوا فرایند غذا آشجو و بعد از تنقیه بر دز نیم آب غلب الشعیر
 سبز و قی و آب کاسنی سبز و قی بشربت زردی شیرین ساخته بیدارند و اگر درم
 منفی شود و لا تمش آنست که خمی سکون یابد علاج بعد از تنقیه معده و قه که با و غیره
 استحا که نایست غذا آشجو عسل فالح و اگر از بلغم باشد علامت آن تب نرم
 و سقوا و شربت مسهل و سبب چهارم رطوبت در معده و علاج بهاء الاصول اول نفی بلغم کنند بعد
 سنا و کی غار قون خلوس اختیار شیره گلکند آفتابی روغن بادام در بار الاصول اضافه کرده
 مسهل دهند و درین مرض احتمال دوی حریفه مثل تخم قنط و غیره نفرمایند و اضافه
 سیبیل الطیب فداوی که در درم سوداوی مذکور میشود و عسل آرد و صفت بهاء الاصول

پنج کرفس پنج راز یا نه پوست پنج کبر هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک دو درم
 غافق فستق شکامی باد آورده هر یک ده درم قطوریون سه درم همه را در دهن آب
 بخوشانند تا نصف رسد صاف نموده هر صبح سی درم باده درم گلکند آفتابی بنوشند و اگر
 سه درم مصطکی رومی سائیده سردار و کرده دهند بهتر باشد و اگر از سودا بود علامت آن
 سختی مویض و سودا درنگ و افکار رویه و غشویت با ترشی دهن علاج فصد با سیاق نهند
 و مار الجبین بکار برند و حله و تخم کنوچه تخم کتان در آب بادیان سبز سائیده ضماد کنند
 و غذا شورای طیور و آب یخنی کوته در آب صبیغ قشام مضرت دارد زیرا که جذب مواد
 بطرف معده مینماید نفخه معده و آن سود مزاج بار و سافج در معده حادث شود
 پس هر چه خورده شود بسبب برودت مستحیل بر یخ گردد و بسبب اکل طعام با دانه
 مثل باقلا و لوبیا ریاخ متولد شوند یا اجتماع خلط بلغم و سوداوی یا صفراوی و بیده بود
 پس بسبب حرارت معده ریاخ از آن متولد گردد و علاج اگر کثرت اخلاط باشد نفخ
 مراغه بنو حبه غلط بمسل تقیه کنند و اگر از حبه ریاخ بود جو ارش کوفتی اول بخورند با لک
 انیسون بادیان نیم کوفته تخم کرفس صغری در آب جوشانیده صاف نموده گلکند آفتابی
 مالیده بنوشند غذا بخورند و آب و اگر حله غلیظه و شمای نفاخ و ترشی برهنه ترشی و غشیان
 قه حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که در روست از راه دهن و خروج حرکتی است
 بے آنکه چوبه دفع شود و غشیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت پس از خلط
 در جوف معده بود قی حادث گردد و اگر داخل جرم معده بود تنوع پس خلطیکه در معده
 ریخته باشد اگر صفرا بود علامت آن تنگی دهن خشکی زبان و قی صفراوی علاج
 از سنگبین ج آب گرم قه کنند بعد از رشک سماق در جبین شربت انار ترش سائیده
 آمیخته بلینند و جو ارش مصطکی معمولی مداومت سازند صفت مصطکی رومی سه توله
 زرشک یک توله دانه لایچی خور و ۲ توله نبات سفید سه چند بدستور معروف تیار سازند
 غذا آشجو و اگر از بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قه اقر علاج تخم ترب تخم شبت
 اصل السوس غیر مقلش در آب جوشانیده صاف کرده قی کنند بعد از رشک مصطکی
 اول بخورند با لایش شیر باد بادیان شیر بودینه خشک در آب بر آرد و ده
 گلکند آفتابی مالیده بنوشند و اگر قه از کثرت اخلاط نباشد و علامت برودت

ظاہر بود جوارش مصطلکی وجوارش عود ترش وجوارش عود شیرین تناول
فرمایند و اگر علامت حرارت ظاہر باشد شربت انارین وجوارش انارین فائده
میکند رقیق الدم یعنی برآمدن خون از معده بقی و آن از انفجار فواید عروق
حواله معده بود علاج فصد با سلیق از دست راست زنند و دم الا خون
که با اقا قیاسائده در رب بھی شیرین آمیخته بلیسند و باقی علاج مثل علاج
نفث الدم کنند غذا آشجوا خشک یا رب بھی شیرین فواق حرکتی باشد از جمیع
اجزای طبقه داخلی معده برای دفع موزی و آن یابسه باشد و عارض میشود
و بعد از آنهای مفرد و این قسم علاج ندارد و تجربه بلاکت است و علاقتش نیست
که بعد از فراغ و حمیات حاده می باشد علاج شیرین بوشند و لعاب بهیدانه لعاب
سبغول باروغن بادام به نبات شیرین ساخته بنوشند یا از بلغم بود علامت آن قلت
تشنگی و خوشتر چیر با گرم و لینت نبض علاج اگر ماده کثیره بود و غلیظ و سبیل بلغم و
و اکثر نبود بقیات معده را پاک سازند و عود سائیده در عسل خالص آمیخته بلیسند
غذا شور با و یا از ریاح بود علامت آن در دو احتمال آن و تشنگین موزی با خراج
ریح و این اکثر بعد از تخمه عارض شود و صبیان را اکثر بود علاج جوارش کمون
بخورند و بنمک و کبوس تکمید سازند و بعضی اطباء در تصانیف خود با آورده اند که در فکر
اند خشن و ترسانیدن مریض را بجمیع قسم فواق سودمند است لیکن نزد مختص
آنست که مریض باین امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت بسبب انصراف خود
از اندفاع و اصلاح موزی باز ماند و ماده که در معده موجود است بسبب قیام خود
و بجهت انصراف طبیعت بطرف دیگر فساد پیدا کند و ریب و این علت است که هر چه
خورده شود تغییر یافته برون آید و این را سهال معده می گویند و این مرض مزمن میباشد
و حادث میگردد و از تخم صفرابر معده علامت آن حادث شدن عقب حمیات
صفرایی یا بعد از احتمال اغذیه یا ادویه حاره و خروج صفرادر سهال علاج
گل نیلوفر ریشه خطمی در عرق گاو زبان خیسانیده صبح مالیده صاف کرده مغز قلو سس
گلکند آفتابی مالیده صاف ساخته روغن بادام شیرین بالا ریخته بنوشند به دستور
وقت دو سه آب مونگ و بوقت شام خشک باشد که بر و زبر ریاح ریشه خطمی

لعاب بهیدانه لعاب بهمنول مسلم و عرق کاهوزبان و عرق عنب الثعلب برآورده
 شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بعد از برای قبض طبیعت بعد از تنقیه و آنکه سبب است
 زرد و سائیده در شربت حب لاس یا رب بهی آمیخته بلیسند از بلغم بود علامت آن
 کثرت بزاق و غشیان و قهقهه بلغمی علاج اول بادویه خفیفه تنقیه کنند بعد
 جوارش مصلح اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره دانم در آب
 برآورده صاف نموده شربت حب لاس حل کرده بنوشند غذای خفیفه پلاو مسقوف
 برای ذرب از سر فوس که باشد مجرب و معمول است صفت برجزس باینج خورد
 گل دهاوه هر یک یکدم مصلح و دوام بیل گرمی کوکنار را خشک هر یک یکدم
 کوفته بچینه مسقوف سازند و یک ثمانک صبح و یک ثمانک شام بخورند غذای خفیفه
 و دال مونگ و نوعی است از ذرب که آنرا همال و ماغی گویند و کلب آن است که از زرد
 که از مصلح بر معده ریزد غذا مزلق شود و علامتش آنست که بعد خواب زیاد شود و علامت
 اگر از خلط از اخلاط زیاد باشد تنقیه و ماغ کنند و نه بجنب جد و ادوات نمایند
 و خوردن ایوان هم نفخ دارد و حرقت معده اگر از خوردن غذای غلیظ بود
 علاج قهقهه کنند و سبب تنقیه سازند اگر حاجت فست بعد از آن تقویت معده فرمایند
 و اگر از سرد مزاج حار سانج یا بسبب صفرا بود علاج لعاب بهمنول مسلم لعاب
 بهیدانه شیره آلبو بخارا و عرق عنب الثعلب برآورده شربت انارین یا شربت نیلوفر
 حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد سبب صفرا بود و اگر از خون بود فصد زنند و اگر
 بسبب انقباض بود از طحال بر فم معده بود علامت آن است که بعد اکل غذا
 ساکن شود و علاج از دست چپ فصد اسیم زنند و بلیا مری یا آله مری ادوات سازند
 و اگر حاجت فستد ماهیچین استعمال کنند فصل در کرم ارض جگر و طحال و مراه و ریم جگر
 اگر از غلبه خون بود و در موضع جگر باشد علامت آن احتباس بطون عرق و بیروا طراف
 و فواق و سقوط شهتا و درد شدید و اگر در مجرب باشد علامت آن سرفه شدید
 و ضیق النفس و احتباس بول و درم بالای شکل باشد علاج فصد با سلیق زنند
 و سکنبین در آب انارین حل کرده بنوشند غذا آشجو و بدنه که در مجرب رعایت
 ادویه و در موضع رعیات اسهال و جب است و اگر صفراوی بود و شدت حمی و تشنگی

و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره علاج کل نفیسه کل نیلوفر تخم کاسنی
 پنج کاسنی نیلوفر تخم خیارین نیلوفر تخم زرشک بیدانه یعنی شنبه در عرق غلبه
 تر دارند صبح مالیده کاهان نموده شربت نیلوفر گل کنند آفتابی داخل کرده بنوشند و بعد
 باضافه مغز فلوکس شیر خشک گل کنند آفتابی روغن بادام شیرین مسهل دهند و در زیر پیر
 لعاب ریشه خطمی در عرق گاو زبان و عرق غلبه شعلاب بر آورده شربت نیلوفر
 حل کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیر کافور خیارین نیز داخل کنند و در رسته اسفند
 آرد و غلبه شعلاب تخم کاسنی در آب کشیده سبز سائیده ضما و کنند و در زیر پیر
 زعفران افزیند و در انتها اسفند موقوف کنند و در بخاطر عفران عود و مشکین
 در آب غلبه شعلاب سبز سائیده ضما و کنند و اگر غلبه بود علامت آن کلب ملائم
 و بلغمیت بر از و سفیدی قاروره علاج اخراج ماده بجمعه کنند و استعمال در وقت
 و معاجین مقوی جگر فرمایند سور القینه و آن مقدمه استسقا است و سبب ضعف کبد
 و سوء مزاج بار دوت و علامت آن هیچ اطراف و سفیدی رنگ در بل عذر علاج
 از اغذیه غلیظه از چه پیر نند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و نخورد آب چوره مرغ
 و در راج و نه و بخورند و بانه علاج مثل علاج استسقا کنند استسقا و آن مرض
 مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی
 و تورم اعضا میباشد و بر سه قسم است اول غمی که در جمیع اعضا دم باشد و ثلث غیر گردد
 و چون از انگشت غیر کنند تا یک خطه موضع غایب نماید و سبب آن ضعف و برودت
 مزاج بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد و بعد از حمام یا بعد از خواب
 حادث گردد و یا از ضعف بود که غذای را بخوبی هضم نکند و کمبوس تمام بکشد و رسد و کبد نیز
 از نفع آن عاجز بود پس غذا را اعضا هضم نشود و این مرض پدید آید علامت آن
 سفیدی بول و بر از و تهافت بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن دو م زردی
 و آن از جمع شدن مانیت در میان صفای و تریب و چهار حادث گردد و این
 بدترین اقسام است علامت آن نفس و بزرگی شکم چون از دست بختانند یا مریض
 از پیلو پیر غلط آواز پدید آید سوم طبعی و دوی است که ریاح غلیظه و غیره تخلیس و مکانیکه متبلع
 رطوبت زرقی میشود و جمع گردد علامت آن بزرگی شکم و بر آمدن ناف و چون دست

بر شکم زنند آواز طبل برآید و این هر سه قسم بی نقصت جگر نمی شود و نیز عسل گ
 هر سه کشته که است بخارج و بیدار و اول بخورند بالایش شیر و تخم کشوف در قیات
 برآورده شربت وینا و با گلند آفتابی حل کرده بنوشند و وقتیکه مرض مستحکم شود
 شیر شتر تازه از چهار دام شتر مرغ کنند و تا سه روز همین قدر بنوشند بعد یک یک از ام
 بیفزایند تا بیک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند و تقطیل غذا فرمایند تا حدیکه
 یک وقت شش آب شیمی بخورند و یک وقت شیر شتر و اگر حاجت تقطیل نه تقطیه کنند
 و آب سبزه در مهند نقطه بر عرق گاؤز زبان یا عرق بادیان یا آب آبناب اکتفا و زدن
 و اگر بجای آب شیر شتر و هند هم مناسب است و اگر در میان مرض طبیعت نرم شود و جوش
 مصطکی تا بخت ماشه بدست و در طبل ادویه کاسه الراح مثل شیر بادیان شکر و آبل
 و جوارش کمونی استعمال فرمایند و در استسقا زنی استعمال مدرات ضرر نیست
 و گاه استسقا بحرارت کبد نیز میباشند آب کاسنی سبز مرق یا دوا الکرم یا بجن
 کلکلاج یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند و اگر دست و پای مستقیم درم کنند
 در سیه سیاه گل ارمنی سعد کوفی یا بونه عنب الثعلب خشک از هر یک چهار ماشه مطبوخ
 روغن جوی اکلیل الملک از هر یک سه ماشه خشک بولشک گاؤ خشک هر یک یک توله
 بوره ارمنی دو ماشه همه را در آب ساجیه نیم گرم ضاؤ کنند ویرقان و آن طبیعت
 که رنگ بدن سیاه یازد و شود و پیش اگر زرد بود از صفرا باشد و اگر سیاه بود از سودا
 سبب ویرقان صفرا و چین است که در میان مراره و جگر سده افتد پس صفرا از جگر
 مراره نرود و در تمام بدن منتشر گشته رنگ بدن را متغیر سازد علامت آن فی صفه و
 دلمخی و مین و نقل قلیلی در موضع جگر و سفیدی برآید بدین علاج شیر شتر و تخم
 شیرین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت یا بونه عنب الثعلب یا بونه عنب
 غذای شکر و حکایت شخصی را بایر قان قبل از ساج افتاد آن شیر شتر کاسنی
 تخم نیارین شیرین در شک در آب برآورده شربت حل کرده در یک روز آب سه مرتبه
 داد که شد و روز دوم خراطین خشک سانیاه و شربت بزوری آمیخته اولیایان
 بالایش شیر تخم کاسنی شکریه مغز تخم خرنه شیر تخم خیارین در عرق عنب الثعلب
 برآورده شربت یا بونه عنب الثعلب حل کرده داکه شد بعد کل نقیضه کل نیل و تخم نیارین

تخم کاسنی خاوشک در عرق گاوزبان عرق عنب الشعلب خیسانیده شربت بر روی
 حل کرده دادم بعد از روز هشتم مغز فلوس شیر خشک گلقدار آفتابی روغن بادام فروز
 مسهل و ادویه وقت صبح روز دوم اجابت شد باز سفید رنگ بقیض برآمد و البته کشید
 که سده در میان مراره و امعانیه حادث گشته پس برای تلقین طبع الونجار الکفله فیه
 افروخته شد بوقت سکه پیری قلع آفتا و حال مریض متغیر شد بزودی حقنه گرم تخفیف
 رو نمود پس از آن حسب حاجت سه مسهل بعمل آورده شد و بعد مسلمات
 آب کاسنی سیر مرق شربت بزوری داده شد بفضله تعالی صحت یافت و گاه
 بیحدوث سده بسبب غلبه صفرا بر قان حادث میشد و علاج آن بتقیه صفراست
 و بر قان اسود بسبب وقوع سده در میان کبد و طحال حادث میگردد و علامت
 آن حدوث بر قان بنه ریج و حساس نقل بجانب راست علامت خراشین خشک
 سائیده نبات سفید آمیخته اول بخورند بالایش شیر و بادیان شیر و تخم کشوف در آب
 بر آورده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و مسلمات تنقیه سودا نمایند و آب
 نفع عظیم میبخشد و فوخل مصطلک هشتمین در آب عنب الشعلب بنر سائیده ضماد کنند
 و نرم سیر تر اگر از خون بود و علامت آن سرعت بقیض و سیاهی غلظت قاروره
 و گاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرنخی پدید آید علاج فصد یا سلیق
 از دست چپ زنند و ضماد عنب الشعلب کنند روز دوم محل خطمی اضافه سازند
 روز سوم با بونه غذا مادر الشعیر و اگر از صفرا بود علامت آن جمعی حاده و یک روز
 در میان کشدت نمودن آن و زردی چشم و زبان علامت جمنضج و مسهل صفرا و بنده
 و عنب الشعلب آرد جو چوب انگور خشک سلوخته نقل با بونه کلیل المملک در سرکه
 و آب عنب الشعلب بنر سائیده ضماد کنند و اگر درم بار بود علامت آن قلت عیش
 و زیانی چشم بر علاج سه که یک باشد خردل سه باشد سائیده اول بخورند بالایش
 سبکچین و عرق عنب الشعلب حل کرده بنوشند و کچند و بشک بزودیشک گاو
 و خاکستر چوب آکه در سرکه سائیده نیگرم ضماد نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتاد و یه حاره
 مسهل و مسهل علاج نفوذ طحال قریب بهمین است و اچار انجیر ولایتی که در سرکه انگوری
 تیار کرده باشند و عرق گاوگز و بنفشه طحال سائیده عظیم بخشد و نفوذ طحال

از ریاخ سودا و اسهال حاد و عارضه است آن تدریجی و موضع سپرز و انتفاخ
 سپرز است فصل در امراض امعاء و مقعد و گروه و مثانه سهال اگر بسبب غدا بود
 یعنی غذا بکثرت خورده شود یا به اشتها خورده شود و از آن باعث سهال لاحق شود علاج
 شیر بادیان در عرق بادیان برآورده گلقد آفتابی سکنجبین سباده و حل کرده بنوشند
 و از غذا منع فرمایند و باقی علاج آنچه در تجزیه مضاعفه گذشت بعمل آورند و اگر بسبب نزلات
 که از دماغ بعد از خوردن غذا متشنج است که بعد از خواب طویل عارض شود و عسل
 آنچه در زرب گفته شد عمل آورند و اگر بسبب انقباض مخاط بر معده بود پس اگر انقباض بر ریه
 علاج آن تقویه صفرا کنند بعد از قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند و صفقه کلسر
 پنجدرم تخم حناض بریان کنند درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک نیم درم
 کوفته بخیله بگللاب افراس سازند و اگر انقباض سودا بود و علقن تنقیه سودا فرمایند
 و اگر سهال از جگر بود و علامتش آنست که در معده فتوری نبوده و نیز پاهند که اکثر سهال کبیری
 و شب می باشند پس سهال و موی باشند علاج بند کنند و صند با سلیق یا کحل کشایند
 و وقتی که کمال ضعف بر اعضاء لاحق شود طباشیر سفید دم الاخرین ساینده و شیرین است
 آیهخته اول بپسند با لایش لعاب ریشة خطمی در عرق غلبه بر آورده و شربت انجیر
 حل کرده تخم ریحان پاشیده بنوشند و اگر صفراوی باشند تیرید نشاید کرد لیکن با کمی کبود
 صندل سفید سوده شیرین عنب در آب بر آورده و شربت انار حل کرده بمخلوط سبب پاشیده
 بنوشند و پاشیده نماید که درین قسم او میسکند که در آن قبض کثیر نبوده استعمال نمودن آن با کثرت
 زخمیر و آن حرکت است از معده استقیم جهت رفع فضل و سبیل انظار که در ترک آن زیاده
 و بقاضای شریک چیز کم دفع شود و تلقاضا باقی میماند و اکثر ادا خون هم بود و سبب آن
 با رطوبت مایه خلط طماری باشد علامت آن سوزش مقعد و خروج رطوبت علاج
 لعاب بهیدانه لعاب ریشة خطمی در عرق غلبه بر آورده گلقد آفتابی را سبزه
 شربت نیلوفر آیهخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر در پنجش زیاد باشد و خون ادا
 اضافه کنند و اگر حرارت مزاج هم بود لعاب سبغول افزایند و بعد از آن سبزه و سبزه
 و سبغول را بریان کنند و لعاب بر آورده استعمال فرمایند و اگر بسبب ریاخ و سبزه
 شیر بادیان دمل سازند و اگر قبض زیاد و مطلوب بود لعاب ریشة خطمی شیر بادیه و کحل

شیره زرشک در عرقیات بر آورده شربت حب لاس حل کرده بنوشند و اگر خون بسیار آید
 شیره انجبار افزایند غذا دال و خشک و اگر زحیر سردی باشد یعنی نفس در روده بند شود
 و باعث آن زحیر حادث گردد علامت آن درد و قبض و انقباض و خروج خلل پس علاج
 فلوکس خیار سفید اول بلع نمایند بالاایش لعاب ریشه خطمی در آب بر آورده شربت بنفشه
 حل کرده نوشند پس اگر فلوکس خیار سفید در برابر خارج نشود تا برای تفتیح سده مغز فلوکس
 در لعاب ریشه خطمی مالیده شربت بنفشه حل کرده روغن بادام شیرین بالا رنجته بنوشند
 غذا میانه روز آب مو تک شام دال خشک و اگر زحیر بجا حادث گردد و از کثرت حال نفخ
 از بقولات اجتناب نمایند و تخم بارتنگ با گلاب و هسته و اگر بعد ولادت یا سقط
 لاحق شود تخم ریحان تخم کنوچه در آب جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته
 روغن بادام بالا رنجته بنوشند و اگر قبض مطلوب باشد سفوف طینج روغن بادام شیرین
 چرب نموده بدست صفت سبغول تخم ریحان تخم مرو و ناشسته تخم محض تبریر ریایان
 صمغ عربی گل ارمنی طباشیر سفید همه را مساوی الی وزن گرفته غیر از سه تخم
 کوفته نیمه با هم آمیخته سفوف سازند معطر و آن درد معاست اگر از بلغم بود
 تنقیه آن کنند و اگر از صفرا بود عسل لاج لعاب سبغول مسلم لعاب هیدانه
 در عرق غلب الشلب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از ریح
 بود علاج شیره بادیان شیره بنفشه شیره زیره سیاه در عرق بادیان بر آورده
 شربت بنفشه یا گل قند آفتابی حل کرده بنوشند و اگر بسبب دیدان بود علامت آن
 احساس حرکت آنها بوقت گرگنی عسل لاج اول دو سه روز شیره گاو یا نبات شیرین
 کرده بنوشند و بعد که کمی تر بد سفید مجوف خرشیده تخم خطمی حب انیسون سائیده
 در گل قند آفتابی آمیخته لعاب بادیان بخورند و چون سکه است که در معاست فلوکس
 در قولون واقع شود و از آن درد بسیار و اجابت فضله بر از متعسر گردد و سبب
 سده بلغم غلیظ باشد که با نفص مختلط گردد علامت آن تقدیم سقوط شهوت و استعمال
 طعمه غلیظ و شدت احتیاس بر از علاج شربت دینار در دیگر در عرق بادیان حل کرده
 بنوشند و اگر ازین کار بر نیاید روغن بیدار نیمه در گل قند آفتابی آمیخته اول بخورند
 اگر سودمند تر بد سفید مجوف خرشیده غار نقون زنجبیل سائیده در گل قند آفتابی آمیخته

بخورند بالایش شربت سنار در گلاب و عرق بادیان حل کرده بنوشند و اگر حاجت
قوی بود و پسیاوشان ۹ ماشه سنار که خربق ایض هر یک ۲ ماشه بسفاج منقی ۴ ماشه
قطور لون دقیق ده ماشه ترد سفید نه ماشه زنجبیل چهار ماشه در سه آثار آب بجوشانند
تا ثلث ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله در آن بالیده غار لقون ۱۲ ماشه هم حنظل سه ماشه
روغن بیدارنجیر ۱ توله سردار و دوده حنظل که در هر طریق استعمال است که آنرا دود صند یا بند یک حصه اول
بعمل آرند و عند الحاجة حصه دوم پس از چهار کوفتی پس اگر شفایافت نباشد و الا شمع بغم داده و بنوشند

حققه دیگر حاوی نالیفات حکیم عبدالهادی صاحب مخبر بمولف صفت آن

یک کلمه برگ چقند برگ کرفس از هر یک دسه آب اینهارا گرفته سبوس گندم آرد و جو از هر یک
کف سنار شور باد زنجبیل بسفاج منقی ۱۲ طوطو دوس قطور لون دقیق از دقانی خشک پسیا
زنجبیل کلیل الملک هم حنظل غنبل الثعلب خشک پسیاوشان پوست بجز کبرنج کرفس
پنج بادیان اصل السوس پوست بجز کاسنی تخم خربزه عا شا گل نفشه گل خطمه تخم خیار زرد
او خرمکی فستقین رومی اشک کافیتوس کک در یوس حلیه سورنجان از هر یک و شقال
انجیر زرد عناب ترمس صفصافی از هر یک دانه موزین شقه پستان از هر یک بست دانه
سنارگی چهار شقال جلد رادریک من و نیم تریزی آب بجوشانند تاسی صد شقال آب باند
پس صاف نموده فلوس خیارشنبه پانزده شقال شیر خشک ترنجبین گلکند آفتاب
از هر یک ده شقال روغن نار دین روغن حب الخرد ع روغن بادام تلخ از هر یک
چهار شقال ریونید چینی سوده یک درم بوره ارنی نمک طعام سوده از هر یک یک شقال
سردار کرده اول یک دونه آب نمک حنظل کنند پس چهار مرتبه یک بطبوخ خرد گوشتنه نمایند
و پوشیده نمایند که من تریزی شصت شقال است و این حقنه برای قوی و جویج مرض
بلغم چون صرع و سکت و فاج و بقوه فائده عجیب و غریب بخشد و اگر قویج بسبب
ریح باشد علامت آن تقدیم نفخ و قرا و اکل اطعمه بارده نفاذ و تهقال بر دعالج
جوارش کوفتی اول بخورند بالایش پسیاوشان انیسون تخم کرفس از خرمکی موزین شقه
در آب جوشانیده صاف کرده گلکند آفتاب بالیده بنوشند و از آرد ماش هندی
نان پزند از یک طرف نخته و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل در روغن بابونه

بار و غن قسط و در غن پیدا نمی‌گردد و اگر همراه آردند کور حلیت و در غن
 سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قوی نباشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 و ته و مراری و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 موافق نباشد و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 قطن باشد و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 که در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 دوم غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 یا در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 یا خونی و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 لعاب ریشة غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 بنوشند و اگر شکایت قبض بود و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 و اگر حرارت و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 و قتی که از او را خون ضعف لاحق شود و سفوف مقلیان اول بنوشند و اگر شکایت قبض بود و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 لعاب بهیدانه لعاب بهیدانه و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 بر آورده شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر قبض کشیده مطلوب بود و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 سنگ جراحات سائیده در رب می‌شیرین آید و اول بنوشند و اگر شکایت قبض بود و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 در آب تر کرده آب زلال گرفته شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر شکایت قبض بود و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 فصد با سلیق زنند و اگر خون سوداوی بود و تقیه سودا نمایند و اگر سوزش بر زبان بود و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 حوض که مغز بنویسند و اگر شکایت قبض بود و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 تر کرده حمول سازند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سم الفار یکو بسند و در شیر
 جوش دهند و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 برداشته بواصیه بگذارند و تا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق بعمل آرند و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش
 سه افیت خواهند افتاد لکن باید که قبل از استعمال دوا مذکور مجرب بر مقتضای گزاردند
 و در میان استعمال دوا می‌مطرح یا قوسه یا خمیره می‌دارند یا دوا را المسک
 برای تقویت قلب خورده باشند و سفوف مقلیان اول بنوشند و اگر شکایت قبض بود و در غن قوی و در زرد و عروق و این قوی نباشد و اگر قوی باشد و در غن حار است آن می‌خورد و عطش

مخطوط کرده مهرها سازند و بعد از فرو آوردن از آنش سفیدیه بقیه مرغ یک عدد
 و کاخورد و داشته اند خارشش مقلد اگر از سبب دیدن بود و علامتش مذکور شد
 و از غلبه خلط بود و تفتیه آن کنند در روغن گل یا سبده باشند و اگر مقدوره بود اسیم بود
 آنچه در بواسیر گفته شد بعمل آرند و در هم گروه سبب آن یا غلبه خون صفراوی باشد
 علامت آن بیرون آمدن صفرا در قی و شدت عطش و زردی بول علاج فصد سابق
 از طرف مخالف زنده و لعاب هیدرات لعاب پیچول مسلم در عرق گاوان برآورده شربت بوفهر
 حل کرده بنوشند یا از بلغم بود و علامت آن بطور قبض و سفیدی بول و بر از و مریض
 رست نتواند هتا و در زردی چشم و تمام بدن ترهل ظاهر شود علاج جنقیه بلغم کنند
 و اکلیل الملک گل یا بونه در آب غنیمت الشکلب بنفشه سبده فصاد کنند در در گروه
 اگر از ریج بود و علامت آن انتقال وجع و تهر و سبب گرانی علاج شیره بادیان
 شیره تخم کثوت در آب برآورده شربت زردی حل کرده بنوشند یا مار الاصول که سابق
 ذکر یافت باضافه خاخشک و تخم خربزه استعمال کنند و طبیعت در روغن یا بونه سوده
 نیگرم طلا سازند و برگ پان بران بپزند و یا بونه شربت اکلیل الملک سبوس گندم در آب
 جوشانیده مریض را در آن نشانند و اگر از ضعف گروه بود علامت آن ضعف باه و آمدن بل
 مثل غسانه گوشت علاج اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل آن کنند بطور قبض که بار
 ذکر یافت و اگر از غلبه خلط بود و تفتیه آن کنند و اگر سبب کثرت جراح یا کثرت استعمال
 مدارات بود شیره شتر بر بیهی بنوشند و اگر ضعف گروه از لاغری آن بود علامت آن
 سفیدی بول و کثرت آن و در دلشیت و لاغری بدن علاج از مغز بادام شیرین
 مغز ناخیل مغز خندق مغز پیسته فست سفید طلا سازند و بان مداومت کنند غذا
 نان میده روغن و کلکه گوشت یک ساله و اگر در گروه از رمل حصات بود پس آنچه
 در رمل و حصات ذکر می یابد بکار برند رمل و حصات کلیه سبب این علت
 رطوبت خام زرج بود که حرارت غیر به هم و زمان رطوبت آن را تشنه کنند و تخر گردانند
 پس را نهاده بسیار و در غایت لزومیت بود و حصات پیدا گردد و الارمل متولد شود
 پس علامت حصات حساس درد و نقل و تهر و در موضع گروه و بیاض بول و قوت آن
 و علامت رمل نقل و تهر و در موضع گروه و عسر بول و صفای آن خروج رمل سرخ در آن

علان سفوف حجر الیهود یا معجون حجر الیهود اول بخورند بالاایش شیر تخم خیارین شیر
 تخم خرزهره در آب برآورده شربت بزوری حل کرده نوشند صفت سفوف
 حجر الیهود و حجر الیهود شش درم کافور پنزده درم تخم خرزهره تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر
 هر یک چهار درم درم سیسالیوس دو درم صمغ عربی دو درم نشاسته کثیر از هر یک
 سه درم قند سفید مثلثا و دشت درم کوفته بختی سفوف سازند شربت دو درم صفت
 معجون حجر الیهود و منتر تخم کدو و منتر تخم خیارین منتر تخم خرزهره حب کانج هر یک پنجاه درم
 حجر الیهود پنجاه درم غسل خالص سه چنگ داوویه بطریق معروف معجون سازند
 سه درم شربت است و اگر حاجت است دهنده با سلیق از جانب موافق زنند
 اگر علامت خون بوده باشد و اگر امتلا بود خراج ماده از مکیات بلغم نمایند
 بعد از آن گل بنفشه عنب الشعاب خشک گاو زبان پسیا و شان تخم خرزهره عناب
 تخم بلبلون در عرق عنب الشعاب جو شامیده صاف نموده خمیر بنفشه شربت برور
 و اصل کرده حجر الیهود سائیده پاشیده بنوشند بعد چهار روز سائیدگی گل بنفشه منتر فلوکس
 خیار شمشیر شست روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بر روز تیرید لعاب
 ریش خطمی بپزدانند در آب برآورده شربت بزوری صفت دل حل کرده بنوشند
 و جالیوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاتم حدیدی دارد حصات را
 بریزاند و بر تبه دیگر متولد شدن ندهد حصات و رمل مثانه سبب این حصا
 و رمل نیز همان است که در بحث حصاة و رمل کلیه مذکور شد علامت آن سفیدی
 و رقت بول و عسر آن و غلبه نغوظ و در موضع مثانه و بقرط گوید که فرق در رگستانه
 و رگ گرده آن است که رگ مثانه سفید بود و رگ گرده سفید عسلج
 آن مثل عسلج کلیه کنند لیکن قوی تر از دو استعمال معجون که از تجربه صاحب باطن
 کنند فائده عجیب بخشد صفت حب بلسان خولنجان سلیمه ساوی الوزن گرفته
 بمسل معجون سازند و هر روز بقدر جز آب ترب بخورند و اگر گل داودی خشک گرفته
 سفوف ساخته هر صبح کف دست بخورند نفخ عظیم دهد و اگر نبات سفید آمیزند
 مضایقه ندارد و مقدار شربت از یک درم تا چهار درم و یا بطیلس و آن مرغیست
 اگر لشینه غالب باشد و مرغیست بساعت آب بخورد و بلافاصله بول کند

لیکن بارده بخلاف تسلسل بول که او بے اراده باشد و سبب آن افراط حرارت باشد
 در درگده پس جذب کند ماییت را از کبد و آواز ما ساریقا و آواز سنده و دفع کند
 گرده ماییت مذکور را بطرف مثانه و پس چونکه همین نمط ماییت را جذب نموده باشد
 ازین باعث تقاضای آب و دفع بول علی سبیل الاتصال میباشد علامت آن
 شدت تشنگی در وقت بول و سفیدی رنگ آن علاج قرص ذیابیطیس اول
 بخورند با لایش شیر تخم کاهو شیر تخم کشنی خشک در آب برآورده شربت حب الاس
 حل کرده بنوشند غذا آتش جو و درین مرض از ادویه سبب پسندیده قرص ذیابیطیس
 که خورند این است صفت قرص طباشیر رب السوس خرفه تخم کاهو و هر دو
 ده درم تخم حماض کشنی خشک گل ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید گلنا فارسی
 صمغ عربی از هر یک دو درم کافور نیم درم همه را کوفته بخیته در شیر خرفه یا کاهو یا
 آب انار ترش خمیر کرده قرص سازند و بوقتیکه این مرض مزمن شود و کمسها
 بر بول هجوم نمایند در آن وقت کلوخی خشک را سائیده با شکر ترسای سیغفت
 دو کف هر روز بخورند و راه روند و یا کلوخی دیگر که در جگر کوب کرده در چهار کوزه آب
 بجوشانند و بوقتیکه نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چهار درم داخل کرده
 بنوشند که منفعه شفاء الاستقام و والد ماجد در بیاض خود ارقامی فرمایند
 که خشت نیم بخیته زرد رنگ که صد سال در چاه مانده باشد یک عدد بگیرد و
 و نمک کھاری یک آنار پاژ با لاد صد چند آب حل کرده خشت مذکور را در آتش
 خوب سرخ کرده در آب نمک سر و کنند بجاری که آب مذکور و خشت با کل جذب شود
 بعد از آن خشت مذکور را بدستور در شیر بز هشت مرتبه سر و کنند بعد بدستور در شیر
 برم و ندری سبز هشت بار سر و کنند بعد در شیر آوشت کثایه هشت مرتبه سر و کنند
 و همین نمط در شیر سسکها بولی سر و کنند پس بگیرند دست سلاجیت یک دام موجرس
 یک دام یا گمان بید یک دام الاچی خرد یک دام ستاوری یک دام پوست بخیخ
 درخت انبه گوهر خشت مذکور تیار شده من کل و اهل چهار دام است گلویش دام
 نبات سفید بوزن ادویه همه را کوفته بخیته سفوف ساخته سه درم بشیر خا خشک بخورند
 خرقه بول اگر بسبب غلبه صفرا بود علامت آن صمغ بول علاج شیر

تخم خیارین شیره تخم کاسنی شیره فاخر شک شیره تخم خرچنه در آب برآورده شربت کالنج
 حل کرده بنوشند و اگر بسبب قرصه مثانه یا حلیس یا کدو علامت آن خروج مده باخون
 علاج فصد با سلیق زنند بعد از آن بنادق البزور یا قرص کالنج اول بخورند و آب
 شیره تخم خیارین شیره تخم کشنرخ شک شیره فاخر شک در آب برآورده شربت بزوری
 حل کرده بنوشند بعد از آن تقیه مده گلنار فارسی محل ارمی کندر موی سوخته پوست
 کدوی سوخته از زروت شب بمانی نشاسته صمغ عربی مر و در سنگ سنگ است م الامون
 سفید آب از هر یک دو ماشه سه سا کرده قدری از آن در شیر دختران حل کرده در حلیس
 بچکانند سفوف از بیاض حکیم اجل خان صاحب مرحوم مجرب برای سوزاک
 صدف فاخر شک نیم آثار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و هموزن آن سیار
 پاؤ آثار سنگ جراحات نیم آثار شکر گرفته کوفته پیچیده سفوف سازند و با شیر مده گاو
 خورده باشند ایضا سفوف دیگر برای قرصه سوزاک از تخم خیارین شیره تخم کاسنی
 مخفوف صفت طباشیر سفید دانه میل است گلوکباب چینی از هر یک دو ماشه قلعی گشته
 نیم ماشه است سلاجیت سه ماشه کوفته پیچیده سفوف سازند و با یک خوراک است همراه
 شیره تخم خیارین بخورند احتیاس ببول یا بسبب درم کلبه یا درم مثانه یا از جبهه
 حصاة باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتیاس چیزی مثل خلط ازج بود
 که در مثانه عارض شود علامت آن نقل مثانه و تقدم تا کل الممه حلیقه علاج
 پر سیاوشان اوخر تخم کرفس در آب جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند
 و قدری زعفران در حلیس گذارند و اگر اول شوره کلی بخورند و بالاشرب مطبوع مذکور
 بنوشند مناسب بود و گل نیسور در آب پخته بر مثانه بندند و تقیه ببول اگر اصف بود
 علاج آن مثل حرقت بول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن سیاه
 بول و نبودن تشنگی و تقدم تدبیر بارد علاج همچون خبث الحمید اول بخورند
 بالایش شیره بادیان شیره زیره سیاه در عرق بادیان برآورده شربت بزوری
 حل کرده بنوشند و در غن تراب بر مثانه مالند سنکس البول و آن مرضی است
 که در آن بول بی اراده بر آید و بسبب آن کثرت برودت بود که در مثانه عارض شود
 علاج همچون کوسه یا جوارش یا لینوس مداومت سازند یا کندر و صمغ سائیده

در کف دست راست به آمیخته بخورد و در وقت که در کباب برشته بر عانه ضار و کندن در خوردن که بخواهد
بوقت خواب بگفته یا یک و نیم توله مفید بود و سنگها را و نبات هموزن آن توله سفید خسته
علی الصبح یک توله بخورد و صاحب شفا را استقامت نویسد که بعد از جماع از بول کردن
احتراز کند زیرا که مسلسل بول پیدا میکند بول را در کباب آن الفجار رسته است
از رگها علامت آن خون همراه بول یا بول آمدن عمل جراح فصد یا سلیق زدن
و بعد در استراحت با حالبات خون با قدری مدارات استعمال فرمایند و بعد از آنکه ابتدا
حالبات خون فقط استعمال کنند که بار بار گرفته اند فصل در امر افسوس و استیصال
و تقصیب عقرب یعنی چنانچه آن با از جانب بن یا از جانب دو طرفه تهاش چنان بود که منی هر دو را
جداجدا در آب اندازند هر کدام که بالاتر آب بایستد و نشین نگردد و عقرب
از جانب آن باشد عمل جراح اصلاح حال منی کنند و بوقت جماع که انزال
مرد وزن بالتوافق باشد سفید منی که اصلاح منی است شقاق منی شقاق منی شقاق منی
مصلطه رومی دار چینی طباشیر سحر نوتال بکمانه گوهر و سنگها را خشک پیستان از هر یک
یک درهم نبات سفید رسد و ام کوخته بچینه بوزن برابر چهار ده پوژی بن در هر روز
یک پوژی باشیر موده گا و تازه پا و آثار بچینه خوردن بفرمایند و در شامی خوراک
از ترش و جماع پرهیزند و اگر فساد منی بسبب سرد مزاج حار یا بار و یا طب یا یا بس یا سافج
یا بادی بود علاجهش آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بار بار گرفته کثرت اسقاط
پس اگر از عوارض خارجی مثل حرکات عذیفه بود پرهیز از آن و زدن اگر از سبابه اصلی بود
مثل سیلان رطوبت رحم پس آنچه در سیلان رطوبت رحم گفته آید بکار برند و اگر علامت است
شروع شود برای حفظ جنین خمیره موارید بول بخورد با لایش شربت انجمار
در عرق گا و زبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمیره موارید یا قوی معتدل یا دوا بر سنگ
کنند می شاید و اگر علامت اسقاط بخوبی ظاهر شود آنوقت نگاهدارند بلکه برای مدتی
جنین بادیان نیکوخته بخ بادیان نیکوخته پرسیاوشان و در عرق گا و زبان جوشانند
شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و بعد اسقاط کرده بانس پنج عدد پوست اخروث
دو قهقهاس هر یک دو توله پوست سیاه اقلناس یک توله فلوس مس هفت عدد و در آب
جوشانند تا به ثلث رسد و سیاه کنند هفت توله داخل کرده بدارند بجای آب و غذا

چنانچه

همین بطریق قدری قدری نوشانیده باشند و بر دوسوم گره بانس فلوینس پوست سیاه
املتاس قند سیاه سکه تولد جوشانیده بدستور بدهند و بعدشش روز نان میوه نقد
و دوام بدهند و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان بدهند
و تا چهل روز از روغن و غیره پرمیزند عسل و لاوت یا بسبب فریبی زن یا بسبب
ضیق رحم یا از جهت ضعف و آفت باشد عسل یا روغن بابونه و روغن گل از خانه
تا بزا تو تریک نمایند و پرسیاوشان تخم خریزه تخم کرفس پوست سیاه املتاس و رگب
جوشانیده قند سیاه کنند و آفتل کرده جوشند و بجای آب غرقیات دهند و اگر چنین
در شکم بمیرد علامت او آنست که حرکت جنین مطلقا محسوس نشود و اطراف حامله
سرد شود و نفس تیزتر آید عسل یا روغن عسل در اسقاط گذشت باضانه اجوائین
خراسانی و اهل بعل آرند و فرزند همتال نمایند صفت زر آوند مدحرج اهل جالان
مساوی الوزن گرفته کوفته بخت در زهره گاو سرشته فرزند سازند و اگر چنین بخت تمام
متولد شود پس باید که اجوائین و لیسسی اگر موسم سرما بود یک تولد و اگر موسم گرما بود یا تولد یا کاش
شش ماشه در آب سته یا جوش دهند تا یک دیم یا دو بماند پس یک یا دو شکر سفید انداخته
باز جوشانند تا قدری آب بسوزد و بعد بر روغن زرد یک یا دو گرفته قفل و بعد در آن انداخته
بر آتش گذارند و قتی که قفل سرخ شوند روغن مذکور را در بطریق انداخته از آتش
فرود آرند و زنجبیل سه ماشه سائیده سردار و نموده بنوشانند و تا سه روز همین بطریق آرند
و بجای آب عرق گاو زبان و عرق بادیان داده باشند و غذا از پنج نه دهند و روز چهارم
از آر و گندم و مغز بادام و مغز پسته تال کلهانه کشمش نبات روغن زرد و حلوا ساخته
بخورند و اگر دختر بود و صغیر عربی در حلوا افزایند و بر دوششم شور بابک مرغ
یا شکر یا نان گندم بخورند و تا چهل روز پرمیزند و تال کلهانه که در روغن زرد
بر بیان کرده باشند مداومت سازند و بادام و غیره نیز خورده باشند و در سیالیا
چهل روز بر دوششم و بستم و سی ام و چهل غمسل داده باشند و فرزند را در آن بیاورند
تدبیر نموده باشند و اگر کجد و قلع حمل دفع نفاس نشود و ضرر صاحبین
کشت طمشت و این مرض یا از کشت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
رطوبتی که قوت ماسکه را تضعیف سازد می باشد عسل یا روغن عسل بوقت خوردن

ضعف مفرط قرص کبر با دل بخورند بالایش شیر و ریشمخ انجبار شیر و حب اس در عرق
 گاؤزبان بر آورده رب بیه شیرین حل کرده تخم خربزه در آب بر آورده شربت بزوری
 استعمال فرمایند ضعف سفوف معمولی سنگ جراحت و ورم گوند و خاک یکدم
 مائین بخوردند ام نبات سفید و ورم همه را کوفته بخته سفوف سازند خوراک یک کف دست
 یا یک پاؤشیر ماده گاؤنار و خرزجه از مجربات جناب حکیم محمد و اصل خان صاحب م حرم
 برای جنس دم طمشی ضعف است گلنار ماز و هر یک چهار ماشه کند رسته ماشه سره صفهائی
 سه ماشه اتفاقاً ماشه شب ریانی یک نیم ماشه همه را کوفته بخته در آب بازنگ سرشته
 فریز کنند و جناب نانا صاحب اعنی جناب حکیم محمد و نظیر حسین خان صاحب مغفور و نظیر
 ارتقام فرموده اند اگر غلیظ ناراسا تیره مساوی آن حنا سائیده گرفته در آب سرشته بخته
 پتلاست کثرت طمش بر کف دست و یا ضا و کرده تا دو ساعت در تابش آفتاب نشینند
 بفضله در تکرار عمل احتیاس طمش گردد و بکذا فی علاج الامراض و جسم نیا
 کرار آمار احتیاس و قلت طمش اگر بسبب ورم رحم بود و علاجش
 مثل علاج ورم رحم کنند و اگر بسبب قلت خون بود علامت آن ضعف
 و زردی بدن و تقدیم استفراغ خون مثل قصد و بواسیر و غیره علاج ادویه
 مقویه اعضای رکیه استعمال کنند و در رات ندرت ده اگر از غلظت خون
 که از برودت یا آمیزش خلط غلیظ بود و علاج قصد صافن و یا با سیلین زنند
 و شیر و تخم خیارین شیر و خار خشک شیر و تخم خربزه در آب بر آورده شربت بزوری
 حل کرده بنوشند اگر حاجت است برای تفحج ماده گل بنفشه غلبه خشک
 پر سیاوشان تخم خلیه خار خشک تخم خربزه ابل مشکط شیر و عرق بادیان جوشانیده
 صاف کرده شربت بزوری یا غسل خالص حل کرده بنوشند و بر و مسهل ادویه
 بر منفعی افزوده و ادویه مد ره کم نموده مسهل و بهند بر و زبیر بد شیر و تخم کدو شیر
 تخم خیارین در عرق گاؤزبان بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند سیلان
 رطوبت از رگم باید که مر لطفه منبه سفید وقت شب یک پاره بردار و صبح
 بر آورده خشک ساخته بینند از رنگ آن غلیظ خلط که سیلان رطوبت از دست
 دریافته میشود مطابق دریافت علاج کنند پس اگر از غلبه صفرا بود و علاج

ادویه سره منقحه داده و منقحه صفر کنند و اگر از غلبه بلغم سودا و بلغم و منقحه آن کنند بعد از آن مرقه می
در آب یک شبانه روز تر در اندازند بر آدوده منقحه نموده باز در آن آب تر کنند تا آب خشک شود
ربیع وزن آن مغز تخم بکاتن و هشتم وزن آن صندل سفید و هموزن ادویه نبات سفید
بگیرند و همه را کوفته و محلی استعمال فرمایند بطریق استغاثه همراه شیره ماده گاوی
و خرزجه که در کثرت طبع مذکور شد ببل آزند و رحم را گرم و حرارت را ببرد و علامت آن جمعی حاد
و افتخار رحم و تشنگی علاج اول فصد با سلیق آزند و برای جمعی شربت بزوری
در عرقیات حل کرده خاکش پاشیده بنوشند بعد از آن منقحه غلبه الشلب اصل السوس
نیک کوفته تخم خطمی تخم خیارین نیک کوفته تخم کثوث میوز منقحه شب در آب کاسنی بنفشه مرقه تر
صبح الی سه صاف نموده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور
نفیج بر روز مسهل گل سرخ مغز فلوکس شیر خشک گلقدار آفتابی روغن افزوده مسهل دهند
بر روز تبرید شیره غلبه الشلب خشک شیره تخم خیارین در عرق گاوی زبان بر آدوده
شربت بزوری حار حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بعد از آن فراغ مسلات آب کاسنی
مرق یا شربت بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل خطمی صندل سرخ حفض کس
در آب غلبه الشلب بنفشه سائیده بر مقام رحم ضاوت کنند و در انتها گل بابونه گل خطمی
غلبه الشلب اکلیل الملک سفید الطیب مغز فلوکس صبر در آب غلبه الشلب بنفشه
سائیده ضاوت کنند و اگر ماده اراده جمع شدن نماید از لعا بهای گرم مثل لعاب تخم حلیله
و تخم کتان رحم را حقه کنند و گل خیر در آب جوشانیده مرلیفه را در آن نشانند و گل بابونه
تخم حلیله تخم کتان آرد با قناد آریکه انجیر نیمه پاشند سائیده بر عاده ضاوت کنند پس و قتیکه
در مرقه یافته منقحه گردد برای منقحه ریسم شربت نبات شیرین کرده و حقه انداخته
رحم را حقه کنند یا با محلول حقه سازند و بعد از منقحه برای اندامال قرصه مرهم با سلیقون
در روغن گل آینه حقه محمول سازند و اگر بار دیو و علاجه مثل علاج ورم بار دیو کنند
اختناق الرحم این مرض مشابه بصرع بود و نبوت و دور غش آید بیاعتنای به نجات
که از رحم بطرف دماغ متصاعد گردد و فرق درین مرض و در صرع آنست که عقل درین مرض
بالکل زایل نگردد و چون صاحبش بهوش آید هر چه در غشی برود گذشته باشد آنرا بیان کند
علاج در وقت نوبت دست و پا را بر بربندند و خردل و نمک بر کف پا مالند

و چند بیدار بستر بویانند و وقت بپوش اگر حدوث این مرض از اجتماع منی و رطوبت آن باشد
 تنقیه بدن کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر احتباس طمث بود فصد صاف منی دهند و مسهل
 سودا دهند و آنچه در احتباس طمث گفته شد بعمل آرند و رم انیشین اگر حار بود
 علامت آن سرخی رنگ تشنگی علاج فصد با سلیق از جانب درم گیرند و لعاب
 اسپغول سلم شیر عذاب در آب بر آورده شربت نیلوفر مل کرده بنوشند و اگر بجای آب
 عرق غلب الثعلب کنند بهتر بود و خرفه در لعاب اسپغول و کلاب تر کرده بر موضع درم کنند
 و در استراحت خطی غلب الثعلب خشک حوضی که در آب کشیده سبز سائیده ضماوت کنند
 و در تزیاید تا انتها آرد جوار و نخود آرد با قلاضاد کنند و در انحطاط با بونه اکیلیل الملک
 در روغن گل سائیده ضماوت کنند و اگر درم بارد بود مسهل گرم تنقیه کنند و حج حصیه
 اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج خرفه در آب
 کشیز سبز و آب کاسنی سبز و آب غلب الثعلب سبز و آب کدو تر کرده بران نهند
 و اگر در دشدید بود قدری افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود علامت
 آن قلت در و نبودن سوزش علاج مال کنگنه بلدی مغز بادام مغز بیدارنجیر
 در شیر میش نجته ضماوت کنند با لایش برگ پان بندند و اگر از فربه و طبع دمه بود
 علاج فصد با سلیق زنند و از نبشته و نیلوفر و کدو و خطمی و غلب الثعلب
 ضماوت کنند و از آرد گندم و بلدی و روغن زرد و ملوایخته بر سبندند که فائده عظیم بخشد
 فتق و آن مرضی است که بسبب اشتقاق صفای یا از کشادگی مجرین که بالای انیشین
 در کج ران اند جسمه یکم انیشین فرود آید و آن فرود آمده اگر امعاء بود قیاه المعاء گویند
 و اگر ریح بود قیله الریح خوانند و این مرض یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقطه
 یا از جماع که در امتلاء معده بود حادث میگردد و علاج پذیر نیست الا براسه
 تخفیف تکلیف علاج میکند علاج از دست رد کنند و کن رو صطک جوز السرو
 اقا قیالان را و در آب غلب الثعلب سبز سائیده ضماوت کنند و از جامه حصیه را
 بسته دارند و اگر ریح فرود آمده باشد جوارش کموش اول بخورند با لایش
 شیر بادیان شیر انیشون شیر زیره سیاه در آب بر آورده گلقدن آفتابی بالمیده بنوشند
 و روغن قسط بالمیده باشند و از فواکه طبع حرکات پر میزند و رم و حج قنصیب

علاج آن مثل مسلج ورم و وجع خمیه است سرعت انزال اگر بسبب ضعف
اعضای ریه بود و تقویت آن کنند و اگر از حدت منی بود و مسلج طباشیر سفید
سوده شیره عنبیه در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذای بار خورند
و طباشیر خشک ساخته هموزن آب نبات سفید آمیخته سفوف ساخته هر صباح یک کفایت
بخورند و سفوف دیگر سه پیغول مسلم دو درم تخم خرفه سه درم تخم کشمش خشک یک درم و نیم
غیر از پیغول کوفته بجنه پیغول مسلم آمیخته سفوف سازند شربت یک مثقال و اگر از حدت
ماسکه بسبب برودت در طوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود و علاج
تشویه باغ کنند و روغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند
صفت کافور و قند مصری شقایق مصری سنگها از خشک هر یک پنج ماشه تال کمان
ماز و سیر تو درین هر یک چهار ماشه دانه الایچی کلان مصطکی رومی هر یک سه ماشه نبات
هموزن ادویه جمله را کوفته بجنه سفوف سازند جریان منی پوشیده نمایند که منی فضل
بهم چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود و علاج جماع کشمش کنند
و تقطیل غبار سازند و استعمال این سفوف نقل منی کنند و صفت تخم کا بود تخم خرفه
از هر یک ده درم کشمش خشک پیغول مسلم از هر یک سی و سه درم گلاب گل نیلوفر
از هر یک دو درم کافور یک و نیم دانگ ادویه را غیر از پیغول کوفته بجنه پیغول
داخل کرده سفوف سازند شربت سه درم و اگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود
انچه در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند و سفوف برای جریان منی که از رقت
آن باشد مجرب بولف از بیاض و الدماجد نقل کرده صفت ریح بند تال مکانه
سمند رسو که ریح گویند و خاک مساوی الوزن گرفته کوفته بجنه نبات سفید هموزن
ادویه آمیخته سفوف سازند شربت از صفت ماشه تا یک توله نقصان باه اگر
از ضعف بدن بود که نجافت آن برو گواهی و بدو علاج برای تقویت بدن
ادویه مقویه و اغذیه لذیذ خورند بر بقیه نیم شربت مداومت سازند و ترک جماع کنند
و معجون لبوب خورند صفت مغز بادام شیرین مغز چغندر مغز حب القرط مغز البطم
مغز حب الهندی مغز حب الزلم مغز فندق مغز کبسته مغز نارچیل مغز حب القلیل تخم
خشکی شش سفید تو درین کفایت مقشر تخم خرفه جرجر تخم پیاز تخم بلغم تخم زردون بهمن تخم جوی

دار قنصل کبابه قرنه دار عینی شقاق مصری تخم ملیون غولنجان مساوی وزن گرفته
 گرفته بخته بنه وزن او دو عسل قوام کرده همچون کسانند و اگر از قلت نبی بود که سبب
 سورع ارج بار و یا حار باشد تبدیل کن کنند به تدبیر یکبار تا ذکر یافت و اگر سبب
 عدم تحریک نبی بود یعنی منی اگر چه کما حقه موجود بود و الا حرکت نکند و لذو و دغدغه
 در فاشش نماید و ظاهر است که نامنی در حرکت نماید شهنوت ظهور نماید و علامتش آنست
 که لغو نظار ابتدا ضعیف بود و بعد زمانی از دخول قوی گرد و علاج بلیوب مذکوره بالا
 مداومت سازند و بر دشمن با بونه تدبیر کنند و اگر از ستر خای آلت بود پس ستر خای آلت
 اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر تر کش اتفاق افتاده باشد علاج آب گرم تطیل کنند
 و ترک سبب سازند و طبع را از شنیدن حکایات جماع و غیره بر مجامعت متوجبه کنند
 و اگر نقصان باه از ضعف دل یا دماغ و یا جگر یا معده یا گرده بود و علاج تقویت
 اعضای مذکوره کنند پس اگر از ضعف دل بود برای تقویت آن خمیره مروارید بمولد
 که در بحث نقصان گذشت استعمال کنند و اگر از ضعف دماغ بود خمیره گاو زبان معمولی بخورند
 صدقه گاو زبان گیلانی سه درم گل گاو زبان کشنده خشک بکشر آب شیم مقروض
 بهمن سفید تخم بالنک و صندل شش تخم فرفنج خشک هر یک یک توله غنبر شنبه نیمه غیر و غیر
 او پیرا در دو آمار آب تر کنند صبح بخورند هر گاه سوم حصه باشد صاف کرده با نبات
 یک آمار عسل یا قوام بقوام آرند و در آخر قوام غنبر داخل کنند و ورق طلا در قنقره
 شش باشد اضافه کنند و هر چند عمل کنند بهتر باشد شربت از یک درم تاسه درم و چون
 با قوت دز مرد و زهر مهرب هر یک یک شقال اضافه کرده میشود حکم تریاق پیدا میکنند
 و اگر از ضعف جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صدقه
 زعفران دو شقال یا قوت مروارید لعل بدخشان که با مغان آب شیم مقروض خشک
 انار دانه بریان زوفا هر یک یک شقال گاو زبان بود و نیمه خشک باد بکبیر ریالوس
 نار خشک پوست برون پوسته پوست ترنج سافج هندوی عود و فرفنج خشک حب بلسان
 تخم کاشم عود و بلسان سعد مصلک صندلین الباشیر گل خشموم آمله یوندر چینی و اجینی انیسون
 کک افستین رومی مطبوخ و دس تخم کرفس گل سرخ زرد باد تخم کشوث در مخرج عقرب
 بنیمین نصیبه الشعلب اشنه بنسل الطیبه چایکه فطوس قسط تلخ عصاره خاف

افلاج اوثر نار دین افیتمون مرز بخورش جاشا مشکطرا شیع ورق لقره ورق طلا غبر شرب
 مشک خالص هر یک نیم شقال یا سه چند قند لیستند شربت یک شقال و اگر از صفت
 بود معجون سنگدانه معمول استعمال کنند صفته پوست سنگدانه مرغ طباشیر سفید هر یک
 دو شقال گل سرخ سه درهم بودینه خشک پوست بیرون پوسته پوست ترنج پوست ملیله زرد
 هر یک یک شقال بهمنین صندلین صندل کشتنیز خشک بریان حب الاس هر یک دو درهم
 کوفته بخینه شرباق فو که معجون سازند شربت دو شقال و اگر از صفت کرده بود برای
 تقویت آن این کر به تجربه رسیده صفته مغز بادام مغز پوسته مغز چغوزه مغز حب الاسنه
 تخم خشخاش سفید گنجی مقشر مغز فندق مغز حب الفلفل مغز حبه اعجاز ارجینی فو لنجان
 مرچ کس از هر یک سه ماشه تو درین بهمنین دانه الایچی خرد و کلان از هر یک چهار ماشه
 گشش موزینق هر یک شش ماشه خرمای سلیمانی یک توله شقاق مصری تخم کرشم
 لسان ادها فیر درونج عقر بیه بودینه مصطک رومی طباشیر سفید تال مکحانه کبابا چینی
 بسیار زنجبیل دار فلفل پوست اترج خشک نمک مربی تسفل تخم زردک تخم بیون
 تخم شلیم مغز تخم کوانج زر بنا و مغاث بندادی هر یک دو ماشه سنبیل الطیب غبر شرب
 از هر یک یک ماشه چینی دو دوا مویضه دو ماشه قند سفید چهارده دانه زنجبیل سفید
 نیم پا و غسل سفید چهارده دانه زعفران یک ماشه بدستور معروف معجون سازند و سیر
 مر که کردن خشک آلت کشک خشک را بگو بعد و بپزند و در آب خشک سبز سه
 شبانه روز در آفتاب پرورند و هر روز آب خشک سبز تازه کنند چنانچه آب خشک سبز
 سه روزن خشک خشک بکار رود پس خشک کنند و بکار برند و اگر نقصان باه بسبب
 جلق باشد علاج از نسخهای مندرجه ذیل هر نسخه که مناسب وقت حال مریض بود
 استعمال نمایند مکا و سنگدانه گوری مصطک براده دندان فیل مساوی الوزن گرفته
 باریک ساخته شد بولی بندند و با شیره شیش تا چهار گهری تکبند کنند و هر روز چهارم
 این ضماد بعمل آرند صفته پیر به بیاساسه سر اطلین خشک مصطک رومی اسکندر رومی
 اسکندر ناگوری تخم دشتوره سیاه گهری سفید هر یک شش ماشه روغن گا و ده توله
 ادویه را کوفته بخینه در روغن گا و آمیزند خوب کحل ساخته قدری از آن گرفته ضماد کنند
 و با الیشس برگ پان بستند و بهمنین نعط تا یازده روز بعمل آرند مکا و دیگر کوفته اند

عجیب باشد صفت براده ر علاج آن به بلدی که پوره کند کوبندگی کنی سیاه مال کنی عاقر قرحا
 کوفته بخت دو بونلی بندند و باشیر پیش از زیر ناف تا پنج قصب بندند حتی که پنج کوبه
 شیر جذب شود پس پوست کشاده دوا در شیر حل نموده بر قصب بندند بوقت صبح و آسانند
 طلا و هر مال و دهنه زنج موصله سیاه بپوشی هر یک یک دام میوه تیلیه گنجی سفید قرقر
 دار چینی تخم کونج تیج بل پوست انار خراطین پیله شیر هر یک دو دام پوست تیج کز سفید
 سر مار سیاه که تازه باشد ر کز دم سیاه هر یک یک عار و کیکو ایندک ساند زه ریگ ماسه
 هر یک دو عدد و دوا ماسه کوفتی کوفته جانوران را زیزه ریزه کرده همه را در شراب دوا آتش
 ۱۲ آثار بسته شبانه روز تر کرده محکا بدارند پس مثل چوبه با آتش پاکد رشتی روغن کشند طلا
 آخری مغز خر سبیل شکسای هر یک کونج تولد دار چینی عاقر قرحا دانه الاچی گلان هر یک
 هفت ماشه همه را با یک ساتیده حب بسته در شیشه آتشی انداخت روغن کشند
 پیله معموله پارچه سفید شش گره را در شیر آن به بلدی هفت بار تر کرده خشک کنند
 و پیله نمط در شیر آگ و شیر تدراره هفت هفت مرتبه تر کرده خشک سازند پس روغن گاو
 گرفته بپوشی مال کنی را در آن سوخته و پارچه مذکور را در آن بریان کرده بدارند عاقر قرحا
 بقدر مطلوب ازان گرفته و دخت و شفه را گذارند بر قصب بندند طلا را از بیاض
 حکم اجل فالصاحب مرحوم مغفور صفت شحم کدوی تلخ دو دام زهر بچیناک یک دام
 گنجی سفید بخت تدرام عاقر قرحا تدرام تیج بل پا و دام فلفله فلفل در آن هر یک پا و دام
 کوفته بخت روغن گاو تا مائه روز صحت بلع کنند بر چند خوب صحت خواهند کرد دفع بین
 خوبند شل پس مقدار دوسرخ ازان گرفته بر قصب طلا کنند بالایش برگ پان
 بندند طول که برای خشک کردن زخم قصب که از طلا و ضماد و غیره افتاده باشد
 مفید است صفت پوست تیج کنار و کشتی را در آب جوشانیده صاف کرده طول سازند
 آتشک و آن مرضی است که در کتب تقدیم یافته نمیشود الا تاخرین تجربه شش
 پرداخته اند و آن دموی و صفراوی و بلغمی می باشد لیکن اکثر از سودا لاحق گردد و علامت
 که سوداوی دموی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع ماده
 ملحوظ اوارند و ماده این مرض و اگر جمیع بدن متشنج باشد فساد و عظیم لاحق گردد و علاج
 گل نبشته گل نیلوفر غلب الشعلب تخم خیارین گاو زبان آفتیمون بفساج شاهنه چراته

قحط گاشته عذاب و لایمی مندی بر هم نهد و بالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گلشن آفتابی
 داخل کرده بنوشند و قلت و کثرت اجزای بارده و حاره حسب ماده و حاجت بر راس
 طبیب است و بعد از پنج روز مسلسل باید سیاه پوست یا لایله زرد مغز فلوکس شیش خشک گلشن آفتابی
 روغن بادام داخل کرده مسلسل و میند و اگر مسلسل قوی خواهند تر بد سفید حسب انبیل
 غار یقون صبر و تهره او و به مسلسل حسب حاجت افزایند و بر روز تیرید لعاب بهرانه
 شیر کاه و زبان شیر عذاب در آب بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بوجای سمات
 پس از چند روز فصد با سلیق یا گل زنند و اگر حاجت بود احتمال بار و بجن کینند نسخه
 مسلسل معمولی که در تنقیه سوداوی عجیب است و بار نایب تجربه رسیده و ماده آشک را
 مستاصل سازد صفت سیما و گند هک مساوی الوزن را محله نمایند و چون بحق بلع کنند
 ابلع خواهد بود اما قه که خواهد آورد و اگر کم سحق کنند قی البته می آرد و قتی که از کفی فایز شود
 برابر هر دو جز حسب السلاطین گرفته هر سه را سحق نمایند و چون سحق خوب شود بعد از آن
 سنگ بصری مساوی هر واحد سیما و گند هک گرفته باز سحق کنند و قتی که بار یک شود
 همه را بر دشته در ظرف گلی آب ناریسیده بیندازند و کحل را آب شسته در ظرف اندازند
 و قدری آب دیگر اندازند که مقدار دو انگشت آب بالای دوار باشد پس بر آتش نهند
 تا آب خشک شود و هنوز قدری رطوبت و آب باقی باشد که از آتش فرو آورده در سایه
 ته و بالا کرده نگاهدارند تا آب جذب شود پس غدا حاجت استعمال نمایند و قدر استعمال
 دو شیخ است و باید که دوار در دهن انداخته همراه لسی شیر ماده کاه و فرو برد و متیاط
 کنند که بدندان دوار نرسد و بعد خوردنش هر گاه قی آید کمی در سهال خواهد شد
 بلکه سهال بے اذیت و کثیر خواهد شد و غذا بجز شیر و پنیر دیگر هیچ نخورند و چون که مسلسل قوی
 بجز اقویا نباید و حسب مسلسل که تنقیه سودا نماید و آشک نافع و بیک بارد و تجربه
 مؤلف هم آمده صفت حسب السلاطین کثیرا گل شریخته سفید هر یک یک توکم دوا می
 اول را مقشر نموده همراه سرگین گاه که در آب حل کرده باشند در سبوحه گلی انداخته
 بر آتش نهند و تا دو ساعت آتش دهند پس سر کرده بر آورده سه چهار بار در آب
 شسته و پاره نموده پرده اندرونی که مثل زبان بسیار رقیق باشد و در گردن جگر و سینه
 کوفته بخت با جز اول آمیخته بقدر با جره حسب بندند و طرق استعمال چنان است که حسب ماده

منطق داده روز اول میل چهار سرخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه لوله که قدری
 گلاب با دمنوش کرده باشند بدستند و اگر سه سال تقصیر کند عرق گلاب بنوشند و هرگاه بخواهند
 که انسداد اجابت شود عرق کیوڑه بنوشانند و روز دوم تیرید و بنهند و همین منطبق است
 و دوسه میل بمل آرند و در هر میل سه تی دوده دو از دوده اسکاکی خوبند و اگر معده
 قوی بود بعد میل دوم از چهار سرخ قدری بنفشه حب آتشک که بارها تجربه
 رسیده صفت اجزای این خواصانی اجود هر یک یک توافند و سیاه دوله
 هر سه و دارا خوب با یک کرده و در قند مذکور آمیخته در عرق یکسپیده که لال شاخ
 داشته باشد بوقت حب بندند و وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسبانند
 پس پشت خود اندازد و دمش حب باقی ماند یک حب از آن گرفته خرد و ساخته همراه
 پنج برنج بخورند و بر دندان نجشانند و هر دو وقت برنج بے نمک روغن انداخته بخورند
 پس تا همه شش روز حب بخورند و روز هفتم کل بایه بار و غن کنیز و مصالح گرم بخورند
 و بعد از آن هر چه خواهند بخورند و کسی را که از کل بایه پر میرد و نان کند و غن ناسه روز
 بخورد و از نمک در ایام استعمال جنوب پر میرند که حکم زهر دارد و وای آتشک
 که به تجربه رسیده عجیب و غریب است صفت سنگ سیماب انبه بلدی تخم لیون
 از هر یک سه باشد جمله او ویه را گرفته شش پزی بندند یک پزی صیاح تر تا کوشاده
 آتش انگشت چوب کنار بران نهاده در حقه بنوشند تا سوخته گردد و از کشیدن
 باز نه مانند و یک پزی بوقت و دیه و یک پزی وقت شام بدستور بعمل آرند
 و آن روز در تمام روز و شب هیچ غذا نخورند و روز دوم ماهی بر و غن کنجد نخورند
 و دیگر هیچ نخورند و بر دوسوم هر چه خواهند بخورند شفا کلی انشا الله تعالی حاصل آید

فصل در اجاب پشست و مفاسل

در پشست اگر از کثرت بلغم بیروت مزاج بود علامت آن سفیدی قاروره و تقدم
 خوردن اشیا و یار و کمال حقیقه بلغم کنند و روغن ترب و روغن که در بحث مزاج مفاسل
 ذکر خواهد یافت پشست مالند و اگر سبب امتلائی رنگ بزرگ که پشست است بود علامت
 آن سرخی موضح و در تمام پشست و کثرت مزاج فصد با سلیق زنند و شربت انارین

در عرق گاؤزبان و عرق عنب الشلب حل کرده بنوشند و جمع مفاسل و آن
 در و س بود که در مفاسل بدن عارض شود پس اگر قدیم باشد مثل کعبه صانع مخصوص
 بایهام نقرس نامند و اگر در مفصل درگ بود و تجاوز از آن نه نماید و جمع الورك خونست
 و اگر از درک تجاوز کرده تا زانو یا کعبه حسب قلت و کثرت ماده ممتد شود و در آن باریک
 سازد و اعوجاج پیدا کند آنرا عرق النساء گویند و سبب این ادجاء ضعف مفاسل
 و انقباض مواد است بجان آن و غام است که مواد یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا
 و وجه مذکور اکثر از خون و بلغم می باشد و از سودا بندرت و اگر مفاسل صلب بسته شوند
 تعقد مفاسل خوانند پس اگر ماده حار بود علامت آن شدت قران سرخی رنگ سرخی
 قاروره و عظم نبض غملا راج فصد با سلیق از ظرف موافق زنند و اگر سرد و جانب بود
 از هر دو جانب زنند بعد از آن عنب الشلب گاؤزبان تخم کاسنی تخم خطمه عناب پسیاوشان
 شب در آب گرم تر در اند صباح مالیده صاف کرده گل کنند آفتابی داخل کرده و تجویس
 سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نصف بر وزن مسهل پوست بلبله زرد
 بلبله سیاه مغز فلوک شیر خشک روغن بادام داخل کرده مسهل و مندر بر وزن بزر
 سورنجان شیرین سائیده در گل کنند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش شیرین تخم خرنوبه
 شیرین خار خشک در عرقیات بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند و کل شرح کنند کین
 فوغل مایثا اقا قیاد و آب کشنی سبز سائیده ضا و کنند و اگر در شدید بود و بیون نهاده
 کنند و در انتها تخم خطمه نبشته و در انحطاط بالونه کلین الماک افزایند و فها و بعد از تنقیه
 بعمل آرند و اگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه باک هم نیست و اگر ماده بار بود و علامت آن
 سفیدی رنگ و انتقال بسنخات و در و در عمق مفاسل و غلظ و سفیدی قاروره و خلج
 گاؤزبان پسیاوشان تخم خرنوبه نیم کوفته اصل السوس مقشره موزین منقی پنج کاسنی
 اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گل کنند آفتابی مالیده و تجویس سورنجان شیرین
 سائیده پاشیده بنوشند بعد نصف پوست بلبله کابی سنا و کی انجیر زرد مغز فلوک
 شیر خشک روغن بادام ترید سفید افزوده مسهل دهند غذا قلیه و خشک و در مسهل
 سوم حبایا راج یکپاس شب با قیامند عرق گاؤزبان بلخ نموده بخورند صباح از بخند کور
 مغز فلوک شیر خشک روغن بادام دور کرده بدرقه و بند و بعد از تنقیه روغن معمولی مالند

صفت روغن تاکو مقروض است و در دم گل یا بونه یک نیم توله زنجبیل یک توله شنبلیله
 آب تره از صبح یا نیم طل روغن کنجد بچوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگا بدانند و بکار برند
 و علاج وجع الورك و عرق النساء و نفوس مثل علاج وجع مفاصل کنند و روغن سرخ
 معمولی تدبیر نمایند که برای این اوجاع بهتر از این روغن دوا دیگر نیست صفتی که
 پاؤ آثار سحر کاه چهل چهار بله بر یک چهار توله سنبل الطیب ناگر موقوفه هر یک دو توله تیربات
 قرض در چینی هر یک یک توله زنجبیل شست توله کچال و توله الاچی خرد سه توله چوبری مشک
 خالص هر یک شش ماشه پوست درخت چوب میدره براده صندل سفید هر یک دو توله
 زعفران چهار ماشه زرد چوب دار بلدی عود غرقی هر یک یک توله گلاب هم اول یک انار روغن کنجد
 و وسیر همه ادویه را جو کوب نموده در گلاب تر کرده بدانند پس در دیگ سی قلعی دار آتش ملایم
 دهند تا نصف آب بسوزد پس روغن کنجد مرغوج ساخته آتش بطور محمود دهند تا تمام آب
 خشک شود پس روغن کنجد را از پارچه گذرانیده در شیشه چینی نگا بدانند و یک هفته در زمین
 دفن کنند بعد از آن بر آورده وقت حاجت به گام شب یکتوله بمانند و بوقت سحر
 از آب سرد بشویند و خاتمه در اسباب و علامات امراض که خصوصیت بعضی واحد دارند
 بلکه جمیع اعضا عام اند مثل حیات و ادرام و غیره و نسخهای مرکبات استعمال ضروری
 و این خاتمه منقسم است بر سه قسم اول در حیات بدانکه حی حیات غریبه
 که در قلب مشتعل شود و بواسطه خوان و روح و شرایکین در جمیع بدن منتشر گردد و در اثرش
 بافعال طبیعی لاحق میباشد و عام است که اشتعال حرارت در قلب بواسطه بود یا بلا واسطه
 و نیز عام است که فشرش جمیع افعال بود یا بعضی و اجناس عالییه حی سته اند یکی حسی
 یوم دومی حسی دق سوم حسی خطی اما حسی یوم و آن تپی است که اول حرارتش بر روح
 غارض گردد و بعد در قلب رسیده در جمیع بدن منتشر شود و تعلق حرارتش بر روح
 که بود آن را بان روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بر روح حیوانی بود حی یوم حیوانی
 خوشند و اگر نفسانیه بود حی یوم نفسانی و اگر بطبیعه بود حسی یوم طبیعه و نیز این تب
 بسبب اختلاف اسباب باسمای مختلف میوسوم است چنانچه از غم بود حی یوم غمی
 و اگر از هم بود حی یوم همی و اگر از تخمه و نزل بود حی و نزل خوانند و قس علی هذا ما بقی
 و پوشیده نماند که این تب از فزع و فکر و غضب و فسح و سرد و استفرغ و

وجع و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب و غیره میباشد
و همه یوم بشرطیکه منتقل بجهت دیگر نشود و زیاده از یک شبانه روز تا سه روز نمی ماند
و جالبینوس گفته که حمی یوم تماشش روز باقی ماند و علامت این تب است که کیسان
غیر سوزان مثل حرارت که بر یافتن لاحق میشود میباشد و از آثار حمی دق و حمی عسفی
معرا بود و از اسباب مذکوره از هر سبب که بود تقدیرش بران گواهی دهد علاج از هر سببی
که باشد در دفع آن کوشند مثلاً از زکام بود علاج آن کنند و اگر از سردی بود تسخیر
نمایند و اگر از تخمدان بود تقطیل غذا کنند و هر چه در تخمه گذشت بعمل آرند و اگر از غم بود از آله
آن کنند و خیمه مرده را بدو مفرجات بارده خورند و قس علی هذا باقی و پوشیده نهادن که چونکه
تعلق همه یوم بر وجع میباشد پس از هر قسم که باشد علامتش بهتر از تفريق نیست گما
قال البقرطکی فی لما جماله الاحباب و سیمایا غانی و النظر فی الکیمیات همه دق
و آن تبی است که حرارت غیره در اعضای اصلی خصوصاً در قلب منبعت گردد و بعد از آن
بار و لح و اخلاط ساری شود و افنای رطوبت اصلی نماید و آنرا سه درجه باشد و اکثر
انتقالی بود و گاه از سبب مایه مثل غم و هم و غضب و تعب خاصه در سن جوانی
حادث گردد و این گاه تنها بود و گاهی مرکب با حمی عسفی باشد علامت آن صلابت نبض
و وقت و خفت و تواتر آن و هر گاه دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود
و هر گاه دست دیر تر بر بدن بماند حرارت زیاده دریافت گردد و بر صاحب آن حرارت
کم محسوس شود و حرارت یکسان بود مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد و موضع شریکین
گرم تر از سایر بدن باشد و در بول و بیست دریافت شود پس از غذا نبض قوی و عظیم گردد
و هر گاه از تب داخا و زکام و بول رسد در نبض صغیر و صلابت پدید آید و غوینین
بظهور انجا بدو صد غنیمت در نشیند و پوست پیشانی کشیده شود و رونق و تازگی
از چهره تراش گردد و سد و بینی و گردن و ماریک باشد و مویهای دراز شوند و پیدایش بسیار
پیدا آید و خشکی جلد و جفاف پوست شکم ظاهر گردد و هر دو گوش کوچک شوند و دهنیت
در بول زیاده پدید آید و هر گاه بول در جبهه سوم رسد مویهای بریز و ناخن های
کج گردد و سوای پوست بر آخوزان گوشت نماند و طاقت لرزش با کمال طاقت کند
پس در ابتدا این تب علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود و علاج در درجه اول

برای تبرید و ترطیب شیرۀ تخم کدو شیرۀ تخم تربز در عرق گاو زبان بر آورده شربت
 نیافضل کرده نبوشند غذا مارالشیر و در درجه دوم علاج قوی باید کرد پس شیرۀ تخم خرفه
 شیرۀ مغز تخم کدوی شیرین شیرۀ تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاو زبان بر آورده
 سنگنجبین حل کرده نبوشند و اگر زیاده تر حاجت اقتدا قرص کاغذ را اول بخورند بالایش
 تبرید مذکور نبوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبزی برگ خرفه سبزی کدو سبزی مقشر
 در آب جوشانیده در آب نیلگرم مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود نه چست آن
 که احداث حرارت کند و نه سرد بود که با عصاب مقصرت رساند و بعد یک لحظه بروی آن بند
 در وطن کدو و بر اعضا بالند و بعد از یک ساعت مارالشیر که در آن مرغ خرفه سفالنج
 پخته باشد بحسب قوت و باضمه بدست و بعد از نیم سنگنجبین یا شربت زرشک با عبابات
 و شیرۀ حیات مناسبه باید داد و اگر طریب و اذق مناسب دانند قدری سنگنجبین یا شیر
 بیا میزند که تجوید بهارالشیر بنمایند چنانچه به تجربه رسیده و پوشیده نمائند که آنکه در اول
 کتاب در بحث اغذیه گذشت که سنگنجبین را بهارالشیر نیامیزند و ادانجا از مقدار کثیر
 سنگنجبین است که مارالشیر را بهضم نیافته از معده بروی برود و نه از مقدار تسلیل
 سنگنجبین که ظاهر است که سنگنجبین اقلیل با مارالشیر کثیر المقدار موجب نقصان خواهد
 و اگر قطعاً آمیزش سنگنجبین با مارالشیر ممنوع بودی شیخ رئیس با منتر جیش امر نفرمودی
 چنانچه در جمیع فرموده که هر دو را منفرجه نموده بدست و اگر کجی دق از حیات عفته کدام
 همه دیگر یار نبود شیر دادن نهایت مفید پنداشته اند و بهترین مای شیر آدم است
 پس شیر فرماده پس شیر بز ماده که همان وقت دووشیده باشند در شیر خر
 شراکلا آن است که فرماده جوان باشد و چهار ماه از زائیدنش گذشته باشند
 و علف آن جو دو کاه و اسفانج باشد و طریق استعمال شیر فرماده و بز ماده چنین است
 که روز اول نیم سکر چه و روز دوم یک سکر چه که در نشسته اوقیه بود و بدیند و نیز
 میرین باد که سکر چه یک و زن هفت اوقیه می باشد پس بتدریج شیر را
 اضافه کنند که روز هفتم یک سکر چه رسد بعد از آن هر روز نیم سکر چه
 کم کنند و روزی که شیر دهند نبض بیمار ملاحظه کنند اگر ضعیف و ضعیف
 معلوم نمایند دهند که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود

دانند که فاسا نشده بدیگر دادن نترسند و باید که مسکن را بر یا چین بارده مدطر سازند
 و مسکنه باید که متصل یا بسیار بود و لباس را از صندل و کار مطیب کرده نبوشتد و طبع
 مزایض را بر قص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرفه یا بکشیند و کافور تر کرده بکف
 و سیند گذارند و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه
 کرده باشند و اگر اسمال لاحق گردد آب بارنگ سبز یا قرص طباشیر دهند و اگر ضعف
 پدید آید بخیره مرور آید خورشید اما حقی خلط و آن سبب بود که اول حرارت غریبه در آن
 لاحق اخلاط گردد پس از آن قلب و روح و بسیار اعضا سرد و این حرارت از دوشوق
 خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان خلط باشد
 و قسم ثانی را سه نوعی گویند و قسم اول را حمی عفن نامند و آن یا بسبب بود که از عفونت
 خلط واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت و خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن یا داخل
 عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر و غیره ظهور یابد پس اگر
 داخل عروق بود حمیات دائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جرم عروق ماده
 بزود می تحلیل نرود و تعفن سازد و چیزی را که مجاور است و بسبب هوامت
 قلب از او نه سبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه روح دوم
 و شرابین در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی دائمی نماید لیکن اشتداد حمی
 بنوبت که مختص به خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجه
 طبیعت تمامه تعفن بخارج عروق بود حمی دائره حدوث می یا بدین زیرا که ماده بخارج تحلیل
 محال گردد و اگر تعفن در جاعه واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه
 حرارت متعفن و مدت نوبت بر دو حادث شود و رطوبت آنرا که حرارت با دو قائم باشد
 فنا سازد و آنرا از راه عرق و غیره از بدن خارج نماید پس از طبیعت آن ماده بماند
 که ماده عفونت است و نه مرکب حمی پس با ضرورت حمی باطل شود پس بار بمرتبه دیگر
 در مدت نوبت تا ماده جمع آید آن وقت حرارتی که از تعفن سابق من و وجود بود
 بر گذر کند و حدوث حمی نماید فاضل و نیز واضح بود که نوبت حمی بلغم هر روز بود
 زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود سهل الجمع و تعفن است و نوبت حمی سوداوی
 بر روز چهارم بود زیرا که سودا بسبب قلت و بیست خود سهل الجمع و تعفن است و نوبت

همه صفرا و سبز و زرد و سرخ و کثرت متوسطینهاست و بد آنکه اقسام
 عالی که در خطه موافق اعداد اخلاط چهار اند اول آنکه از تعفن خون حادث گردد و آنرا
 علی الاطلاق مطبقه نامند دوم آنکه تعفن صفرا حادث گردد و آن یا داخل عروق بود
 که آن را غلب لازم گویند و یا خارج عروق بود و آن را غلب دائره خوانند و ماد غلب
 لازم اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند و بهر صورت اگر ماده غلب صفراوی قریق
 و صرف باشد آن را غلب خالص گویند و اگر مرکب ببلغم بود غلب غیر خالص سوم آنکه
 از تعفن بلغم عارض شود پس اگر ماده آن داخل عروق بود آن را شقه گویند و اگر خارج
 عروق باشد موافق خونست چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود
 آنرا سراج لازم گویند و آن نادر الوقوع است و اگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند
 و بد آنکه ترکیب جمیات یا از اجناس متباعد بود مثل ترکیب حمی یوم با جمی خطی یا از
 اجناس متقارب باشد مثل ترکیب حمی صفراوی بد و می و مثل آن و چون از میان جمی
 حمی خطی انفراغ شد بیان هر یک بالتفصیل نموده میشود و سونو خمس و آن تپی است
 که از جوشش خون حادث گردد و بلا تعفن علامت آن سرخی روی و چشم و متفاح و تند و
 و عروق و گرانگی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره و حرارت طمس و عدم قشعریره
 علاج اول فصد زنده و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشی خون برگردد
 و اگر بعد از فصد قدری تب باقی ماند اشربه یمنه خون استعمال نمایند غذا را مارا شیر
 لیکن قبل از فصد نباید داد و کما قال صاحب التذکره لایسقمه مارا الشیر الابد الفصد
 و جالینوس گوید که هرگاه هر نفس عرق نکند و او را رعات نیاید پس اگر تاخیر کند
 طبیب در فصد خوف حدوث سرسام است حمی مطبقه که از تعفن خون حادث گردد
 و او سه قسم است یکی متزایدی که بهر ساعت قوت و حرمت و گرمی در آن زیاده محسوس گردد
 و عفو در آن زیاده بر تحلیل باشد و این بدترین اقسام است دوم متناقضه
 یعنی در آن تحلیل زیاده از تعفن باشد و این قسم بهترین اقسام است سوم
 متشابه یعنی تعفن و تحلیل در آن هر دو مساوی باشد علامت آن سرخی
 روی و چشم و قلع و کرب و ضیق النفس و سرخی و غلظت قاروره و عدم و سرعت
 و اهتلا و در نبض و صداع و ثقل بدن و درین تب قشعریره نمایان باشد و حرارت

مثل حرارت حمام بود و عرق نمی آید مگر در روز بخار و این تب هببیان را و گسالی را
 که بر گوشت باشد و در ایام بهار بیشتر عارض شود علاج ضد باسلیق یا
 الکحل زیت مد بعد شیرین غناب شیرین تخم کاهو در عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر
 حل کرده بنوشند یا غناب بخار شاهتره در عرق غناب القلین فلیس سبده صاف کرده
 شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آشجو و شبیه به روغن و اگر ضعف است قوی بود
 قلیه بی روغن غناب قرا العیس و اسکره علامت آن تشنگی و صدراع و بیخوابی
 و کرب و خشکی لبها و خشکی زبان و تشنگی و همین و سرعت نفس و غشیان و نارت بول
 و نرمی شکم و تشعیر و لرزه و فرود آمدن تب با عرق بسیار و سبب لرزه آنست
 که چون صفرا از ساقه عروق متحرک شده بر اعصاب و عضلات و مجاری حساسه بگذرد
 بسبب حرارت و لذت آن اینها بدی می آید و برای دفع آن قوت دافعه هر جزو بدن
 حرکت میکنند و بالخصوص لرزه پیدا می شود شیخ الیکس گوید که لرزه جمعی بسبب لزجیت
 بلغم شدید است زیرا که قوت دافعه به حرکت قوی از او دفع کردن نمی تواند و جالبینوس
 بخلاف آن گوید که لرزه جمعی صفراوی بسبب لذت و حاشش غالب است و باعث
 حساس سردی در جمیع آنست که چون حرارت غریزی از خون موزنی بطرف باطن بدن
 میگردد و ویس بر ظاهر بدن بر قلیل غلبه میکنند و وجود مواد بارور و کثیر غلبه می سازد
 بسبب گرختن حرارت غریزی سودی باطن و تاثر بر دوت ماده علاج در ابتدا
 او وید ماده مثل تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت بزوری نهند زیرا که در دوحه ریاست
 و تیر چون استعجالش ماده رقیقه اخراج یا بد ماده یا قیقه غلیظه القوام بدین علاج پذیرد
 و این امر باعث اطالت مدت مرض میگردد پس باید که تا روز چهارم شیرین و غریز تر
 شیرین مفرک و شیرین در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعد از کل یوف
 غناب اشکب زرشک شب در عرق کاهو زبان تر و در صبح مالیده صاف کرده
 شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و در روز مسلسل کل بنفشه گل سرخ آکو بخار اتمربندی
 شیرینشت گل قند آفتاب به روغن بادام شیرین اضافه نموده مسلسل دهند
 و اگر سرفه باشد زرشک و تمر بند می داخل نکنند و بر دوز تب بد آمله به شسته
 بورق لقره چپیده اول بخورند بالایش لعاب اسپنول مسکم لعاب بیدانه

شیره مغز تخم کدو شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
 و پوشیده نمایند که احتمال لعابیات بعد مسلسل ازین باعث نموده می آید که بقیه
 باز لاق دفع شود و تسکین حرارت هم متصور است و روز دهم که روز رحمت افتد
 با مسلسل است و بر روز تیر بدتر بدتر که بعمل آرند و باز بر روز دوازدهم که یوم راحت است
 بدستور مسلسل دهند و بدخل کردن سناری بر روغن بادام حریب کرده هلیا و تربنارقیو
 اگر ضرورت بود و در مسلسل سوم اجازت است و اگر بعد تنقیه جمعی مفارقت نکند آب کاسنی بنهر
 مروق با شربت نیلوفر و شربت زوری و خاکشی استعمال کنند و اگر خوبتر شد ص
 طهارت شیرین شربت نیلوفر آمیخته اول بلیسند با لایش شربت زوری در آب کاسنی بنهر
 مروق حل کرده بنوشند غذا آش جو یا شله یا دال خشک و پوشیده نمایند که استعمال افوا
 تا روز هفتم نیز جائز نیست غیب لازم علامت و علاج آن مثل غب دانه باشد
 حمی محرقه علامت آن کرب تشنگی و سوزش و اضطراب و دل و صداع و هیزان و فوژن
 چشم مع باقیه علامات غب خالص علاج مثل غب خالص کنند لیکن از دقوی تر باید
 و خیال بپزند و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حل کرده بلیسند غب غیر خالص
 و اکثر اوقات تا شش ماه کشد علامت آن زیادتی نوبت بر دوازده ساعت
 علاج تا سه روز شیره مغز تخم کدو شیره عناب در عرق گاوزبان برآورده
 شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعد کل نیلوفر گاوزبان اصل لهوس مقشر نیکو فته
 عناب در شک در عرق گاوزبان خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند روز مسلسل کل بنفشه
 تخم خیارین نیکو فته پرسیاوشان مویز بنفشه مغز فکوس شیر خشت گل قند آفتابی روغن بادام
 شیرین اضافه کرده مسلسل دهند و بر روز تیرید لعاب سپغول سل لعاب ریشه بک
 در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا خشک ب روغن
 بادال بونگ جمعی بلیسند علامت آن شروع بناقص صادق البر و نماید و نایز
 او ثابت باشد و کمی تشنگی و صغر نبض و بقی بر آمدن بغم و تهیج و سفیدی روی و اکثر
 بزاق و سفیدی و رقت قاروره علامت سه روز شیره گل گاوزبان شیره عناب
 در عرق عناب الشعاب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند تا لطیفه عفو شود
 که باعث جمی است و استعمال شیا و حادّه نمایند که موجب غفرت است بلکه در نسخه نیز قدری

او بی بارده استعمال کنند و بعد کفج داده بر روز هشتم مسهل دهند و بعد از تنقیه قمر ص
 خافث در شربت گاؤزبان سوده اول بلیستند بالاایش شربت بزوری در آب کاسنی
 سبز مرق حل کرده بنوشند یا استعمال خاکسته فرمایند که بسیار نافع است و طریقش اینست
 که خاکسته یک توله را در غرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند
 و روز دوم یک جوش افزایند یعنی دو جوش داده بوشند و همین طریق تا یک هفته
 یک یک جوش افزوده باشند چون بهفت جوش رسد یک یک جوش کم نموده باشند
 و اگر سرفه باشند بالوق بهستان دهند و اگر صداع بود استعمال خاکسته جائز نیست و اگر
 بضرورت کنند اول کثیر در شربت نبشته سوده بلیستند و بالاایش مطبوخ خاکسی بنوشند
 حجه لشقه علامات آن موافق علامات دائره است مگر آنکه باین تب نافض نبود و ق
 نمی باشد مگر وقتیکه باطل مفارقت کند و مشابهی باشد بدق و فرق آنست که لشقه
 بعد از تناول غذا قوی نمی شود و علاج آن مثل علاج نائبه کنند حتی ربع
 دائره علامت آن ابتدا نافض و بر دقوی و صلابت و صغیر نبض و بطور آن و چون گرم بود
 حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و کمتر از غب و نیز دلالت میکند برین تب
 مزاج بار و یا بس و تدبیر مقدم از تناول عدرس و باد بخان و آسیای مولد سودا
 و این علامت وقتی بود که سودا که سوداوی باشد و اگر از احتراق بلغم بود علامات
 آن صدوش حمی بعد از مواظبه و لشقه و کمی در سرعت نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق
 خون بود بعد از مواظبه پیداشود و اگر از احتراق صفرا بود بعد از غب حادث گردد
 علاج اگر از سوداوی و موس بود نصف با سلیق از جانب رست زنند
 و اگر از سوداوی بلغم بود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر از سوداوی صفراوی بود
 تنقیه آن سازند و اگر از سوداوی بود تنقیه سودا سازند بطریقیکه یارنا
 ذکر یافت و بعد تنقیه کاسنی چکیده با قرص عافث دهند ربع لازم علامت
 مثل علاج ربع دائره کنند حمیات هر کیه و ترکیب یا بر سیل بد خلعت بود
 یعنی یک تب هنوز زائل نشده باشد که دیگر آید یا بر سیل مبادله بود یعنی سیکه برو
 و دیگر شروع شده قائم مقام اول شود یا بر سیل مشارکت که اخذ هر دو یکی باشد
 و ترکیب پیشمار است آنچه نام معین دارد و شرط الغب و غب غیر خالص شرط الغب

پس بایست که در هر یک از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط با هم متمیز باشند و ترکیب این
 چهار قسم است یکی آنکه هر دو در آنکه باشند و دوم آنکه هر دو لازم سووم آنکه صفراوی در
 و بلغمی لازم بود و چهارم آنکه بالعکس قسم سووم بود و علامت آن امتزاج علامات صفرا
 و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تب اعتقاد بر دو نوبت
 میکنند بلکه اعتقاد بر علامات و اعراض نمایند و در دو نوبت صفرا و بلغم سرع و قلیق
 و اضطراب و تشنگی و سستی و نارض و نافع و بر دکتی بود و در نوبت بلغم نافع و شدید باشد
 و بایستی علامات بلغم گاهی و در دو فرق درین تب و غلبه خالص آنست که در غلبه خالص
 فرق در میان نوبت صفرا و بلغم نبود بسبب شدت امتزاج هر دو و این تب
 تا دیر باقی ماند زیرا که صفرا مستقر نگردد و بلغم لزج بماند و علاج هر چه در غلبه
 غیر خالص گذشت بعمل آرند و آنکه در میان بقیه اقسام حمی تب تب
 و سوس و سلیج از مواد غلیظه متولد شود و علامتش مثل ربع کنه و حیات مختلفه
 است باشد که در در آن محفوظ نبوده اگر از سووندی در اکل و شربت بود و اصلاح
 تدبیر کنند و پوشیده نماند که چون که سووندی در اکل و شرب اخلاط و پدید می آیند
 ازین باعث حیات مختلفه از ظهور می یابند زیرا که حمی موافق هر خلط و در خواب بود
 پس با صفرا و اختلاف در دو حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود
 قطیفه و استفراغ آن کنند بطریقی که بار نا ذکر یافت حمی القیانوس
 است باشد که در آن ظاهر بدن گرم باشد و باطنش سرد برای آنکه ماده این بلغم
 زجاجی است پس و قتی که بعضی اجزای بلغم متعفن شوند و بعضی بحالت اصلی نمانند
 پس هر گاه از اجزای متعفن بخارات بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس
 ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد و چونکه حرارت عفونت اجزای غیر متعفن بلغم را
 در باطن بدن از اعضا مالموده ماده بسوی اعضا غیر مالموده منتشر خواهد نمود
 پس بسبب برودت ماده اعضا غیر مالموده احساس برودت خواهد ساخت
 و بالضرور غلیظ در باطن خود سووی دریافت خواهد کرد و علاج مثل علاج حمی
 بلغمی کنند حمی لیثور یا تبی باشد که در آن ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود
 پس اگر از صفراوی غلیظ بود و بسبب حرارت و برودت چنین است که طبیعت و روح

تمامہ براسے دفع موزعہ بباطن میل خواہد کرد و ظاہر بدن سرد خواهد ماند و در بیان
 بدن ظاہر بہت کہ حرارت صورت خواہد بہت و اگر از بلغم غلیظ بود بسبب برودت
 و حرارت چنین خواہد بود کہ طبیعت و روح بسبب آنکہ موزی قوی نیست منجیل
 بباطن خواہد بود پس بالضرور برودت قلیل بر ظاہر بدن ظاہر خواہد شد و ہر گاہ تا
 ضعیف الحرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شدہ بجلد بدن خواہد رسید پس بہت
 برودت جلد بخارات سرد شدہ ظہور برودت بر ظاہر بدن خواہد کرد و برودت غلبہ
 خواہد نمود و بسبب عفونت مادہ میل طبیعت و روح در باطن حرارت جمع خواہد آمد
 علاج اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند و اگر از بلغم بود علاج مثل حمی بلغمی
 حمی حصیہ و جدرمی بیان آن مفصلاً در کلیات در بحث امراض اطفال گذشت
 حمی غشی یعنی تبی کہ بیوشی آرد و دو نوع است یکی آنکہ از بلغم خام متدوین چنان باشد
 کہ بلغم خام در بدن افزون شود و عقن گردد و تب آرد و چون تب آید مادہ حرکت کند
 و قدر کمی ازان بقلب و حوالی آن ریزد پس بالضرورت قوت مقهور شود و غشی افتد
 و باشد کہ بسبب ضعف خم مدہ غشی رونما یزد و پتہای بلغمی از ضعف مدہ گستر
 خالی باشد علامت آن تبی روی دورہ تب موافق دورہ تب بلغمی و دوم آنکہ
 از صفرا بود و آنچنان باشد کہ صفرا قوی شود و عقن گردد و میل بہ بیت نماید و حرکت
 مادہ از حرارت تب قدری ازان بدل ریزد و غشی آرد علامت آن آنست کہ بدن در دورہ
 لاغ شود و تب موافق تب دائرہ دورہ کند علاج بوقت غشی انجم در بحث غشی گذشت
 بعمل آرنند بمرہ اگر از بلغم بود انجم در حمی بلغمی گذشت و علاج آن بر دارند و اگر از صفرا بود
 علاج آن مثل علاج حمی صفراوی محرقہ کنند حمی و بانی کہ بسبب نقص فساد ہوا غشی
 و سیکہ کشید بخار و ضعیف القوی و داسع المسام و متکثر از اخلاط بود ہستند و این حمی
 بسیار دارد علامت آن تب حادہ ظاہر گردد و غشی اخروج مواد در دیہ رقی و کرب و غشی
 و قو اثر نفس علاج اگر بدن متکثر بود تقیم بدن کنند و خانہ را از عطریات بارہ مانند
 کلاب و کافور و غیرہ معطر سازند و تعدیل ہوا نمایند و نوشیدن سرکہ استعمال مہربات
 مفید بود و دوم در علامات و معالجات اورام و متور و لنج حیوانات و غیرہ
 بدانکہ اورام دہمکوز زیادتی غیر طبیعی است کہ بسبب القصاب مادہ قصہ متدہ در اعضا

ظاهر شود بوجهی که در فصل ضرر رساند و الم پیدا کند و او را مبرک بپاشد و شورات خورد
 فلهنوسنی درمی است که از ماده خون عاقل شود و علانج فصد زنده و حفض سک
 صندل سرخ گل ارمنی اما قباد را بکشتن سبز ساینده ضما و سازند و اگر ماده او از دفع
 اعضا ریزیده باشد و در دهم بشدت باشد آنوقت ضما و بر نفس درم نمایند تا که ماده را سکو
 اعضای ریزیده روح نمایند بلکه چنین وقت بالاتر از محل درم ضما و کنند تا ماده که از شدت
 وجع جذب میشود آنرا ندانند بدور می نموده باشد و پدید آمده تا که در زبان ببار
 ادویه را در مع مثل صندل لیمون فوفل گل ارمنی آرد جو غلبه شعلاب تعال کنند تا که
 ماده دیگر را آمدن ندید و نیز ماده مستحضر را در مع نماید و در تنزاید با دویه را در مع ادویه
 محله مخیه چون آرد با قلا و خطی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحضر تحلیل
 پذیرد و ماده دیگر جمع نیاید و در زمان انتها با دویه را در مع ادویه محله با ملن نصف آمیخته
 براس آنکه درین وقت با دویه را دعه بسبب نبودن وجوع ماده بسوی محل درم خندان
 ضرورت نیست و در انحطاط فقط ادویه محله مثل اکلیل الملک یا بونه تخم کتان حفض سک
 تعال کنند تا ماده را تحلیل کنند و اگر ماده تحلیل نه پذیرد و چربی بماند چنانچه تخم کتان
 و تخم کتان و انجیر ضما نمایند تا بچخته شود پس اگر از خود بشکافد قیفا و گرنه ادویه بنفشه این
 سگافنده چون سرگین کبوتر و غیره بران نهند یا باهن شکافند و باید که در زمان ابتدا
 براس لیکین لعاب اسپغول سلم صندل ضما ساینده فیله عناب و در عرق شاهانه
 بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد گل بنفشه گل نیلوفر اصل بنفشه
 نیم کوفته عناب و در عرق شاهانه خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و روز مسلسل
 اجزا بر سهله پیفزیند و در روز تیرید لعاب بهیدانه شیره تخم خیارین در عرق گاو زبان
 بر آورده شربت بنفشه حل کرده اسپغول سلم پاشیده بنوشند و چسپانیدن زعفران
 یا قریب آن بسیار نافع اگر چه زمانه ابتدا بود و طاعون درمی است که اکثر درایم
 و بپدید آید و با سوزش شدید باشد و زنگش سرخ یا زرد یا سیاه یا سبز باشد
 علانج تقویت دل و دماغ کنند و اگر در ورم صندل سرخ حفض سک
 در آب غلبه شعلاب سبز ساینده ضما و کنند و بر نفس درم شرط زنند
 و آب گرم بسوزند و بجهه اگر حاجت فصد بود فصد زنند سلطان درم سودا ویت

که از احتراق صفرا یا بلغم که با و قدری صفرا آمیخته باشد حاصل شود علامتش آنست که چون
ظاهر شود مانند بادام بود یا خرد از دو بعد زاده شود و مانند پامیای سلطان گمان
سرخ و سبز گردد و پدید آید **علاج** فصد با سلیق یا کحل زنند و سهل سودا دهند
و در هفتاد و ابرادغات فضا و کثرت و قتی که شقیق شود و کیلید و روغن کنجد سوخته استعمال کنند
عرق مدرسه بفارسی رسته گویند **علاج** فصد زنند و تنقیه سودا کنند و صبر آب کشنیز سبز
ساخته فضا و کثرت و نیز صبر را روز اول نیم درم و آب کاسنی خیسانیده چند سفید
آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رسته بهر آرد
بر قطع اسهال پیچند تا تمامه برودن آید و احتیاط نمایند که گسسته نشود اگر کسل و طول
بیشکافند تا ماده فاسد تمامه بر آید و اگر در هفتاد و ظهور رسته بر سب قدری گرفته
بقند سیاه آمیخته بخورند ظهور رسته نشود انشاء الله العزیز **علاج** عسل است
که بهیئت اعضا را فاسد سازد پس شکران بینی و گرفتن آواز از خاکله اوست
علاج فصد الکلیین زنند درگ لیس گوش بکشایند و خون وافر گیرند و در زین
در پنج مسهل قوی بدهند و در هر ماه بطرف تلین طبیعت و اخراج مواد متوجیه باشند
بمسهل معتدل و بر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محملات طوبت غریبه
احتراز ورزند و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند
و دماغ را به غرغره و سقوط مناسبه پاک نمایند و برای ترطیب و تبرید روغن کدو
و شیر زنان و امثال آن در بینی چکانند و بعد از تنقیه مارا بچین و چوب چینی استعمال کنند
و حمام درین مرض بعد از تنقیه بغایت نافع است و علامت این مرض آنست که بسوس
از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید و بعد استفرغ اگر قوی احتمال کنند
دادن شور بای افخی و گوشت اول بسیار مفید است و باید که حمام الکشت یا یک و جب
از طرف سر و همچنین قدر از طرف پائین دور نمایند بعد از آن همراه شبست و پنج بخت بکار برند
و افش زنده را بگیرند و قطع قطع کنند و در سبوحه کلی اندازند و در سبوحه سوراخ کنند
و بطریق معروف عرق از آن گیرند بعد در عرق مذکور بخورند و کثرت و قتی که عرق
خشک شود آن بخورند یا رانیز و بهند باین طریق که روز اول سه ماشه و یک یا سه
افزوده باشند و شیر نیز هر روز بگیرند و تازه بنازه به مجذوم دهند لیکن شیر

سینه روز و نه دست بعد شده روز از دادن نخود شیر را استعمال نمایند جرب عبارت است
 از شبور خرد که با خارشش باشد و آن دو نوع است یکی جرب یا بس دوم جرب طرب
 علاج اگر از ریادته خون بود و قصد باسلیق زشتی و اگر حاجت افتد شمع و مسهل
 حسب ماده و هندی و این دو را بر بدن بمالند صدفقه تو تپای سبز شمش باشد رال پنج ماه
 کند حکم هفت باشد سیمایش باشد شنگرف پنج باشد همه را سائیده در روغن زرد که آنرا
 یکصد و یک مرتبه در آب شسته باشند مخلوط نموده بر بدن بمالند حکم یعنی خارش علاج
 سر که در روغن گل بهم آویخته بر بدن مالند یا عرق لیون کاغذی بر روغن چینی آویخته بمالند
 قویا که بستی آنرا و او گویند و آن خشونتی است که با خارش پدید آید علاج اگر گوشت پست
 و در گوشت سرایت نکرده حفض لبهر که یا لبه لبهر که سوده طلا کنند و اگر سرایت در گوشت کرده
 سیر یعنی لیسن را در سر که سائیده بر روغن بمالند و بعد شده ساعت عصاره پاک کنند و اگر
 سرایت در گوشت تانهایت کرده باشد اول مسهل و قصد تنقیه سودا کنند بعد
 بر نفس قوی باز و چسپانند و پس از آن گل سرخ حفض سکه در آب غناب الشلاب سبز
 سائیده چند مرتبه بمالند که تا که عود نکند برض سفیدی است غلیظه که بر ظاهر بدن
 ظهور یابد علاج تنقیه بلغم کنند و کلکلاخ استعمال سازند و شب بمانی فویش طرح
 در در و شراب سائیده طلا کنند بهق ابض سفیدی رقیق است که بر ظاهر بدن
 پیدا شود علاج آن موافق علاج برض کنند و تخم ترب در سر که سائیده
 طلا کردن بنایت مفید است بهق اسود و آن سیاه بر لقیق است که بر جلد پیدا شود
 علاج اول تنقیه سودا کنند بعد خرق سیاه در سر که سائیده طلا سازند
 کلاف فوق کلاف و بهق سیاه است که کلاف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت
 علاج پوست انار ترش و پوست ترنج هر دو را در سر که انگوری سائیده
 طلا کنند علاج کلاف را بر دو رنگ جلد بحالت اصلی آر و صفت آن اند چون خنک
 حسن پوست صندل سرخ صندل سفید تخم با قلا صدف مروارید پوست انار ترش
 پوست ترنج مغز تخم لیون کاغذی مساوی الوان گرفته کوفته بخیته نگاهدانند بوقت شب
 در سر که انگور است آویخته طلا کنند بوقت صبح از آب که در آن برگ نیب جوشانیده باشد
 بشویند پس صدف مروارید و گلاب سوده طلا کنند بعد یک دو ساعت بشویند

وزعفران در گلاب سوده کنند و بعد یک ساعت بشویند لذر عرق عقیق چون او بسازد
 هر یک یک توله آب تر نموده در دست بوجو حسن با السند و بپویند که فیه الفور
 نفع دهد و خوردن شیرۀ چرچۀ نیز مفید است گزیدن افشۀ چرک نیمه حقه بخورند
 و تریاق فاروقی بدیند گزیدن سبک دیوانه بر زخم شعله زنند و ماده را
 مستغرق سازند و تا یک مدت زخم را به شدن ندینند تا که استقرای ماده کماحقه شود
 و بانات سلطانی رنگ سرخ را از مقدار ریزه ریزه کنند و گلاب و قند آمیخت
 بخورند و بهند و کچال در شیراک تر کرده خشک سازند و هر روز از آن مقدار یک پیچ گرفته
 در برگ تنبول داشته خورده باشند سقطه و فربه اگر پی ورم و تب بود گل ارمنی
 در سفیدی بیضه سوده طلا کنند و اگر با ورم و تب بود فصد زنند و حجامت مع الشفط
 بکار برند بعد از گل سرخ گل ارمنی زرد و چوب در آب غلب سبز ساییده طلا کنند
 و بر عضو رئیس که افتد تقویت آن مع امالۀ ماده فرمایند و برای انسکین و جگر ارمنی
 صبر آرد و جو در گلاب در روغن گل ساییده ضا و کنند و علاج نازیانه زده و چوبک زده
 چنین کنند که آن به بلدی میدهند چوب سماجی که در سفیدی بیضه مرغ ساییده
 ضا و کنند فاکده و در علاج زهر خورده علاج همه زهرناچنین است که با شیر
 در روغن گاوتی کنانیده معده را پاک سازند بعد از قدری تریاق فاروقی بخورند
 علاج افیون خورده تخم ترب تخم شبت عسل خالص نمک هندی در آب جوشانیده
 قی کنند تا معده پاک شود پس حلتیت سکه کاسه در شد سفید سوده بپسیند و مغز پیچیده
 نیم کوفته و عسل خالص در آب جوشانیده بنوشند که مفید است و چند بید تر و شد سفید سوده هم مفید
 قسم سوم در نسخه های مکرر به استعمال ضروری که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده لیکن نسخه ها
 در آنجا که شرح نیافت بوی که ذکر آنها در کتاب نیامده الا بهمان صاحب می افتد لطیف مع
 از جناب حکیم محمد اکمل خالص صاحب مرحوم قسام صدراع و امراض چشم را نافع صفت
 بلید کابل بلید زرد بلید سیاه آمل گل سرخ اسطوخودوس از هر یک در درم شش و نیم
 ده درم ترنجبین خراسانی شبت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل دو درم
 بدستور معروف تیار سازند و در فصل خار و مزاج خار و غش شد نبات کنند شربت از دو مثال

تا شش مثقال طریقل کشنیه می در در سر چشم و گوش را که از بخارات حادث شود ببرد
و تقویت معده کند و بواسیر را نافع صفت پوست بلیله زرد پوست بلیله کاسیه
بلیله سیاه آله مقشر پوست بلیله کشنیه خشک مقشر مساوی وزن گرفته کوفته نیمه
بروغن بادام چرب نموده پس چند غسل تیار سازند و بعضی برابر مجموع ادویه کشنیه
میگیرند اگر کشنیه داخل نکنند بحدینه نسخه طریقل صغیر است شربت از دو مثقال تا شش مثقال
و بعد دو ماه استعمال کنند طریقل را مانده جهت اسهال یا بخیولیا خصوصاً مراغه
نافع و مداومت او جهت قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال باقی ماند شربت
بر اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و عند المداومت از یک مثقال و دو مثقال
و بجمع از هر موافق صفت پوست بلیله زرد پوست بلیله کاسیه بلیله سیاه کوفته نیمه
هر یک ده مثقال تر بر سفید محجوف خراشیده کشنیه خشک هر یک بست مثقال
پوست بلیله آمل گل شریخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کثیرا
هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سه مثقال ادویه کوفته نیمه بروغن چرب
نموده غناب صد عدد و دو سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوش مراده صاف کرده
با یک و نیم وزن شیریه بلیله مر به و یک وزن غسل کف گرفته بقوام آرند و نوشدارو
ساده تقویت معده و باده و اعصابی رئیس است شربت از یک مثقال تا سه مثقال
صفت گل سرخ شش درم سعد کوفته نیمه پنجد درم قمر قفل مصطکی اسارون سنبل الطیب
از هر یک سه درم قاتله صفار قاقا کبریا ربها سه جوز بو اخره زعفران زرنب
هر یک دو درم آله مقشر یک رطل قند سفید و غسل بالما نصفه و شش مثقال
آله را در شیر فیسانیده یک شبانه روز در انداز پس شسته در سه رطل آب
بجوشانند تا مبراشود از غریبال بیرون کنند و یا قند و غسل بقوام آرند و ادویه را
کوفته نیمه بآن برشند و نوشدارو سه لولوسه مروارید کاسیه
بدر شش سعد کرنی از خر زعفران از هر یک دو مثقال عود خام از هر یک مقض
شیره ساخج بندر سه سنبل الطیب گل ارمنی از هر یک سه مثقال عنبر مشک
شیره آله سنی مثقال قند سفید سه وزن ادویه همچون سازند بخوبی صفت ساقط کردن
دانه های بواسیر صفت گوگرد بلاد اصل السوس پنج کبر تکرار بمیله آرند

ایضا تر بزرگ مسخ بلاد را جزای مساوی گرفته اقرص کنند و تخم سازند
 بنادق البزور براسه قرص مجاری بول نافع صفت مغز تخم کدو شیرین دو درم
 تخم مغز خرزهره شانزده درم مغز تخم خیارین پنج درم بزرگ سفید خرفه مقشر هر یک
 دو درم تخم خطمی گتیر انشاسته رب السوس تخم شش سفید گل ارمنی تخم کرکس
 هر یک دو درم کوفته بخت بنادق سازند جو ارش شهریاران برودت جگر و معده
 و قوی و عسل بول را نافع صفت قرفل خرفه دارچینی سیلین سنبل الطیب جوز بوا
 دانه الاچی خرد مصطکی دانه الاچی کلان حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم نیم
 سقمونیاسه درم تربید سفید مخوف حب النیل از هر یک هشت درم قند سفید نوزن برادر
 کوفته بخت بعل لیسند شربت چهار شقال تا هفت شقال آب گرم زنجبیل و ارش
 معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صفت پوست اترج خشک شش درم قرفل
 جوز بوا در قرفل خرفه قاقله خونچان زنجبیل از هر یک یک درم مشک و دانه کوفته بخت
 بعل لیسند جو ارش غود ساده غود هندی و خج درم پوست اترج مصطکی از هر یک
 یک درم نبات سفید یک من نبات را بقوام آورده ادویه بآن لیسند جو ارش
 غود شیرین غود هندی دارچینی جوز بوا خرفه قاقله صغار قرفل خونچان
 دار قاض از هر یک پنج درم اسارون زعفران از هر یک دو درم نبات
 نصف رطل مشک نصف شقال عسل مصغیر غیر از نبات سه درن ادویه بخت و نیم
 جو ارش سازند جو ارش غود صاف نافع برودت معده که هرگاه دهن رخ
 و تشنگ بود بیکار آید صفت غود هندی خام ده درم سنبل الطیب قاقله صغار
 زعفران پوست اترج قرفل دارچینی بادرنجبویه مصطکی طباق سفید از هر یک یک درم
 آب سبب ترش پنجاه شقال گلاب شصت شقال آب لیمون نود و شقال قند سفید
 عسل خالص از هر یک هفتاد شقال بدستور تیار سازند شربت از یک شقال
 تاد و شقال جو ارش انارین تقویت معده کند و اشتها آورد صفت
 آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید هر یک یک آثار آب فلفل سبز گلاب
 هر یک هفت درم سنبل الطیب مصطکی هر یک دو درم دانه الاچی کلان پوست خج
 هر یک چهار ماشه پوست پیرون پسته یک درم الاچی خرد ماشه بدستور تیار سازند

جوارشس جالینوس مقوی معده و باضم طعام و دفع نفخ و مقوی اعصاب و
 و سیاه منگهار دو سودا را نافع و کرده را گرم کند و فلفله خام را از مفاصل
 و در سوز و روشنی چشم و عقل و باه میفراید در یخ بوا سیرا نافع و رنگ صاف کند
 و فریب بدن آرد و محتاج به پرهیز نیست صفت سنبلیله الطیب قر فیض قاقله
 و ارچینه خولجان زخمبیل زعفران فلفل سفید و ار فلفل قسط بحر می سعد و لبان
 حب لبان حب الاس اسارون قصبه از ریره هر یک یک جز و مصطکه و پنج جز و شکر هم وزن
 او و عسل و و چند ادر و عجون سازند و شربت روز بمصل آرند و هر قدر کنند شود بهتر
 جوارشس کمونی کمون کرمانی مدبر بریان لبست درم فلفل سیاه شش درم پوره ازنی
 یک درم بسته چندان عسل مصطفی مقوم بسر شند شربت از چهار درم تاشمش درم
 بعد یک هفته استعمال کنند و بعضی هفت درم پودینه باخی درین جوارش زیاد کنند
 جوارش مصطکه سردی معده و جگر را نافع و آب رقتن از باز دارد و صفت
 مصطکه شته شقال کوفته در یک من قند سفید و سی درم گلاب بقوام آرند
 و بر روی سنگ که از روغن بادام چرب نموده باشند بریزند جوارش ملکی
 مقوی باه صفت مشک یک نیم دانگ قاقله کنر هر یک یک شقال قر فیض جوارش طیب
 بسبب لبان العصار فیخ ادر زخمبیل و ارچینه مصطکه عود هندی زعفران از هر یک
 شته درم شته شقال قند و گلاب هر یک دو شقال قند را در گلاب حل کنند و عسل
 بقدر کفایت بر سر آن ریزند و بر آتش نهشت تا نزدیک انعقاد آید و آرد و ادر و
 کوفته بخیه بر آن افشانند و بکف زنت را نیک سرشته شود و شربت یک شقال خنجبین
 گل سرخ از سبزی و غیره پاک کرده خوب مالند و یک روز بگذارند که رطوبت
 جذب شود پس برای هر یک من و دمن قند یا شکر سفید اندازند و بماند تا شته روز
 و هر روز صبح و شام بر هم زده باشند پس در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر عسل خواهد
 به جای شکر عسل اندازند خنجبین سیونی برای نفقان حار و تقویت قلب مفید
 صفت گل سیونی صد عدد قند سفید صد درم بهستور معروف طیار ساخته گلاب
 پاشیده در سایه نگاهدارند خنجبین چاندنی در قی گل چاندنی صد عدد و قند سفید
 صد درم بهستور طیار ساخته گلاب پاشیده در ممتاب دارند حب بوا سیرا

مفرغ بکائن مساوی در آب ترب سائیده حب بنزد مقدار نخود شربت یک حسب صبح
 و یک شام حب بلبله بلبله سیاه بلبله زرد بلبله کابل پوس بلبله گسرخ از هر یک چهار مثقال
 سیار کلی هشت باشد بدستور معروف حب سازند شربت یکدرم حب پنجبار سهیل
 اخلاط مله وجه نقل و جمیع امراض اذن و جمیات کنند و اورام الطحال و کبد و معده دفع
 صفت صفت ایارج فیقر البست و چهار درم بلبله سیاه پوست بلبله زرد و یک شربت
 گل سرخ چهار درم مصلک انیسون غصارة غاقت هر یک دو درم کوفته خیزد در آب حب بنزد
 و در سایه خشک کنند شربت از یک درم تا دو درم پیش از خواب سهیل برای نفیس سازی
 و کسی که از سهیل کراهت کند صفت قمر نقل و دو مله بادیهانی انیسون هر یک یک مله
 گل بنفشه شش باشد پوست بلبله زرد و شمش هر یک یک توله سنار کلی ترنجبین گلشنه انیسون
 هر یک دو توله بدستور حسب بند جهت اسهال دو توله و برای قبض دانه
 ۹ مله حب سرخ براس زرد و تخمیل مواد چشم مفید و اولی آنست که در آخر در
 استعمال کنند و در رتد این فرکانده عظیم می بخشد صفت گیر و چهار دام افیون
 یکدرم زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع دام همه را کوفته بخته اگر درم باشد آب گلشنه
 و براس مواد که نازل بطرف چشم شود و آب کوکنا حب بنزد بوقت حاجت
 بر چشم طلا کنند حب ذویه قوتیا که بنزد بریان سدا که نیم بریان هر یک یک جزو
 هر دو در آب شیر بز حل کرده بخت در دانه با جره یا بیشتر از آن حب بنزد
 وقت حاجت یک حب یا دو سه حب در شیر مادرش بدهند حب جد و ار
 تالیف حکیم علویخان مرحوم که قائم مقام افیون است مقوی باه صفت افیون
 گا در و سنیج توله عشر وزن آن زعفران و خمس وزن آن جودار کوفته در میان
 نارخیل پاؤ آثار پز کرده در خمیر گرفته در پانزده آثار شیر گاؤ و بجوشانند تا تمام شیر
 بجوشد سوخت سار بعد از آن بکین دستور در روغن گاؤ پزند که روغن بالای آن
 برسد تا که خمیر سرخ شود بجوشانند پس بر آرد ده خمیر را در ساخته پوست سیاه
 دور کنند و نارخیل را مع اجزاء اندروسته خوب بسایند تا چون سرخ شود
 و اگر نارخیل علحده اول در بادون دسته بکوبند آسان بکوفتن آید بعد از آن
 ازین مرهم براس هر است شغال بسایند بهمن با در خمیر از هر یک یک شغال

مغز بادام شیرین مغز چغوزه تخم خرفه مقشر از هر یک یک نیم مثقال طباشیر سفید
صمغ عربی کثیر آبنر کنج صمغ قلع جوز بو از هر یک چار دانگ روغن بلسان نبات
از هر یک دو مثقال کوفته بخته بر روغن بلسان چرب نموده همه را بمالاب یکجا
خوب بلسایند تا نیکو مخلوط شود بقدر نحو و چه بماند در دورق لقمه پیچیده نگا بدارند
شربت از یک حب تا دو حب حسب الشفا از تخم بیل یک جزو ریوند چینی و در جزو زنازل
ستة جزو جملہ را کوفته بخته باد و وزن او و عسل همچون کنند و نگا بدارند بوقت حاجت
مقدار موافق بماند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
و جوانی و علل بارده نیکو دوست حب که آنرا پند می گویند برای زنان
بسیار مفید است صفت مغز نارچیل مغز بادام مغز پسته کھانه خرمای هر یک نیم آثار
مغز چغوزه مغز اخروت صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر کدام پاؤ آثار گل تپه گل و حواء
گل سپاری موصله سفید کنج جوز بو البسانه نال کھانه و ارجینی مالکین خرمندرسو کھه
خونغان ثعلب مصری قرقر ل هر کدام نیم پاؤ سیب رة گندم چهار آثار شیر روغن زرد
هر ایک کنج آثار ادویه کوفته بخته بطور محروک پند می سازند حب برای از اقسام تب
صفت دار فضل مغز کرخوه هر یک یک توله زیره سفید برگ منیادان هر یک
۶ ماشه ادویه را کوفته بخته مقدار نحو و حب بماند تا سه روز یک حب بوقت صبح
دیک حب بوقت شام و یک بوقت ظهر و حب برای تب ربع از تخم جناب حکیم
حسن الله خافصا حب صفت برگ دھتر و کنج عدد برگ تببول کنج عدد و فلفل سیاه
کنج عدد کوفته بخته همه را بر فلفل سبند یک صبح و یک شام بمانند ایضا فیون جالین
نخ و دھتره هر یک دو مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک یک گرم زنجبیل گل ارمنی
هر یک ربع کم و داشته زعفران یک نیم آثار شیر خشک بخت ماشه ادویه را بکوبند و بپزند
و شیر خشک را در آب حل کرده ادویه در آن بپوشند و بر این نحو و حب بماند شربت حب
همراه آب نیم گرم قبل از بوقت حلوا از تخم مرغ زرده تخم مرغ بست عدد نبات سفید کنجاق
نبات ماد در عرق بید مشک و عرق کیوڑه کلک کرده بعد از آن زرده تخم مرغ را داخل کرده بپزند
تا چون تر حلوا شود پس جوز بو البسانه از هر یک یک مثقال زعفران مشک
از هر یک دو دانگ داخل کرده کنج مثقال آنرا صبح و سه مثقال و وقت شام بخورند

و اگر مزاج سرد بود تا پنج مثقال میتوان داد و هر پاره با دوام ده دانم تخم خشخاش چوبه باشد
 مسکه و نبات هر یک دو قوطی برستور مرتب سازند و اگر خوب است یک شانه زعفران اضافه کنند
 خمیره ابریشم برای تقویت اعضای ریه خوب است صفت پیاده ابریشم مثقال
 در عرق بیهوشک و گلاب و آب آهین تابی و نقره تابی و طلا تابی از هر یک چهار انار
 بنخسانند و گاوز بان گیلائی گل گاوز بان هر یک به مثقال گل بنفشه بنفشه بنفشه
 گل نیلوفر بزرگ تلسی با در خمیره هر یک به مثقال در عرق گاوز بان عرق بیهوشک هر یک چهار انار
 علیحده بنخسانند و صبح بخوشانند و پس بهر دو قوطی راجع نموده با نبات و قند بپزایند
 و آب سیب و آب میوه و آب ناسپاتی و آب انار هر یک دو انار مر و ابریشم و بنفشه
 و رقی طلا یک نیم مثقال و رقی نقره در بان از هر یک سه مثقال که با شکر خسته ما
 هر یک دو مثقال از عطران یک مثقال عنبر شهب بکتول بنسلو جن و مثقال اضافه کرده
 برستور خمیره سازند خمیره گاوز بان ساده آب بزرگ گاوز بان گیلائی قند سفید
 هر یک یکین گلاب است مثقال همه را بخوشانند و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر آب
 گاوز بان تازه هم نهند گل گاوز بان را در گلاب تر کرده با سه چندان سفید بقوام آرند
 خمیره گاوز بان عنبری بزرگ گاوز بان گل گاوز بان هر واحد چهار توله با در خمیره
 نیم با و گلاب عرق بیهوشک هر یک نیم انار و شکر عنبر شهب و رقی نقره هر یک سه مثقال
 قند سفید یک انار بطریق مسدودت تیار سازند خمیره بنفشه گل بنفشه نصف یک رطل
 و سکه رطل قند سفید گرفته بهر پاره با هم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب
 بر آن پاشند تا نیکو مخلوط شود و پس تا سه روز در آفتاب گذارند و هر روز کمال کرده بشنند
 پس بنگاه بدارند و شربت تازه در خمیره صندل براده صندل به مثقال نیم انار گلاب
 تر کرده یک شانه روز نگاه دارند پس از آن بخوشانند و خمیره آن بگیرند و با کبرق قند
 خمیره سازند خمیره خشخاش کونار کلان با تخم صد عدد و نیم کوب سازند و با دوین
 آب باران بنیز در ویالیند و نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند و اگر قوام قوی آرند
 شربت گفته شود و وای که ریاست بریم بند کردن گوشش بعد از آنکه اخراج با وید دیگر
 کرده باشد سفید است صفت پوست بپزد مرغ خمره زرد و مساوی گرفته
 بهر دو را سوخته در گوش دند و وای که رعاف بند کند صفت پوست بپزد زرد

کلی مصفرا نارخام برپسوده آب سوط کنند و وایتیکه برای سرفه معمول و مجرب بولف
 صفت رب السوس سماک حب الاس کا کراسکی مساوی الوزن گرفته در کوزه گلی
 انداخته سرش محکم بسته شب در تنور نگاها دارند صبح برآورده سائیده تیار کنند وقت چاه
 قدری از آن در برگ بنبول داشته بخورند و یا قودا منع نزلات کند و سرفه خشک مفید
 صفت خشخاش سفید با پوست است عدد و تخم قطعی کثیرا مع عسل تخم خجاری همیده بین
 از هر یک پنج درم اصل السوس است درم بزرگ قطوناوه درم مجموع را در خشخاش رطل آب باران
 تا دو شبانه روز بجایساند پس با کش نرم بزنند تا حمر اشود چون آب بنیمه آید صاف کرده
 یکمن قند را اضافه ساخته بقوام آرند و دوار المسک حلوجار نافع است از برای
 خفقان و فلج و لقوه و کرا از مقوی قلب است و معده را از رطوبت پاک سازد صفت
 زرنبا و درونج مر و اید ناسفته کمر با بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرضش درم
 بهمین سبب سفید بنبل الطیب ساخن قر قنصل قاز از هر یک پنج درم آشته
 دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل یکین همه ادویه را کوفته بجخته
 بعسل مصفی بپزند و ستور تیار سازند شربت نیم مثقال دوار المسک حاصل
 مقوی اعضای رئیس و قوی صفت مر و اید ناسفته نیم درم گل گاوزبان گل سرخ
 طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر کمر با شمع بسد محرق از هر یک یک درم مشک و دانه
 نبات سفید آب بیب ترش از هر یک بقدر ضرورت صاحب میزان المطالع گفت
 که مزاج این دوار مائل بر دودت در درجه دوم خشک است و ترکیب احراق بسد است
 که آنرا بقدر با قلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته کل حکمت نموده یک شب در تنور نهاده
 بردارند و احراق مر جان و کمر با و غیره هم برینوال است دوار المسک معتدل
 کافور نیم دانه غنبر شهاب ربع دانه مشک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یک درم
 دارچینی یک مثقال تخم کاهویک نیم درم بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم و اید ناسفته
 گل گاوزبان گیلا گنه نشاسته تخم خرقه صندل سفید هر یک دو نیم درم آله
 زرشک با گلاب شیر گرفته هر یک شش درم عسل برابر اجزا رنبا سفید و وچند
 عسل بیب مشک گلاب محرق گاوزبان هر یک یک مثقال بطریق معروف تیار سازند
 دوار الملک کم منی امراض جگر و سپهر نافع و کرده و مثانه را قوت دهد و تقسائی را که

درم جگر و سپرز بود دفع و بد صفت زعفران سیاه و سفید الطیب هر یک دو درم ششماخ از خر
 قسط و ارجینی هر یک یک درم کوفته تخم یک شبانه روز در شراب انگوری تری کرده
 روز دیگر بعسل میخون سازند شربت یک مثقال و بسیدر الورد برای استسقا بسیار
 نافع است صفت سفید الطیب مصطفی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون
 قسط شیبین غاغت تخم کثوث فوفه لک تخم کاسنی تخم کرشم زرراند طول حب بلبلان
 عود و قنصل هر یک از هر یک یک درم گل سرخ مساوی الوزان ادویه تنسل سه وزن ادویه سیاه
 تیار کنند شربت از یک درم تا دو درم دوا بر جفت امثال و عیش که بیخ دوا ترفته باشد
 سه روز بد صفت بلبلان اجزا آن زیره سفید هر یک شش درم جدا جدا بر آبان کنند
 و کوفته تخم هر روز پنج درم با ماست بخورند و دوا بر جفت پیش از که باخون بود صفت
 بلبلان سیاه رنگی بروغن چرب کرده در ظرف آهنی بریان کنند تا متفخ شود پس
 کوفته خجسته با هم چندان شکر سفید آمیزند و ماشه از آن باب سر و باد بپزند
 فدا برنج و ماست سازند و دوا که کرم بپزند صفت برگ نیب با شرنجبیل هر یک
 دو درم کوفته تخم بعسل آمیخته بلبلند و دوا بر برای بوسه خونی پوست بپخته مرغ سوخته
 سدر و سبب طبع بپزند از هر یک پنج ماشه فوسا در پنج شش کوفته تخم شش فندق
 حب سازند شربت مطابق سن و مزاج دوا که تقویت باه که صفت پاره پاره با فیه
 که باریک باشد صفت مرتبه در شیر آک تر ساخته خشک کنند و صفت مرتبه در شیر خشک
 کناره و از شرکده خشک کنند بعد چهل روز در درخت جاسن کاواک کرده پاره پاره کرده را
 در آن دفن کنند پس بر آورده بقدر حاجت پاره کرده در روغن گاؤ تر نموده
 خفه را گذاشته بر قفیب بندند و اسه برای قوت باه که اکثر تجربه رسیده
 صفت خرما خشک یکصد عدد و شکر زعفران جوز بواقر نفل تخم کوانج مصطفی
 عاقر قرحا شونیز تال مکھانه بذر الینج بسببسته مغز پسته مغز بادام هر یک چهارده ماشه
 شیر گاؤ و نیم آثار پس در شیر گاؤ و خرما را شب نمایند صبح جو شانیده خسته خرما
 دور کرده ادویه کوفته تخم اندرون خرما پیکند و بالاسه آنها را رشته خام بپزند
 باز در رشته دوم خرما را مثل مارنسلک ساخته مار را در روغن که در آن شیر
 انداخته باشند بیاویزند و بجوشانند که بخار شیر با خرما رسیده باشد

پس چون شیر خشک شود خرمابر آورده در روغن زرد چوبل توله بریان کرده در غلظت
 ده توله اندازند و هر روز یک خرمابخورند و بالایش شیر گاو بنوشند و از بیهوشی و بیخوشی سیاه
 یک عدد در روغن زرد یک بقیعه پر آب پیاز سرخ یک بقیعه برشند خالص یک بقیعه پر آب
 زرد یک یک بقیعه پر هر پنج جز در آب پیخته نیم گرم کرده بخورد باشند تا چوبل روز از جماع
 و ترشی و جنرات بریزند غذا قلیه بخورد و با قلا و دوا می جهت امساک از عفوان
 یک ماشه مشک خالص یک شترخ جوز بود و ماشه جادو تری دو ماشه عاقر قرحا یک ماشه
 تخم دهنوره سه ماشه طباشیر سفید سه ماشه قرقفل دو ماشه انیسون مقطره اما بقیعه همه او ویرا
 گرفته بخیته انیسون مقطره داخل کرده جبهه مقدار خود بندند و چهار گهری قبل از میانشت
 بخورند و دوا می که استخاضه و امفیاست صفت تال کمانه خرماسوت باوی الزلنا
 گرفته کوفته بخیته نبات هموزن آب پیخته هر چهار ماشه باشد ماشه باب برنج بخورند
 دوا می برای تب سبب صفت بر دهنوره سیاه بزرگ بان فلفل سیاه هر یک نیم عدد
 باریک ساخته بقدر فلفل حب بند یک حب صبح و یک شام باب گرم بپزند
 دوا می برای سعال خشک آلوده سعالش ماشه پاره سه ماشه
 نیله تھو تھه کنیم ماشه فلفل سیاه یک ماشه روغن کنجد چهار دام همه او ویرا و طرفین
 از کشته آهین خوب مخلوط کرده بکار برند ایضا دیگر رال مردار شک کبیر
 نیله تھو تھه روغن تلخ همه را آب پیخته در آب که برگ نیب جوشانیده باشند بپزند و با
 شسته بکار برند روغن بادام صحرای گرم و خشک در دوم است جهت هدایع باد
 و در و گوش نافع صفت مغز بادام تلخ را مقشر کرده بگویند و اندکی نبات آب پیخته
 و در طبق سسی کرده بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیده گرم کرده بهت بنفشاند
 و طرف رانج دارند تا روغن جدا شده ظرف پایین جمع شود و همین طریق استخراج
 روغن بادام دلمیته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام مقشر کنند و آبی که در آن بپزند گندم
 تر کرده باشند بر دپاشند و آن را بقوت تمام میفشارند تا روغن جمع آید پس
 بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبی که در و مخلوط شده بسوزد و روغن حوال
 حوال از پر دمسپاک کرده یک عدد در روغن کنجد آتش ملائم بجوشانند
 تا خوب بریان شود و روغن را صاف کرده در شیشه نگاه دارند و اولی آنست

که گوشت آنرا قیده کرده و استخوان را کوفته بیندازند و اگر خواستند باین طریق
طیار کنند که سنبل الطیب بسبب سوزنجان بوزیدان خوننجان زرد باد و بوز
زرد آوند طولی پنج نعلی زیره عود و صلیب دار صینی از هر یک دو ماشه قطعه کبری قفل
از هر یک شش ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زمره ده عدد و افزاینده و جمله ادویه را
مع خفاش و حوصل در و یک مسی نعلی دار کرده روغن زیتون بر آن اندازند
و گلاب نیم من آب و دمن بر سرش بریزند و آتش زیر آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند
روغن برای سبیل نافع صفت صابون بخرانی که چهار دهم یک لاهوری یک دهم
پارچه سوخته قدری در روغن سرشته و در هر صلی کرده در ششم کشتار روغن پیدا انجیر
مسلم بلغ و اعصاب را از رطوبات پاک کند صفت پیدا انجیر پاک و بریان زده را
در آب جوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد بماند پس کفها را بجوشانند
که روغن صاف بر آید و روغن برای سینه و دیگر قروح مفید صفت یکیا نیم پاؤ در روغن
نیم آمار لبوزند تا یکیا سوخته شود و روغن را صاف کرده بکار برند و روغن محموله برای
او جان مفصل صفت برگ تمباکو هفت توله زنجبیل گل با بونه هر یک یک توله
برگ گنیه سفید است عدد و شب در آب گرم تر دارند صبح روغن کنج یک پاؤ اضافه کرده
طیار کنند و کشتار روغن تمباکو محموله که در معالجات تحریر یافت در آن نسخ و درین نسخ فرق است
روغن زرد و برای ضرره و قطعه صفت دیوار زرد و جوب اصل السوس دو و پنج هر یک دو توله
در آب شیرین یک عدد و است توله تر دارند صبح روغن کنج نیم توله اضافه کرده جوشانند
تا روغن بماند پس دم الاخوین و دماشته ساییده یا شنیده نگا هارند سنون بک تقویت
استان صفت مسطرکه ماز و ماین خرد و کلان هر یک سیس پوست هلیله کلان بھیکری بران
نیله قهقهه بران پوست اولس می خشک کوفته نیمه سنون ساخته وقت شب بالان و بنگون دارند
که آب از دمن بر رو سنون مسکن و جمع دندان و تقوی آن صفت مسطرکی سیس نیم سیس
زنجبیل بریان سنگر است بریان شما که بریان سمره هر یک یک دهم خلف کشنیر بریان کهنه
سفید زیره بریان هر یک دو دهم تا اگر موهه چهار دهم ادویه کوفته نیمه بر دندان بالند و باب
غره نمایند بالا کشنیر بریان خورند ایضا سنون اصل السوس عاقره حا
هر یک یک جز و شب کلان را ماز و هر یک دو جز و کوفته نیمه سنون ساوند ایضا سنون

هست در دودندان صفت مرغ سیاه بریان بگویند بپشکری بریان یک تواریخ توتیر بریان
 شده باشد مغز خرگرنجه بریان چهارغده و گل تمباکو یک عمارد کوفته بخیمه سوزن سازند
 سفوف که در امر شتیا حکم اسیر دارد و صفت که در بچه گداز که در موی که در برگ پودینه
 که در برگ کشانی جمله که در اجاد انک بر آورده در عطر ناخته که برابر جویع باشد
 بسایند تا یک پاس پس نیک در اندر شربت از نیم باشد تا دو باشد و ترکیب بر آوردن که در شربت
 که در و پودینه مذکوره را سوخته خاکست نیک در آب مخلوط کرده مثل رینی بچکانند و بچکانند
 بچوشانیده آب خشک کنند و نمک که حاصل شود بکار برند ایضا سفوف باضم
 نوشاد در نیم آثار فلفل سیاه یک پاودانه الایچی کلان شده و ام کوفته بخیمه و در عرق لیموی کاغذ
 بپزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاه پاودا آثار سائیده آیمخته سفوف سازند سفوف
 براسه جریان منی گل ببول پوست ببول صمغ ببول چلی ببول برگ ببول همه را
 خشک کرده کوفته بخیمه هموزن قند آیمخته سفوف سازند و بکار برند خوراک شش باشد
 سفوف قلعی کشته برای جریان و سوزاک مفید صفت ست گلوت سلامت
 دانه الایچی خرد پا کمان پس اصل السوسن تال کمانه قلعی کشته طباشیر هر یک یک نام
 نبات سفید بر او پودینه کوفته بخیمه سفوف سازند شربت از نه باشد تا یک تواریخ سفوف
 که همراه شیر شربت براسه استسقا بر وزن هشتم استعمال کرده میشود و صفت عصاره شمش
 محل صرخ غار یقون ترب سفید هر یک یک باشد ریون چینی سنار ملی ایلید کابلی هر یک
 دو باشد کوفته بخیمه سفوف سازند جمله یک شربت است سکنجبین ساد و مدر بول
 دافع آتش که تپاسه عاره را نافع صفت قند سفید یک من در دیگ کنند و یک
 چهار یک آن سر که صاف بر سر آن ریزند و بپزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب
 بر آن ریخته فرو گیرند شربت استین برای مالیدن یا مرقی وضعف معده باز
 و سوار اقلیه صفت سنبل الطیب و درم ترب سفید غار یقون از هر یک چهار درم
 فستقین رودی ده درم کل صمغ بست گرم باقند بقوام آرند شربت
 اسطوخودوس اسطوخودوس ده درم بسفان فستق گاو زبان بادرنجبویه هر یک
 پنج درم همه را در یک رطل آب بجوشانند تا نصف رسد بشکر طرز و بقوام آرند
 شربت تا یک اوقیه شربت حب الاس حب الاس بکوبند و بجوشانند

نامهر اشود و بپالایند و بهر دو جزو آنرا ده جزو وقت رسفید اضافه کنند و بقوام آرند
 و اگر قدری طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود شربت زوفا ضیق مسرفه را
 نافع صفت زوفا یابس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم یک شبانه
 تر در اند و بنزد و صاف کنند و قند یا شکر سفید چهار رطل غسل یک رطل انجینه
 بقوام آرند شربت عناب برای سرفه و در دسینه و حلق و غلبه خون صفت
 عناب ولایتی یک رطل بجوشانند و باد و رطل قند بقوام آرند شربت
 انجبار مقوی قوت ماسک و مالبس خون صفت چوب انجبار مع پوستی آن
 دو اوقیه نیکوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر در اند پس چوشانیده صاف کرده
 بیک رطل شکر سفید بقوام آرند شربت فریاد رس برای سرفه و نزله نافع
 صفت گاوزبان صندل سفید پسیاوشان عود صلیب هر یک دو توله
 اصل لیس رازیانه تخم حله گل سرخ از هر یک یک توله میز منقی است و پنج عدد
 خشخاش دو توله پوست کونار پنج عدد وقت رسفید یک آثار بدستور تیار سازند
 شربت انارین شمع سق و نواق را باز دار و معده را قوت و بد
 صفت انار ترش و خیرین مع شحم با هم بکوبند و آب آنرا بگیرند پس
 در آب مذکور و آثار یک آثار وقت رسفید کو آب نعناع سبز یک اوقیه اضافه کرده
 بقوام آرند شربت انار شیرین جگر و دل را قوت دهد و تشنگی نشانند صفت
 آب انار شیرین مرقق بگیرند و بجوشانند تا به نیمه آید پس برای یکسیرن یکسیرند
 اضافه کرده بقوام آرند و اگر شربت انار ترش سازند طبعش هم برین منط است
 لیکن قند از آب دو چند باید شربت قوت آب قوت سیاه دو رطل بجوشانند
 تا به نصف رسد بپاشند رطل شکر سفید بقوام آرند شربت انگور بگیرند انگور شیرین در آب
 شیرین آن بگیرند و بجوشانند تا به ثلث بماند بر آب شیرین خام قند سفید کمیخته کهن بر داشته
 بقوام آرند شربت انگور ترش بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف داده
 شب و در نیمه نگا باز در صبح مالیده آب آن بپیشارند و صاف کرده باد و چند
 یا سه چهار قند سفید بقوام آرند شربت گاوزبان مقوی دل و رافع خفقان صفت
 آب گاوزبان تازه همین گرفته یا بکین قند بجوشانند و کف برداشته بقوام آرند

پس است شقال گلاب بران ریزند و فرو گیرند شربت و در دیگر گلاب نیم گل گرفته
 در دوازده رطل آب شیرین بچوشانند چون در رطل آب بسوزد بپالایند و گل تازه
 و در رطل دیگر در وی فکند و بچوشانند که کلینیم رطل آب بسوزد پس بپالایند و باز گل دیگر
 یک نیم رطل در آن آنگند و بچوشانند که باز یک نیم رطل آب بسوزد پس بپالایند
 و باز گل تازه یک رطل آمیزند و طبع دهند که یک نیم رطل آب بسوزد و باز بپالایند و نیم رطل
 گل تازه در آن انداخته مطبوخ نمایند که یک نیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند
 پس قوت سفیدش رطل انداخته بقوام آرند شربت چهار اوقیه یا شتی درم آب سردی
 و اگر سنجیدین ده درم مخمر ج کندر در قطع صفا و بلغم نافع تر آید و خاصه شربت در وقت
 که هر چند بیدار و آب سرد بنوشند خوب عمل میکند تا که در معده باشد و اگر طبعی سردی بود
 برای آن قدری سقمونیاشومی نیز در رطل نمایند و بجهت مبرودین بجای قند عمل کنند
 و طریق شوی کردن سقمونی است که محمود ده انطاکی را در سری یا سبب یاد خرم مرغ انداخته
 بچو گرفته و آتش نهان که خمیر نخته گرد پس بر آرد و به کار برند شربت و بنار حبت شده طبع
 و ناسا که رقیق نافع و دافع بر قان و حصه و جدری و مدر و بل بلین طبع صفت ریون چینی
 چهار شقال تخم کشو شبنم درم گل سرخ پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیم اوقیه است شقال
 پوست بخت کاسنی درم ریونند را نیکوب کرده در خرطیله بسته همراه دیگر ادویه در آب
 بنجاشانند و قند سفید و در رطل آینهخته بقوام آرند و یک مثقال ریون چینی دیگر یک
 ساخته بران پاشند و حل کرده فرو آرند شربت زوری از ده درم تا پانزده درم
 شربت زوری معتدل تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه هر یک یک مثقال و ربع آن
 پنج کاسنی و نیم شقال پنج بادیان یک و ربع شقال قند سفید و از ده مثقال بطریق
 معروف سازند شربت زوری حار پوست تخم کاسنی سنی درم تخم کاسنی پوست پنج بادیان
 از هر یک است درم بادیان تخم کرفس پوست پنج کرفس از هر یک ده درم تخم کشو تخم جدری
 یکم نیم بطور معروف تیار سازند شربت زوری بار و تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیارین هر یک
 پنج درم پوست تخم کاسنی ده درم حبه را نیکوب کرده جو گلس دهند و در چهار مثقال
 آب تابه نیمه آید صاف کنند و بالسته صد مثقال قند سفید بقوام آرند شربت کاکج
 جهت قرحه مثانه و سوزاک صفت انیسون تخم کرفس هر یک دو درم پسیاوشان

بنفشه گاوزبان هر یک نیم درم خار خشک هفت درم کالنج ده درم تخم خیارستنی درم
 قند نیم سیر بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیه آب جوشانند
 وقت سه سیدرسته چند اضافه کرده بقوام آرند شربت سنار سسل اخلاط مله صفت
 تخم کاسنی نیم کوفته چهار درم گل سرخ گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج درم
 تخم کایا رین نیم کوفته شش درم سنار یکی مصفی است درم آلو بخارا پانزده عدد عنایتی وانه
 سبستان شش وانه ترنجبین خراسانی مصفی یک نیم رطل بطریق معروف شربت سازند
 و اگر عوض ترنجبین قند کند رویت کسی که مبتلا به نفث الدم باشد از آن بپزد و چند
 زیر آن ترنجبین بالغه صفت درم است قند و برای تفریه و تقطه از گیاه جناب حکیم
 محمد و اصل خان صاحب خرم صفت مالون بلدی بپزد و مول تخم خراسانی لوده چنانی
 مساوی وزن گرفته کوفته تخته در قند سیاه و دو چند آمیخته در آب بچته ضا و کنند
 ضما و قرصه آشک خرمره زرد سوخته چهار عدد نیلوفر تخته بریان بوزن خرمره
 کتفه پاپریه در سنگ پارچه حیض سوخته هر یک چهار ماشه نیمه راسانیده در روغن باد
 که آنرا است و یک تبه در آب شیرین شسته باشند مخلوط نموده ضما و نمایند طلا بر آید
 قوت پاه خراطین خشک میره بونی بسبسته هر یک یکد ام کی که ام یک عدد پوست خج
 کثیر سفید پاؤ آثار شیر مده گاؤ هفت آثار ادویه راجو کوب نموده سرطان را پاؤ خرد کرده
 در شیر انداخته شیر را خوب جوشانیده جنرات بندند و روغن بر آرد و نگاهدارند عند الفوت
 بکار برند طلا و دیگر سنگ میا و دو تو لشوره قلمی چنانک روغن بپزد پاؤ آثار در ظرف آبی
 نماده بسوزانند تا روغن فانی شود سنگ میا را بر آرد و در سیاه چینی در شبنم نگاهدارند که روغن
 پس بکار برند طلا و دیگر سنگ سفید شبنم سیاه شبنم سرخ شبنم زرد میره بونی هر یک یک توله
 خستند دام حاق قرعاری شش ماشه راجو کوب کرده روغن کشند عرق پان جهت
 در و معده و قونج و غیره اوجاع که از باد باشند صفت گل سرخ گاوزبان پودر نیک نبل
 از هر یک پاؤ آثار ناخواه سقر واری صینی قرفل خولجان ترنجبیل الایچی خرد هر یک نیم پاؤ
 و گلاب چهار شیشه بید خشک دو شیشه آب باران دو شیشه شب ادویه را تر کرده
 صبح هفت هشت آثار عرق بکشد عرق پان دیگر مقوی باه درنگ خسار را
 سرخ کند صفت پان یکصد و بیست درم دارچینی قسم اول تنی درم هم سفید است درم

واده بسل عجز بر او قودى بر يك و دازده درم آب باران بپست اثار ده آما غرق كنند
 قرص كلنج بر است و هر مجارى بول صفت مغز تخم خياري بن تخم كلنج مغز بادام
 مقشرب السون نشاسته صغن عربى دم الاخيرين كنند رنخ كرفس بر يك و درم
 افيون يك و درم باب اقراص سازند شربت از يك و درم نايك كشقال قرص غافق
 برامى حليات مركبه و ثقه نافع و در مزاج كبد را سودت و صفت عصاره غافق سى و درم
 كل سخن صفت درم طباشير سفيد چهل و درم كوفته بخته پستور اقراص سازند شربت و درم
 قرص طباشير حريت حليات عاده و محرقه كوكبين و عطرش صفت زرشك طباشير سفيد كلسترخ
 از هر يك يك و درم تخم خياردقشتر تخم كاسنى تخم كابدو تخم خرفه صندل سفيد از هر يك نصف و درم
 كافور نصف و انگ حبس را كوفته بخته بكناب سپندل شربت اقراص سازند قرص طباشير كافورى
 تب و دق را نافع صفت طباشير كلسترخ صندل سفيد و غر تخم خياري بن تخم كاسنى تخم كابدو تخم خرفه
 از هر يك يكشقال كافور يك و انگ كوفته بخته بلعاب سپندل اقراص سازند كافور پود شده و انگ
 كزبل از رسته هفت استعمال اقراص و حليات نسا از چنانچه صاحب شفا الاسقام نوشته و لك
 لقب الاقراص شى شى من حليات النفثه حتى بلغ المرص عشرين و يا و بدان كه جمى محرقه
 و غب حاصل و طبقه از اين حكم ستنه باشند و قرص طباشير و قرص كافورى و مثال آنها چنين است
 بقليل لحدت ز كل ميشوند ميدي بن لير كشر ب آنها در ايت را غب و غيره مجوز است ليكن
 اگر اينجا انتظار نفع داده كند و بعد استفراغ دهند احدواست چنانچه صاحب ذخيره گويد
 و نهي كه در باب حليات اندر دادن اقراص مسطور شده باعتبار آنست كه صور قرضيه را
 اثر است بلكه باعتبار اجزاء اوست كه كارش او را و تحليل قوليت يا تير يا شديدم استعمال
 چنين چيزها تا كه نفع در ماده راه نيا بدو طبقه كرده نشود و نفع نميد بلكه ضرر دارد پس سفوف
 و جتان هر چه مركب از اين اجزاء باشد وى تيز شى عندهست تا مضى مدت مذكور فمهم
 كحل الجواهر بصر القويوت دهد و تيز گرداند و صفت سمره صفصافى هفت و درم باقشيشا
 پنج و درم اقليسيا طلا دوازده و درم و اريدنا سفته سه و درم عفران نيم و درم سانج سبدي و درم
 صلايه كرده و چشم كند محل برامى حويل معمول اين دو و دان صفت دنان در دوس
 باقدري مشك و كبريه بخته و چشم كند و طريق گرفتن دنان سندر دوس است كه سندر دوس
 سائيده بر خرقه پراگند نه نموده فنيلا ساخته بار و غن گل بار و غن كنند و چشم كند و بالاي آن

ظرفی نحاسی بدارند تا دو خان جمع آید بکار برند و دو خان کنار حبست است اما نزول
نیز معمول این دو دمانست محل برای دفع ظلمت بصورت خیالات و ابتدا نزول الماء
معمول موقوف صفت سرشش درم خسته خرما سوخته یک درم سافج نیم درم نشاسته
و دو درم صلابه کرده و چشم کشند محل براسه دفع کل چشم صفت گل کبجد چهار صد عدد
گل کل حبیبیه چهار صد عدد و فلفل گرد چهار صد عدد و شب یاقانی بریان و دوام پخته خوب
باز یک گهرل نموده و چشم کشند گهره مشکبک رسوت هر یک دو ماشه فیون یک شمش در ظرف گلی
در آب خوب مخلوط نموده و چشم کشند و گرد چشم نیز طلا سازند و چشم را بر سبزه باشد که آب رود
لحاحی عطر صندل گلاب سرکه انگور سی و روغن گل آب کشیده سبز آب کاهوسن و اگر تیرید
زیاده مطلوب بود قدری کافور اضافه کرده بدست و معروف بعمل آرند همچون براسه
صفت زنجبیل و ارقلصل عاقر قرحا حرج ترکه قسط شونیز از هر یک ده درم خطیانا زرد آوند
ورق سداب چند پیر شیطرج خردل غسل بلادر از هر یک پنج درم روغن جوزلبت درم
عسل مصفی و و چند ادویه بدست و تریا سازند شربت از یک شقال نماد و شقال و طریق
استخراج عسل بلادر شربت که سر بلادر قطع نمایند و با دست پناه بسیار گرم بپاشانند و عسل
جد اشود همچون کلک لاریج بارد و فزیون مدبر غار لقیون پوست بلید زرد و از هر یک پنج درم
عصاره آسنتین سه درم بنج سوسن گل شرح تخم کاسنی مغز تخم خربزه رب اسوسن از هر یک دو درم
ترنجبین فلو س خیار شنبه فانیذ سبزی از هر یک پانزده درم ترنجبین و فلو س خیار شنبه را
صاف کرده با فانیذ بقوام آورده دار و ماسه و دیگر کوفته بکشد شربت اردو درم
تا چهار درم همچون کاکلاریج حار و فزیون مدبر غار لقیون پوست بلید زرد و سبک خیز از هر یک
پنج درم ایریاسه درم بونجینی عصاره غافق سنبل الطیب انیسون از هر یک دو درم
کوفته بچینه عسل همچون ساز غار شربت از سه درم تا چهار درم و طریق مدبر کردن مافزیون
بشش کون است که در سر که تدریک شبانه روز ترک کند باز خشک نموده بروغن بادام چرب کرده
بکار برند همچون قلا اسفه شستما آرد و بلغم را دفع کمن و لسیان و سلس الیول در شربت
دور و کرده و ادواج مفصل را نافع و فی بقیه آید و باه را انگیزانند و دندان را سخت نماید
در رنگ را نیکو گردانند و پیران را موافق صفت زنجبیل فلفل و ارقلصل و از جینی آمله کشته
پوست بلید شیطرج هندی زرد آوند مدرج خفینه الثعلب مغز جالغوز بنج باید نه بال چهر

در هر یک دو درم تخم بابونه پنجم درم سوزن خشک تخم نعنی درم غسل معفه دو وزن یا سه وزن ادویه
 بطریق متعارف همچون سازند همچون سپاری پاک سپاری پاؤ آثار خرامین پاؤ و نمیت
 نیم پاؤ در ده آثار شیر کاؤ و پنجوشانند سرگاه مهر اشود و مثل کنوه گرد و دهم را خوب ساییده
 نگا بدارند و گویند برشته پاؤ آثار آر و موندک نیم پاؤ نشاسته برشته پاؤ آثار مغز بادام برشته
 نیم آثار علویه نگا بدارند و قسمت سفید سه آثار و روغن زرد یک آثار را قوام نمایند و نشاسته
 و آر و موندک را در آن بریان کنند و مغز بادام و گویند بیا مینند و بعد از آن این ادویه
 گوهر و نیم آثار نعلب مصری و از چینی قرقر نعلب الایچی خرد و زخمیل از هر یک چهار درم جز بودا بهاس
 هر یک بلیتور چنیا گویند پاؤ آثار گل سپید گل سپاری یک یکین ام را چیل پاؤ آثار چمال کچال چمال
 کیکر چمال شکما بولی چمال مولسری از هر یک شش باشد کوفته بختی همراه کنوه ندر کوریا مینند
 و زعفران چهار توله مشک شش باشد ساییده تیار سازند و خوراک و دام صبح و دو و دام شام
 هر چه بلیله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم کند و بواسیر را نافع و گفته اند اگر این موی تمام سال بخورند
 و از حوصات پهنه نیمه سیاه سفید نشوند و انچه از بلیله سبز و تر ساخته باشند نفش آنرا از بلیله خشک سازند
 اغلب بود و طریق ساختن نیست که صد عدد بلیله بزرگ بگیه ندر بود یا خشک و در ظرف سبز نهند
 و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشد و خاکستر پاک خجابه درم بران باشند و ده روز بگذرانند و در هر روز
 آب و خاکستر تغیر دهند پس بلیله بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا نشود و بیده و در یک شند
 و آنقدر آب که بنوشند آنرا ندر و یک کعبه جو مقشیر نیز ضم نمایند و بنهند تا که جو بختی بدشوند پس
 بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بیار چه نشف کنند بنوعیک پوست بجال مانند و جدا کنند و پس
 هر بلیله را با کنگه مختلفه بگویند بزنند پس در ظرف نهند و غسل صاف بران اندازند آنقدر که او را بپوشد
 و بیست روز بگذرانند و بهر هفته غسل را تغیر دهند و هرگاه تغیر دهند بلیله را چن جو خشک باید داد
 بعد نشف کرده غسل بقدر مذکور اندازند و بگذرانند پس از چهل روز بکار بر نند و اگر بجای غسل
 قند کنند قلیل حرارت باشد و اهل بن بلیله را بعد نرم شدن در آب آهک می خیسانند برای دفع
 عفونت و بعد طبع نمایند و ترتیب مری آله بمیرین نقطه است هر چه نرم تر و دیر زده پاؤ دام زرد چوب
 نیم دام روغن نه دام موم چهار دام بستور تیار کنند هر چه آهک برای کشش از آنش صفت
 آهک آب نادیده بگیه ندر و هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار او قیده از آن باد و او قیده
 موم سفید دسه او قیده روغن گل علی الرزم مرم سوزن نیم سیاه هر نوع دقل را بختی گردانند و چرک

و در کرده بساز و صفت روغن کنجد و تخم دام سفیده یکدم اول سفیده را خوب باریک صلا کرده
 در روغن انداخته در ظرف آهنی بالاس آتش گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب خنثی
 بچوباندر و خشک بقیام آید از روی آتش فرو دارند و بکار برند و علامت اقوام آنست که چون قطره
 بچوب گرفته در آب اندازند بسته گردد و یا قوی اعضای ریسه و باه و فزول قوی و طلال
 و واقع بالبحر یاس مرآت صفت یا قوت ربانی و نجو شغال بند حم در اید ناسفته کبر با هر یک
 هفت شغال لاجورد و سوسول سه و نیم شغال ورق فقره ورق طلا هر یک دو نیم شغال صندل سفید
 بگلایه سوده ده شغال عود و غرقنی نیم شغال غنیم شغال شک هر یک دو نیم شغال کادربان گیایان
 مصطکی خرفه تخم فرفه شک هر یک هفت شغال ریزه چینی چهار شغال تخم بادرنجبویه خرفه طباشیر
 نارمشک قاقا کاسنی الطیب سانج هر یک سه و نیم شغال تخم خیار کاها و تخم کمر و شیرین هر یک
 هفت شغال تخم کاسنی دو شغال شربت بی یک آثار آب انار نیم آثار عرق کبک و شک طلا
 هر یک یک شیشه نبات یک آثار شمس سفید پنج آثار بدست و چون کسازند یا قوی معتدل
 یا قوت و شغال اصل پخش می مروارید ناسفته غنیم شمس صندلین مصطکی پوست بیرون
 و اجین کشنی خرفه هر یک یک و نیم شغال شمش ماشه تخم خیارین چهار توله ورق طلا و ورق فقره
 بسا سه خرفه هر یک دو توله کافور نیم ماشه گلاب چهار شیشه نبات دوازده درم غسل خالص
 بست دام بدست و معروف تیار سازند و فاکره در کرب اما المند بار و خیره که احتمال آنها اگر حاجت می افتد
 مار المند بار و فاکره شاره نماید و پتیرهای و موی و صفراوی نافع و هرگاه بیشتر بزوری و شربینا شارب
 و نفع قوی گردد و طریق اخترا مار المند بار بزرگ کاسنی سبز بکبر و بجامه پاک نماید که از گرد و غبار
 صاف گردد و اگر شستن آنها و نیست که کاسنی که نیست از جبهه کفایت الحار و اوج شستن
 زائل شود پس باید که بعد پاک کردن از جامه در صلا بکوبند و آب آن بپیشانند و در ظرف مسی قطعی در انداخته
 بر آتش خفیف گذارند و کعبه در اندازند چون آب مذکور باشد شیر بریده و دوز و در در کرباس دوده انداخته بالا
 و با شرب مناسب بکار بند و هرگاه چهره توی بود آب کاسنی آشفته در پیاله چینی انداخته شب نگذارند که اجزاء رقیقه
 از اجزاء و غلیظ تیز گردد پس فوق آنرا صاف کرده بوشند و از هفت توله شرف کنند و ایکه طل یک یک توله از آب و اگر
 طبیب مناسب اندازد یا ده ازین مقدار بفراید بعد یک یک توله بکاهد مار المند بار یا بایس کعبات
 از چکیده کاسنی است و حیات مبرکه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب بزرگ کاسنی سبز نفع زیاده می خشد
 و طریقی آنست که چهار توله تخم کاسنی گرفته بکوبند و با عرقیات مناسب تا یک پاس تر نمایند بعد

در صافی که چهار طرف آن بچهار چوب بسته باشد انداخته هفت مرتبه بشیرینی بچکاند بعد از آن
صاف کرده با شربت و قرض مناسب بدینند و بداند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی همین مقدار است
لیکن گاهی بعضی از بچه‌ها زیادتی نموده‌ای که چنانچه در طفلان از دو سه تا ابتدا می‌کنند و دادن چکیده
تخم کاسنی تا بشت دیکه در لغایت چهل روز بر برای طبیب است اما بجنبه الشعلب جت حیات که
او را کم نافع و طریقتش همانست که در بند با و سبزه گذشت لیکن احتیاط دانند که غلبه الشعلب سیاه بود
که آن مورث جنون است ما را شامه مرقوق جت تپهای دمی با شربت عناب غیره و جت
حیات سوداوی و جرب با سفوف لاجورد و غیره و جت نفق سدر و تصفیه خون با گنجین و شربت برزخ
بریند و هرگاه تلبدین منظور باشد برنجین و شیشه شست و فلوس خیاز سبزه با و مزوج کنند و برمانین مرقوق
جت الطفا حار است و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با شیشه شست و سبزه سال صفر کنند و پوشیده نماند که آثارش برین
مستحیل بصرف نمی شود و مارا بطیخ المناری جت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و باید که
در ابتدا شربت مرغ بمقدار قلیل کنند و بر روزی بفرمایند و اگر حاجت فست شربت قرض مناسب با و استعمال کنند
و بداند که بعضی گفته اند که مستحیل بصرف مثل آب کدوی شود و مارا انگلوی برای حیات مرکبه و مزمنه
کثیر النفع صفت بگردد انگلوی سبز نهادم تا یکدام و آنرا از کار و ریزه ریزه کرده و ظرف گلی انداخته
آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندک افسرده آب زلال آن گرفته
با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نماند که مزاج انگلوی مرکب القوی است و الله اعلم بالصواب

س

قطعه تاریخ از مولف به تخریج لفظ بها که هشت عدد دارد

جواز عنایت و الطاف خالق اکبر
برای سال و لم قول بے بها آورد
باختتام رسید این کتاب بنوش انشا
فلاح کار کجا و من شرو بکجا

قطعه تاریخ آغاز کتاب از تالیف افکار عمده رؤسای روزگار سال اعتدالی
و سپهر ناپاکند اردیبه عطار و تدبیر جناب دیوان امر ناتج صاحب
تتمیختن با کبریه خلف الصدوق دیوان دینا ناتج صاحب سرگبانی
مدار المهادم و دیوان کل حصار جت سبزه نهادم در سرگبانی والی لاهور

کتاب بہتر از قانون بچہ پور در چون تصنیف	سلیم عالم طب با شفا گردید تمثالش
چون سال بہتادیدیم از شیخ الزین شیب	ارسطو حاوی از طب نسخ کرد ایچا دشاہ شیب
ایضا قطعه تاریخ اختتام کتاب از تاریخ افکار دیوان صاحب موصوف بکس لاپور	
سلیم خان چون مرتب کتاب طب فرمود	برائے فرحت دل نسخہ شفا آمد
سوال سال چون عطار کرد از من زار	دو اسے در درم ریض از مطب ند آمد
قطعه تاریخ اختتام از تاریخ افکار میر قادر علی مدرس دوم مدرسہ جہ پور مختص جہ پور	
چون برائے صحت شام مقام انام	کرد تالیف کتاب طب طیب با وفا
از پے سالش صدائے رحمت افراہے چراغ	دافع جملہ مرضہا آمد از دار الرشید
قطعه تاریخ از تاریخ افکار سلیم	الطبع بلنہ خیال فہم بل بالکمال مولوی
سلیم الدین صاحب مختص بکس لاپور	ملازم سر شہ فرجی راج سوانی بچہ پور
چون پرخسرو حکیم محمد سلیم خان	تالیف کرد تازہ کتابے درین زمان
درضن طب کہ خود گل خود ردی خاک کجوت	مانند آن گیاه کہ روید بہر سہر کران
حادثے است این کتاب بہر جزو کل طب	ہم علیست وہم علیست ہرچ دوران
تکلیف داد بندہ تسلیمتہ را	از بہر آنکہ سال تمامش کنہ بیان
من دیدش بہ نسخہ افکار کاگلش	زین راہ سہر عجیب فرورودہ ناگلان
گفتم بدیدہ مصحح تاریخ ختم او	افکار بالکمال محمد سلیم خان
قطعه تاریخ آغاز کتاب از نتیجہ فکر سلسلے عالم تنوع و وقف فقہ و اصول	
ماہر عالم مقول مولوی یار محمد خالص صاحب ساکن رام پور مختص باومی	
چون محمد سلیم خان سلیم	شیخ وقت و بکس کل حکما
نام جوے حکیم و فکس خان	اجمل عصر و اکمل الکمال
کرد تالیف نسخہ در طب	ہوش افزائے جسمانیہ عقل
بے تاریخ آن چو یک لحظہ	فکر خوش کرد خدایم طلبا
ملم غیب گفت کاسے است	سن انشا عذاقت حکما

قطعه تارسیخ اختتام کتاب از تالیف افکار سر آمد قاری دانان ایران
سلطان الشعر از بند دوستان اسنے نجم الدوله و سیر الملک
اسد الله خان بہادر نظام جنگ مشہور مرزا نوشہ دہلوی تخلص با سدر و ملک

<p>سلیم خان کہ وہ سبے نور چشم و اصل خان تمام دہرین اوسکے مطلب کا چرچا ہے اوسکے قصا کی علم و ہنر کی افزائش کہ بحث علم میں اطفال اسجدی اوسکے عجیب نسخہ نادر لکھا ہے اک اوسنے نہیں کتاب ہے اک منبع نکات دریغ کل اوس کتاب کی سال تمامین جو مجھے کہا یہ جلد کہ تو اسہیں سوچتا کیا ہے</p>	<p>حکیم حافق و داناس ہے وہ لطیف کل کسی کو یاد بھی لقمان کا نہیں ہے نام ہوئی ہے میدرخ عالم سے ہقدر النعام ہزار بار فدا طون کو دے چکے الزام کہ جسہیں حکمت و طب ہی کہتے ہیں تمام نہیں کتاب سے اک معدن جوابہ کام کمال فکر میں دیکھا خروسنے بے آرام لکھا ہے نسخہ تحفہ ہی ہے سال تمام</p>
---	---

خاتمہ الطبع

الحمد للہ و ملتہ کہ نسخہ تکلیف الحکمتہ تالیف شیخ وقت افلاطون زمان اسطر فطنت چاہیے
دوران حکیم محمد سلیم خان کہ فی تحقیقت در تدادی مرض و علاج امراض و ازالہ علی شفاستہ
حکم کہ بر احمد دار و حکیم صاحب موصوف نسخہ عجربہ خاندان عالی خویش دران افزودہ
دا وجودت ہون و سلامتی طبع و اصابت راسے و تجویز ادویہ و تشخیص امراض داودہ
تفوق تربیت و علای نہر لہ عالمیان و ہودہ با رسوم براہ نومبر شہر
و طبع فیض منبع نور عدلیہ کمال گلدستہ ریاض کرم و فہماں عالی قدر
ستودہ خصال شہری طلعت ذہرہ تمثال مدنی لکھنؤ
دام اقبالہ واقع شہر کانپور شفاستہ طبع مزیل مرض
انتظار رشتا قان گشت فقط

RESERVED.

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

۳۹۵

DATE SLIP

۶/۵

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

RESERVED.

۲۴/۸۱

См. 90

ف

DATE

KN 1.

41a

[illegible]